

« بسم حکایت دل هست بانسیم سحر »

حافظ

به سر صحرایان فدای کارم عطایه فروتن اهدا میشود

# حکایت دل

از دفتر خاطرات :

علی اکبر فروتن

مخصوص جامعه بهائی است

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۴۶ بیج



## تذکره خوانندگان عزیز :

در این حکایت ضمیر منفصل " من " زیاد بکار رفته  
 و بسیار تکرار شده که فقط برای روانی انشاء و سادگی عبارت بود  
 و از تعبیرات منشیانه مانند " این عید مستمند " - " این علیل  
 ذلیل " - " بنده نگارنده " - " این ذره بیمقدار " و نظائر  
 آن بهمان منظور احتراز و از تصریح اسامی اشخاص بقدر مقدور  
 صرف نظر شده که مبادا خدای نخواستہ تبعیضی بمیان آید  
 و سبب رنجش خاطر این و آن شود •

هر چند از پیش گفته شده " مَنْ صَفَّ فَقَدْ اسْتَهْدَفَ "

هر کس قلم بر کاغذ نهاد نشانه تیرانتقاد شد، معذک از خوانندگان

این اوراق بویژه کاتبان و نویسندگان رجای واثق چنان است

که بدیده اغماض ناظر باشند و بمعنی بیش از لفظ توجه فرمایند •

وقتی پدرم کربلائی محمد علی سبزواری با مراقد سابهی

اقبال کرده مادرم صغری وجدّه ام مریم ( مادر پدرم ) مرد و  
 مسلمان متعصب و شیعه‌ئی متصلّب بوده اند و لهذا ابکمال شدت  
 باید پدرم بمخالفت برخاسته و این خصومت و مقاومت بمقامی از حدّت  
 رسیده که جدّه ام نزد مجتهد اعظم سبزواری رفته و فتوای قتل یگانه  
 فرزند خود را که بعفیده او کافر مرتدّ فطری بوده میخواست  
 و ملاقات مبلغین مشهور آن زمان مانند جناب فروغی و دیگران با  
 آنان بیشتر و اثر بوده است • روزی در سبزواری یکی از تجار ارمنه  
 بتهمت مباشرت با زنی مسلمّه در بلوای عام بوضع فجیحی کشته  
 میشود و در همان اوان که شهر منقلب و مادّه مردم برای طغیان  
 و هیجان کاملاً مستعد بوده پدرم را بعنوان بابی کشان کشان  
 و ضربت زنان برای اخذ فتویٰ بخانه مجتهد میبرند تا جسد  
 یکنفر بابی را بالا شه شخص ارمنی بسوزانند و ثواب و اجر آخرت  
 برای خود ذخیره نمایند • مجتهد که مردی سلیم النفس

وَبِكَ فطرت بوده از صد و رحكم قتل بعد رشبهُه خبط دماغ  
 امتناع ورزیده و لَجَارَةُ ناس را بانصیحت و موعظت متفرق ساخته  
 است .

پدرم پس از رهائی از جنگال جهال بمنزل می‌رود و در-  
 خانه دچار تعرض و ناسزای مادرش میشود که چرا او را نکشته  
 و خاندان آنان را ازین عار و ننگ نجات نداده اند .

این حال پر ملال چند سال ادامه داشته تا آنکه شبی  
 مادرم در عالم رؤیا امام علیه السلام را زیارت میکند که با  
 چهره ئی نورانی و دیدگانی نافذ با و ناظرند . مادرم سراسیمه  
 بجانب امام میدود تا مراتب خضوع را بجای آورد ولی امام  
 علیه السلام بمادرم بانگ میزند که از من دور شو زیرا تو از شیعیان  
 با ایمان مانیستی . مادرم دامن امام را گرفته گریان و سالان  
 عرض میکند :

قربانت کردم من در اجرای فرائض مذ هبن کوتاهی نکرده ام :

بروضه خوانی میروم - در تحزیه حضرت سید الشهداء مرتب

حاضریم - خودم و فرزندم در امامزاده هابزیارت مشغولیم -

نذرونیا ز مجاست • آخرچه خطائی از من سرزده که مرا از خود

میرانید؟ امام جواب میدهد: همه اینها که گفتی درست ولی

تو چرا شوهرت را که بقائم آل محمد ایمان آورده و در صراط مستقیم

سالک است تا این حد میآزاری و هرآن بنحوی عذابش میدهی؟

مادرم در خواب زار زار میگردد و امام، غائب میشود •

صدای گریه مادرم، جدّه امرابیدار میکند و علت زاری و -

بیقراری او را میپرسد مادرم شرح خوابش را میدهد در همان

ساعت که بین الطلوعین بوده هردو باطاق پدرم میروند و ما واقع

را میگویند • پدرم ازین حکایت بفرست درمییابد که امام

علیه السلام با آن شمایل و اوصاف که بر مادرم ظاهر شده کسی

جز حضرت عبدالبهله نبوده است و لهذا ابعا درم میگوید اگر

توصیر امام ربیبی خواهی شناخت ؟ و بلافاصله شمایل مبارک را از میان کتابهای امری که در گنجۀ مخصوص از انظارنا محرم مستور بوده بیرون میآورد و بعد رم ارائه میدهد • مادر با قید قسم میگوید که امام طیه السلام همین ایشان بودند • پدر شاید برای صد مین بار شرحی از حیات مبارک حضرت عهد البهآء و معتقدات اهل بهابیان مینماید و خوشبختانه در آن سحرگاه حالت انتباه بعد روجده ام دست میدهد و متعاقب این رویای صادق نور ایمان روح و روانشان را تابناک میکند • بعد ازین مادر روجده ام بجهران مافات قیام مینمایند و منزل ما پناهگاه احبائی میشود که در منازل خویش امنیت نداشته و بروزگار سابق پدر من گرفتار بوده اند • درین میان از سن من پنجسال میگذشته است •



وقتی مادر روجده ام با مبارک مو من میشوند بنهایت جدیت



بفکر تربیت فرزند آن خود می‌افتند و من و برادر ارشد مرا که نه ساله  
بوده بمکتب می‌فرستند • خوب بخاطر دارم که مکتب عمه خانم  
صارت از اطاقی بود که دیوارها و سقفش را باکاه گل پوشانده بودند  
و بجای پنجره روزنی داشت که نورضعیفی از آن بدرون اطاق می‌افت  
قرب پانزده نفر دختر و پسر روی زمین پرمسندی که خود از منزل  
آورده بودند می‌نشستند : یکی برسجاده ظریف و دیگری بر  
حصیری نظیف وسیعی بر پوست تختی لطیف و جلوه‌گر دام کتاب  
درس مخصوص بخود او باز در طاقچه و رف اطاق چوب فلک و اشکلک  
نیز دراز بود تا در موقع لزوم پای پسران را فلک و دست دختران را  
اشکلک کنند • در آن مکتب من خواندن و نوشتن آموختم و پس از یکسال  
بمکتب ملا نجف رفتم که مخصوص پسران و انضباطش سخت تر  
و برنامه دروسش سنگین تر از مدرسه عمه خانم بود • بیش از سی نفر

شاگرد از شش/ هفت سال گرفته تا چهارده - پانزده سال درین

مکتب بفرار گرفتن سواد و مقدمات ادبیات مشغول بود **ند** .

ملانجف هم مکتب دار بود و شاگردان خود را تعلیم مینمود

و هم برای مشتریان دها تی خویش منبر میرفت و روضه میخواند - هم

استخاره میکرد و هم برای مراجعین دعا مینوشت . چون ما

از نام تاشام در مکتب بودیم و ناهار را که هر کس با خود میآورد <sup>بجا</sup>

میخوردیم ملانجف بعد از صرف غذا خود را بعبامی بیچید و

دراز میکشید و میگفت : بچه هاشما درستان را روان کنید تا من

یک چرت بخوابم . گاهی این چرت تا غروب آفتاب ادامه داشت

و سرو صد او همه مه و غوغای ماهم او را بیدار نمیکرد . درین مواقع

بچه ها هم صد شده فریاد میزد **ند** :

" صاد وضاد وقت آزاد " و این تصنیف خود ساخته را آنقدر

ادامه میدادند تا ملائجف سررا از زهرها بیرون میکشید و فرمان  
 مرخصی ما را صادر میدنمود .

## ۳

در سبزواریما رسم بر این بود که شاگردان مکتب ها بمنزل  
 کسانی که نوزادی داشتند میرفتند و سرود تهنیت میخواندند  
 و پول و شیرینی گرفته باخوند مکتب میدادند و در ازای این خدمت  
 آنروز آزاد میشدند .

بنابراین ما همیشه گوش بزنگ و مراقب بودیم و بمحض

اطلاع بسراغ چنین خانواده هائی میرفتیم و سرود معروف :

" سلام الله بروی همچو ما هت امیرالمومنین پشت و پنا هت "

را میخواندیم و صلّه و انعام میگرفتیم و آنروز از زندان مکتب میرستیم

اما همیشه این نعمت بسهولت دست نمیداد و وقتی شاگردانِ دو  
 و گاهی سه مکتب بایکدی یگردد رُعبُ الرِّتقا میکردند جنگُ مغلوبه میشد  
 و هرکدام میخواستند زود تر بمقصد و مقصود برسند زیرا اهل آنخانه  
 تنها بیکدسته اجازه دخول میدادند و بچه ها این سنت را بخوبی  
 مہد استند۔

پس از یکسال مرا ازین مکتب به " معلمخانه " انتقال

دادند • یعنی بمدرسه ئی فرستادند که جدیداً درسبـزوار  
 با سلوب مغرب زمین استقرار یافته و دارای صندلی و نیمکت  
 و تخته سیاه و مدیروناظم و زنگِ تنفس و امثال آن بود • یکی از  
 معلمین ما فرانسه هم درس میداد که با او مسیو میگفتند • نام  
 معلمخانه ما " مدرسه مبارکه علویّه " بود که در برنامه علاوه بر  
 درس مرسومه در مکاتب عادیّه حساب - تاریخ - جغرافیا -

شیمی و نظائر آن نیز گنجانده بودند • عصر روزی که من خوشحال  
و خندان با سایر شاگردان برای رفتن بمنزل در صف ایستاده بودم  
و ناظم مدرسه که از طهران آمده بود ماراسان میدید نگاهش  
بمن افتاد که باد و ست همجواریم گرم صحبت و خنده بودیم و گویا  
برای یکدیگر شکاک در میآوردیم • از سوء اتفاق ناظم چنان گمان  
نمود که من او را بباد استهزا گرفته ام با فریادی غضب آلود از فرآش  
فَلَک خواست و بهرد و پای من آنقدر شلاق زد که خون جاری شد  
و بالمآل مرا به پشت حمال داده بمنزل رساندند • بعد از این  
حادثه دیگر معلمخانه نرفتم و شنیدم که ناظم هم از شغل خود  
منفصل و از سبزوآفراری و بطهران منتقل شده است •  
در همین برمه ازمان که من در خانه میماندم و بعد رسه  
نمیرفتم روزی از دوست همدرسم که بدیدن من آمده بود شنیدم

کالسکه آتشی به سبزوار آمده و بدون اسب راه می‌رود خیلی حیرت

کردم و برای تماشای آن با اجازهٔ مادرم به همراهی رفیقم ببازار رفتیم \*

در وسط بازار سرپوشیده کاروانسرائی بود که کالسکه آتشی

در محوطهٔ آن قرار داشت و دور آن را با طناب گرفته بود ندک کسی

نزدیک نرود و در مدخل مردی بالباس خاکی و عمامهٔ قهوه ای ایستاده

بود و شلاقی بدست داشت \* من خود را بجمع تماشاگران رساندم

و از زهر طناب بچابکی وارد محوطهٔ ممنوعه شدم که ناگهان سوزش

دردناک در پشت خود احساس کردم \* سر مرا برگرداندم دیدم

آن مرد خاکی پوش شلاق را دوباره بلند کرده که بریدنیک لا پیرا من

من فرود آورد بسرعت برق از آن مُفَاكِ خطرناك بیرون جستم و

ساعتها تحت تأثیر آن مناظر قرار داشتم \*

سبزوار هم مانند یزد به دارالعباده و دارالمؤمنین  
 ملقب بود و اهالی در اجرای ظواهر مذکور همی تعصب شدید  
 داشتند و لهذا پدر من که به محمد علی بابی شهرت یافته بود  
 هر روز نحوی گرفتار ادیت و آزار اشرار میشد و راحت و آسایش  
 از خانواده مابعدی الکلمه مسلوب بود . خوب بخاطر دارم که  
 منزل مادرمید آنچه می قرار داشت که همیشه معلو از بچه های ولگرد  
 بود و شبهای تابستان که مابعدی بام می خوابیدیم جلو منزلمان  
 حلقه میزدند و بالهجه محلی این تصنیف را با آواز بلند گوشخراش  
 میخواندند :

" قُبایِ اَبی نَعِیْمِ      اَدَمِ بَابِی نَعِیْمِ "

" دیزی بازارشوره      بابی نَعِیْمِ زوره "

وبعد از این فریاد های جنون آمیز گلوله های پارچه ئی را که  
 آغشته بنفت بود آتش زده روی رختخوابهای مایاند اختـــ  
 و در آن هوای گرم تابستان ما را بدرون اطاقها فراری میساختند •  
 شبی از شبهای گرم تابستان در بالا خانهٔ منزلمان تازه  
 برآمدهٔ شام نشسته بودیم بختهٔ در منزل را بشدت کوفتند •  
 پدرم پائین رفته در را گشود و ما همگی سراسیمه دست از غذا کشیده  
 بایوان آمدیم • مردی کوتاه قد که لباس فرآش حکومت بتن و کلاه  
 بلند پوستی پسر سرداشت بمحض رو برو شد ناپدرم زبان بد شمام  
 گشود وسیلی محکمی بصورت اوزد و اینکار را چند بار تکرار کرد و مرتب  
 فریاد میزد : سگ توله های تو حالا کارشان باید جاکشیده که  
 بچه های مرا بزنند مگر تو نمیدانی که من ما مور حکومتم و هر کار خوا<sup>هم</sup>  
 باتو میکنم • پدرم که مردی بلند قامت و چهارشاه و بسیار



نیرومند بود بکمال ملایمت میگفت کربلائی حسین خجالت یکش  
 ماه مسایه هستیم بچه های من اینروزها رنگ کوچه ران دیده اند  
 و این حرفها دروغ صرف است • فرّاشِ فحّاش باز بفریاد آمد که تو مرا  
 دروغگو میخوانی ای بابی بیدین • در این اثنا اهل محل  
 برای سیروتماش از خانه ها بیرون آمده بودند پدرم با همان حالت  
 تسلیم و رضا میگفت : ببین قَدِّ من دو برابر تست و زورم لا اقل ده برآ  
 بایک کشیده کارتوساخته است ولی چکم که محبوبم دست مرا  
 بسته است • ما قبت فرّاش عربده زنان از معرکه خارج شد و پدرم  
 در حیاط را بسته نزد ما آمد • هرچه خواستیم شام نیمه تمام را  
 با تمام برسانیم دستمان بسفره دراز نمیشد • نیمه گرسنه بفرّاش  
 رفتیم و قیافه هولناک فرّاش از نظرمان محو نمیگشت • در همین  
 اوقات شبی یکی از دوستان مسلمان پدرم بمنزل ما آمد و خبر داد که

دو نفر همقسم شده اند امشب خانه شمار آتش بزنند مواظب  
 باشید و در را محکم به بندید بعد از رفتن او پدرم گفت برعکس  
 امشب در حیات چهارطاق باز باشد • از حسن اتفاق حادثه بی  
 رخ نداد ولی مابچه ما تا صبح از ترس خوابمان نبرد و گامی  
 بمادر و گهی بجده مان پناه میبردیم •



جده ام شبی در عالم رویا حضرت عبدالبہار از یسارت  
 میکند کہ اورا بترک خاک ایران و مهاجرت بعشق آباد دلالت  
 میفرماید • از آن خواب ببعده جده ام بکمک مادرم شروع بتھیمة  
 وسائل مهاجرت به عشق آباد مینمایند و پدرم محل کسب و کسار را  
 بفاصله کمی بهم میزند و پس از دریافت ورقه عوراز سرحد کوه

از کارگذاری مشهد رسیده بود خانواده ما مرکب از پدرم محمد علی وجدّه ام مریم و مادرم صغری و برادر ارشد محمد حسین و دوبرادر کوچکتر علی اصغر و عباسعلی و بنده نگارنده اوائل ماه آوریل ۱۹۱۴ میلادی از سبزوار خراسان با گاری باری که مخصوص حمل و نقل پنبه و خشکبار بود بعشق آباد عزیمت مینماید و ایمن کاروان روزنهم عید اعظم رضوان بآن شهر مینواثر وارد میشود .

همان روز ورود من و برادر ارشدم به همراهی پدر و یک نفر دیگر برای شرکت در جشن عید بعشق الاذکار رفتیم . ایوان مدرسه بنین که در جوار آن معبد نازنین قرار داشت با گل و ریاحین آراسته و باقالیچه های زیبای گرانبها تزیین یافته و باغچه ها بتمام معنی لاله زار بود . ماکه از محیط خفقان آو سبزوار بچین بهشت عبر سرشتی وارد شده بودیم سرازیران میشناختیم و مات و

بهوت بهر طرف می نگریستیم و بعد از استماع آیات الهی و  
بیانات ناطقین و بغمات امری و صرف شربت و شیرینی شادان و  
خدان بمنزل مراجعت کردیم •

احبای عشق آباد در آن زمان دارای دو باب مدرسه

ابتدائی بودند که یکی پسرانه و دیگری دخترانه بود و هر دو در

جوار مشرق الاذکار قرار داشت • پدرم مرا که نهساله بودم بعد از

فرستاد و با آنکه سواد فارسی داشتم چون زبان روسی نیدانستم

بکلاس اول بردند • تحصیلات من درین مدرسه از سال ۱۹۱۴ شروع

و در سنه ۱۹۱۸ خاتمه یافت و در همین سال مرا به آموزگاری

در کلاس اول ابتدائی گماشتند و تا اواخر سنه ۱۹۲۲ باین خدمت

و داشتند تا آنکه در سال تحصیلی ۱۹۲۳ بمدرسه متوسطه

دولتی رفتم و در پایان سنه ۱۹۲۵ از تحصیل در آن مدرسه فراغت

یافتیم •

چند جمله از لوح مبارک حضرت عبد البها<sup>م</sup> راجع به مدارس

بهائی عشق آباد بمناسبت مقام زینت بخش این اوراق میشود •

قَوْلُهُ عَزَّيْبَانُ هُ :

" •• ای صاحبانِ همتِ بلند و مقاصدِ ارجمند ، نامه شما

فصیح بود و بلیغ و مضمون بدیع بود و لطیف زیرا دلالت بر همت

موفور و بذلِ سعیِ مشکور در تربیت اطفال اناث و ذکور بود و این

از اهمّ امور • باید اسباب تربیت از برای نورسیدگانِ رحمانی

و نونهالان بوستان الهی از هر جهت فراهم آورد • این است سبب

روشنائی عالمِ انسانی الحمد لله احبّاد عشق آباد بنیان متینی

نهادند و اساس محکمى گذاشتند • اول مشرق الاذکار در مدینه

عشق آباد تا سیمس شد و حال اسباب تربیت اطفال نیز رو با کمال

است • • حال باید دایره را توسعه داد و در تدبیر تاسیس مدارس

عالیه کوشید تا مدینه عشق مرکز علوم و فنون بهائیان گردد • •

مدرسه بنات را نیز خیلی اهمیت بدید زیرا ترقی عالم نسوا

سبب ظهور عظمت و بزرگواری این کورید است • •

اما باید در مدارس ابتدا بتعلیم دین گردد بعد از تعلیم دیانت

و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت بتعلیم سائر

علوم پرداخت • • "

( مکاتیب حضرت عبدالبها • جلد سوم صفحات ۳۰۱ و ۳۰۲ )

محل روحانی عشق آباد در تاریخ غره • جمادی الاولی

سنه ۱۳۱۲ هجری قمری مطابق با ۱۸۹۷ میلادی در مکتوبی

متحد المال شرحی راجع بعد ارس بهائی آن سامان نگاشته که

مستخرجاتی از آن برای مزید بصیرت خوانندگان محترم ذیلاً

درج میشود :

" •• درجشنی که بافتخاریکی از شعرای نامدار روسیه در تمام  
 بلاد آنکشور پهناور بریاشد اولیای امور حکومت شاگردان دارا  
 لتعلیم  
 اهل بهار که حال سه سال است در عشق آباد دائر شده در عداد  
 سائر معلمخانه های رسمی در آن جشن دعوت نمودند • قبل از  
 انعقاد جشن روزی در باغ کلوپ نظامی شاگردان دبستان بهائی  
 را احضار نموده بعد از آنکه حکمران ماورا بحر خزر باغ آمدند ،  
 اطفال را نزد ایشان خواندند و آن شخص محترم بایکایک آنسان  
 اظهار ملاحظت نموده از اسم و رسم و مدت تحصیلشان در مدرسه  
 جوپاشدند و روز بعد در همان باغ حسب الامر حکمران عکس  
 شاگردان را گرفته به سن پترزبورگ فرستادند • در لیلۃ انعقاد  
 جشن که عموم اهالی و سربازان و صاحب منصبان و رؤسای ادارات

دولتی در میدان بزرگ شهر مجتمع بودند اطفال مدرسه بهائی را  
 بالباس رسمی وارد میدان کرده و چون بخواندن سروریکه مخصوص  
 آن جشن تدوین شده بود آغاز کردند همگی اظهار مسرت کرده و  
 در پایان مجدداً تقاضای مکرر آن را نموده و چون آتشبازی شروع  
 شد اطفال بهائی را در صف مقدم جای دادند که مانع تماشای  
 آنان نشود .

چند روز بعد از انقضای جشن مزبور فرمانروای کل ترکستان  
 بعشق آباد وارد شدند . یوم ورود رؤسای هر طائفه برای  
 استقبال تا ایستگاه راه آهن رفته بودند و جمعی از جوجه احبائیز  
 در آن محل حاضر شدند .

شخص حکمران ماورا بحر خزر احبارا معرفی و فرمانداری  
 کل بهمگی اظهار مرحمت نمود و از مدرسه بهائی اطلاعاتی خواست  
 و گفت که من وصف معلمخانه شمارا شنیده و عکس شاگردان آن را نیز  
 دیده ام . روز سوم ورودشان از اداره شهر خبر دادند که



فرماندار بدارالتعالیم خواهند آمد • یکساعت بظهرمانند •  
 فرمانروای کل بهمراهی حاکم عشق آباد و رؤسای ادارات  
 و صاحبمنصبان لشکری و کشوری وارد مدرسه شدند و با اطفال  
 ملاظفت نموده جواب سلام آنان را دادند. سپس یکی از شاگردان  
 راپرت مدرسه را بزمیان روس خواند و شاگردی دیگر همان مطالب  
 را بفارسی قرائت کرد • بعد حکمران از شاگردی دیگر مسئله‌ئی  
 از حساب پرسیدند که در روی تخته سیاه بخوبی حل کرد و حکمران  
 مدالی از طلا باو دادند و نسبت باولیا<sup>۱</sup> مدرسه ابراز مرحمت و  
 رضایت نمودند •••

مخبرین جرائد که در آن روز حاضر بودند تمام این وقایع را  
 در اوراق اخبار بتفصیل منتشر کردند و صیت امرالله در  
 آندیار بیشتر از پیشتر اشتها ریافت ••• "



اینک شرحی مختصر راجع بتاریخچهٔ عشق آباد برای مزید

استحضار قارئین عزیز مرقوم میشود :

در قرن ششم قبل از میلاد مسیح سپاه کورش کبیر از اراضی

عشق آباد کنونی عبور نموده و آند یار را مسخر ساخت و بعد از

گذشت دو قرن اسکندر مقدونی ایران را مغلوب و خطهٔ عشق آباد

امروز را نیز ضمیمهٔ فتوحات خویش کرد و پس از یکصد و پنجاه سال

پارتیها برین سرزمین تسلط یافتند و در هیجده کیلومتری عشق آباد

کنونی شهر معروف نسا که دارای قصرهای مجلل و عمارات مزین

و عظمت و جلال خیره کننده بود استقرار داشت و بعد ها این

ملك و دولت دست بدست همیگشت تا در نیمهٔ دوم قرن هفتم

میلادی قوم عرب بر تمام آسیای مرکزی مسلط گشت و در قرن نهم

سامانیها زمام حکم آن سامان را بدست گرفتند و در سدهٔ یازدهم

سلاجقه برین مرز بوم استیلا یافتند و علاوه بر امپراطوری ایران

قفقازیه و عراق و سوریه و شبه جزیره آسیای صغیر و تمام آسیای <sup>سطحی</sup> و  
 رانیز متصرف شدند که خاک عشق آباد امروز نیز جزء آن بشمار  
 میرفت •

از نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی امپراطوری وسیع  
 سلاجقه رویه تجزیه و انحلال نهاد و خاور میانه میدان تاخت و تاز  
 چنگیز خونریز شد و در اواخر قرن چهاردهم تیمور لنگ برین صفحات  
 تسلط یافت و بعد از گذشت یک قرن آن امپراطوری عظیم نیــــ  
 از هم پاشید و حکومت محلی از قبیل بخارا و خوارزم و دولت قوی  
 مانند ایران استقلال خود را بازیافتند و قلمرو فعلی عشق آباد  
 گاهی مطیع خوارزمیان و گاهی منقاد بخارائیان و زمانی خراجگذار  
 ایران گردید • از نیمه دوم قرن نوزدهم امپراطوری روسیه در آسیای  
 مرکزی رویتوسعه نهاد و اراضی وسیعه در ناحیه سردریا - <sup>نشان</sup> زرا  
 و هامون دریا بحیطه تملک تزارها درآمد و در سال ۱۸۶۹ سرزمین  
 عشق آباد نیز ضمیمه متصرفات مزبور گشت تا آنکه در سنه ۱۸۸۱

عساکر روس قلعه کوگ تپه و قصبه عشق آباد را کاملاً و تماماً متصرف  
 شدند و بعد از سه سال اهالی آن نواحی تابعیت دولت روس را  
 پذیرفتند و از سال ۱۸۸۱ خاک ترکمنستان کنونی بنام ماورا بحر خزر  
 تسمیه یافت و عشق آباد کرسی نشین آن ایالت گشت و در سنه  
 ۱۸۸۹ بترکستان که شامل تمام آسیای میانه بود منضم شد •  
 عشق آباد در سال ۱۸۸۱ دارای پانصد خانوار سکنه بود و در  
 سنه ۱۸۸۴ چهار هزار و در ۱۸۸۶ بغیر از افراد نظامی ده هزار و در  
 ۱۸۹۷ بیست هزار و در ۱۹۲۶ پنجاه و دو هزار و در ۱۹۳۹ یکصد  
 و بیست و هفت هزار و در ۱۹۵۹ یکصد و شصت و نه هزار و در ۱۹۶۸  
 دو بیست و چهل و چهار هزار نفر جمعیت داشته است •  
 حال بنگارش چند خاطره از ایام اقامت در عشق آباد

میپردازم :

خاطره اول - در یکی از تابستانهای بسیار گرم برای اولین بار

بفکر سفر بخارج شهر افتادم و با اجازه ابوبین سوار ترن شده به

گوگ تپه که جمعی از احبباً آنجا بکسب و کار مشغول بودند رفتیم در آن تاریخ پانزده سال از عمر میگذشت • یکی از احببکه با خانواده ما سابقه دوستی داشت مرا بکمال محبت پذیرفت • روزها در محل کسب اومی نشستم و شبها پشت بام مغازه اش استراحت میکردم • روزی در اثنای شدت گرما که آفتاب انسان را کباب میکرد مردی ترکمن بالباس محلی خود یعنی جبه و شال کمر و کلاه پوست و چکمه از اسب فرود آمد و بدکان میزبان من وارد شد و پس از تعارفات مرسومه بالحنی ملتسانه گفت دختر جوان من در اوایل محصل سیاه چادرهای ایسل ( مریض بستری است و مادسترس بد و نداریم اگر شما که عطارید و تجربه دارید سری بمریض ما بزنید و دوائی بد دهید هم عائله ئی را از عذاب نجات داده وهم در درگاه خدا با جرو ثوابی رسیده اید • دوست من هر چه خواست زیر بار این معالجه نرود نشد بالاخره در همان آفتاب سوزان نیمروز

آن ترکمن سوار بر اسب و ماد و نفر برد را از گوش براه افتادیم و از بیابان خشک و شنزار گذشته بآبادی اورسیدیم و در کنار آب باریکی که از باغش میگذشت نشستیم و پس از رفع خستگی راه بدیدن مریض رفتیم.

دختری جوان میان خیمه روی زمین خوابیده و مادرش با چشمی اشکبار در کنارش آریده بود. میزبان من بزبان ترکمنی بپدر دختر گفت بیائید بجای دوا بدعانتوسل شویم و از خدا شفا بخواهیم ماد عائی همراه داریم که میخوانیم و از حق تعالی صحت مریض را رجا میکنیم. بعد ازین توضیحات من با اشاره دوست سالمند خود لوح شفا را با صدای رساتلاوت کردم و هر وقت کلمه شفا را بر زبان میراندم دختر که معنی آن را می فهمید آهی میکشید و دیدگانش را آرام میگشود و بحالت توجه بسقف چادر می نگرست و از جمیع حرکاتش معلوم بود که در آن حین حضرت رب العالمین متوسل

وہر آفرینندہ آسمان و زمین متوکل است •

پس از ختم دعا ما از خیمہ بیرون آمدیم و چند خوشہ انگور <sup>پرا</sup>

کہ صاحبخانہ بعنوان نیاز آورده بود با اشتہای تمام خوردیم

وہرہ افتادیم • پدر دخترا مسافتی مارا بدرقہ کسرد •

چند روز بعد آن ترکمن بدکان دوست من آمد و با سرور موفور

مژدہ صحت دخترش را بمانداد •

خاطرہ دوم - ہنوز پانزدہ سال تمام نداشتم کہ عضولجنہ ملی

جوانان و منشی آن شدم و در این میدان خدمت بقدری ناشسی

وہی سابقہ بودم کہ یکی از نامہ ہای لجنہ را بیش از دہ بار تجدید

کردم و چون پاکنویس آن را برای ملاحظہ و مہر لجنہ بر رئیس دادم

نہسندید و دستور تعویض صادر گردید •

کمکم دستم در تحریر مراسلات روان شد ولی در حسن خط چندان

پیشرفتی حاصل نگشت •

همین لجنه روزنامه ئی دیواری بنام " فکر جوان " که  
 باید آن را صفت و موصوف به مُضَافٌ وَمُضَافٌ إِلَیْهِ دانست تا سپس  
 نمود که من در تدوین مقالات سهمی بسزاداشتم و حکایات فکاهی  
 با امضا مستعار مینگاشتم • خوشبختانه آن نگارشات مورد توجه  
 خوانندگان جوان و همچنین بزرگسالان قرار میگرفت و همین تمرینات  
 اندک اندک مرا برای شرکت در مجلهٔ مشهور " خورشید خاور "  
 آماده مینمود •

خاطرهٔ سوم - شبی در مجمع جوانان مجلس جشنی برپا بود و بر  
 خلاف انتظار شخصی غیربھائی از ایرانیان که تحصیلات عالیہ اش  
 را در آلمان بپایان رسانده و عازم طهران بود در آن مجلس حاضر  
 شد و پس از شنیدن خطابهٔ یکی از جوانان که چندان فصیح نبود



وبالغات بیگانه امتزاج داشت بدون اجازه رئیس جلسه از جای -  
 برخاست و در ضمن بیانات شدیدالحن خود ما را بیسواد و از زبان  
 شهین پارس فارغ و آزاد خواند • من با اشاره \* جناب آقا سید مهدی  
 کلیایگانی که در آن مجلس حضور داشتند پشت میز خطابه رفتیم  
 وجواب مُعْتَرِضٍ مُتَعَرِّضٍ رابلسانی فصیح و بیانی شیوا و بلیغ بلحن  
 الواح مقدّسه و منشآت حضرت ابوالفضائل دادم و او بعد از خاتمه  
 سخنان من در مقابل دیدگان نورافشان حاضران علی الخصوص -  
 جوانان زبان بمدح و ثنا گشود و فارسی مرا بحدّ اعلی ستود و از گفته  
 های  
 خود پوزش خواست •

خاطره چهارم - محفل روحانی باد کوبه از عشق آباد یک نفر مبلغ  
 جوان که ترکی و روسی بداند و با معارف عصریه آشنا باشد برای  
 تبلیغ جوانان آسمان خواسته بود • قرعه این فال بنام من

زده شد و جناب گلپایگانی بنهایت شفقت و مهربانی مرا بآندیار  
 رهسپار فرمودند • پس از طی مسافت بعیده باترن از عشق آباد  
 به تازه شهر که آنرا کراسنو و دسک هم مینامند عزیمت کردم و در  
 آنجا سوار کشتی شده از دریای خزر گذشته ببادکوبه رسیدم و از کنار  
 دریا ببادرشه بحظیره القدس که در آن ایام مسافر خانه میگفتند  
 رفتم • خادم آنجا که مردی لگزی و نامش آقاقاتق بود بگلهای  
 باغچه آب میداد • از اونشانی رئیس محفل را گرفتم معلوم شد که  
 ایشان هر روز ساعت چهار بعد از ظهر بد فتر کارشان که در همین  
 مسافر خانه است میآیند و با ارباب رجوع ملاقات مینمایند • ناچار  
 بانتظار ماندم درست سر ساعت چهار شخصی باریک اندام  
 و بلند قامت و خوش سیما وارد شد از قرائن دریافتیم که ایشان رئیس  
 محفلند نزدیک رفته معرفی نامه خویش را تقدیم کردم

پرسیدند جناب مبلغ کجا هستید ؟ چون مفکرانشان نمیرسید  
 که آن مبلغ اعزامی همین جوان نوزده ساله است که بالباس مدرسه  
 الحال در مقابلشان ایستاده است . باحال انفعال گفتم  
 خودبند ه هستم ( این سؤال و جواب بزبان ترکی بود ) ایشان  
 پس از تعارف و ترحیب به آفاقی دستور دادند که مرابطان بالا که  
 مخصوص ناشرین نجات الله است هدایت نمایند . او مرابطان  
 وسیعی که مزین به تعال حضرت عبد البهآء بود وارد نمود و بلافاصله  
 بعد از گذاشتن جامه دان بزمین جلو عکس مبارک برقص پرداخت  
 و یکمال شور و هیجان دست افشان و پاکوبان بصدای بلند میگفت :  
 " ای حضرت عبد البهآء " سکا قربان اولوم بوندن صکره سوت  
 امر او شاغلار تبلیغہ چی قاجاق لار " یعنی ای حضرت  
 عبد البهآء قربانت شوم بعد ازین کودکان شیرخواره تبلیغ

### قیام خواهند کرد •

اقامت من در یاد کوبه سه ماه بطول انجامید و در آن مدت  
 بازار تبلیغ رواج کامل داشت و من از یام تا شام و بعضی اوقات تا  
 نیمه های شب با طالبان حقیقت مذاکرات امری داشتم و در ظرف  
 سه ماه سیزده نفر جوان تحصیل کرده انضمام خویش را با جمعه  
 بهائی اعلام نمودند • این است سربیان حضرت عبد البهاء که  
 اگر انسان قیام به تبلیغ کند و لو حروف ابجد نداند موید و موفق  
 خواهد بود •

خاطره پنجم - در همین سال ۱۹۲۵ برای ادامه تحصیل

و ورود به دانشگاه عازم مسکو بودم که بناگاه مرابد فتر محفل روحانی  
 دعوت نموده و دستور ادامه اقامت در عشق آباد و تصدی ریاست  
 مدارس بهائی و کودکستان های امریرا صادر فرمودند • در این

اثنا معلوم شد که محفل روحانی بادکوبه مرا برای خدمات تبلیغی  
 باصفحات دعوت مینمایند این موضوع مورد گفتگو و مکاتبه مستمر  
 بیند و محفل قرار گرفته و بالمال باین نتیجه رسیده اند که از خود  
 من نظر بخواهند و راعی مرا فصل الخطاب دانند • بعد از دعا و  
 توجه و مشورت با پدر امر تبلیغ را بر ریاست مدارس ترجیح دادم و  
 روزیکه برای اظهار تصمیم نهائی خویش جلسه محفل میرفتم  
 و حسب معمول راهم از جلو کارگاه پدرم بود برخلاف انتظار  
 دکان را بسته دیدم و از همسایه شنیدم که پدر را بجرم تاخیر  
 در ادای مالیات بشهریانی برده و زندانی کرده اند • سراسیمه  
 با داره پلیس شتافتم و آن پیرمرد مظلوم را با محاسن سفید و قیافه  
 معصوم پشت میله های آهنین یافتم • ازین منظره خون جگر شدم و  
 با خود گفتم چرا من پدر بیبر ناتوان را با میدانم این و آن را کنم و بد یار دیگر

روم همان‌به که در عشق آباد بمانم و بتمشیت امور مـدارم و  
نگهداری از عائله بپردازم • بپدر گفتم الان در جلسه محفل  
روحانی منتظر مندم میروم وفوری می‌آیم وشمارا از زندان میرهانم •  
بمحفل رفتم وتصمیم خود را اظهار کردم • همگی فوق العاده مسرور  
شدند و در حق من عنایت و مرحمت و دعا فرمودند •

پس از خروج از جلسه محفل عازم شهر بانی شدم و چون در

مسیر خود از جلو کارگاه میگذشتم دکان را با زوید را با یکا روزانه د مساز  
با فتم • از این منظره که بچشم بندی بیشتر شباهت داشت حیرت  
کردم و از پدر شرح واقعه را پرسیدم گفت بمحض آنکه تورفتی مرا  
آزاد کرد بد و معذرت هم خواستند و گفتند ترا بجای دیگری عوضی  
گرفته اند • این اتفاق چنانکه بعد ها معلوم شد مسیر حیات  
روحانی وجسمانی مرا بالمره عوض کرد • خلاصه در عشق آباد

ماندم و مدیریت مدرسه پسرانه و دخترانه رد و باب کود کستان  
 بهائی را بعهده گرفتم و یکسال بدین خدمت اشتغال داشتم •  
 در همین اوان یعنی سنه ۱۹۲۵ هیئتی مرکب از سخنوران  
 چیره دست از عاصمه مملکت بعنوان بیان عقائد مادی و مبارزه با  
 خرافات مذهبی بعشق آباد آمدند و هر شب در طالار بزرگ شهر  
 برای حاضران که مرکب از پیروان ادیان و مذاهب مختلفه و مسالک و  
 مشارب متنوعه بودند خطابہ القا مینمودند • محفل روحانی عشق آباد  
 برای رعایت حکمت با حیا توصیه کردند که در این جلسات خاموش  
 و سراپا گوش باشند و در مشاجرات و محاورات شرکت نکنند تا آنکه  
 شبی یکی از ناطقین در اثنای خطابه سخن را بجامعه بهائی کشاند  
 که بهائیان درین شهر از قرار معلوم فراوانند و معبدی بس مجلل  
 و زیبا دارند و مومنین تربیتی آنان زیبا نژد مردمان است پس چرا

درین جلسات حاضر نیستند و برای اهالی معتقدات خود را بیان  
 نمی نمایند • من الآن از ایشان رسماً دعوت میکنم که بیایند و درین  
 مناظرات شرکت فرمایند • اصرار و الحاح ناطقین و مراجعات متوالی  
 اهالی از مسیحیین و مسلمین محفل روحانی را ملزم به تجدید نظر در  
 قرار سابق خود نمود و جناب سید مهدی گلپایگانی بسمت ناطق  
 بهائی وارد میدان مناظره و مباحثه شدند و با دلائل عقلی و برآ<sup>هین</sup>  
 منطقی بشیوه خطابات مبارکه حضرت عبد البهّا \* وجود خدا  
 و حقانیت انبیا را ثابت کردند و این بیانات چنان موثر بود که  
 معارضین را ساکت و موافقین را شاکر نمود و صیت امر الهی بیشتر از  
 پیشتر در آن خطه مشتهر گردید و ضمناً بر محمد و دیت اقدامات  
 تبلیغی اهل بها بتدریج افروز •

خاطره ششم - وقتی خبر حرقت اثر صعود حضرت عبد البهّا \*



بعشق آباد رسید از طرف محفل روحانی یک هفته عزای عمومی  
اعلان گردید و موضوع بوسیله جرائد یومیّه از روسی و ترکی بتمام  
اهالی ابلاغ شد .

طلالای بزرگ اجتماع که در شمال محوطه مشرق الاذکار  
قرار داشت برای پذیرائی از واردین مهیا و شمایل مبارک حضرت  
عد البهائم و همچنین ستونهای طالای ریا پارچه مشکی پوشیده شد  
و اعضاء لجنه خدمت که بازو بند سیاه داشتند از میهمانان  
بنهایت محبت و خضوع پذیرائی میکردند . هر روز جمع کثیری  
از احباب و جماعتی از نفوس غیربھائی بمجلس تذکریه آمدند و نفوس  
خوش لحن از الواح مقدسه تلاوت میکردند و ناطقین زبردست  
بیاران غمزده تسلی میدادند و گاهی صدای گریه و ناله حزین  
از گوشه و کنار بلند بود .

در یکی از این روزها شاگردان مدرسه " مظفری " که

متعلق بایرانها ان غیربھائی بود وزیر نظر قونسول ایران اداره میشد

بهمراهی مدیر و معلمین برای تسلیت و تعزیت آمدند و همگویی

بازوبند سیاه داشتند و مجتهد شیعیان ایرانی وقاضی مسلمین

تفقازی و میرزا احمد روضه خوان که تا آن زمان بعشوق الاذکار نیامده

بودند در جلسه حاضر شدند و هر یک همدردی خود را با احباب

اظهار داشتند .

خاطره هفتم - نوریسیدگان و جوانان بهائی عشق آباد برای

تقویت بنیة روحانی احتیاج شدید بمرئی و معلمی توانا داشتند

که در جامع امری زنگ شبها را از آئینة قلوبشان بصیقل آثار

مبارکه و نصائح حسنه بزداید و آنان را از هر گونه انحراف و کج روی

حفظ فرماید . یکی از نفوس مبارکة محترمه که درین میدان جولانی

سریع نمود و گوی سبقت را از دیگران بود جناب گلپایگانی بود \*

این دانشمند ارجمند همشیره زاده حضرت ابوالفضائل گلپایگانی

است که سالها مدیر مجله "خورشید خاور" و رئیس محفل روحانی

عشق آباد بوده و کاتبی مقتدر و ناطقی زبردست و شاعری ماهر

و اندیشمندی مدبر نزد آشنا و بیگانه بشمار میرفته است \* منهم

مانند بسیاری از جوانان آن زمان خوشه چین خرمن فضائل و کمالات

ایشان بودم و در مجالس درس و بحث آن مرئی نازنین و مهربان

حاضر میشدم و تعلیمات و نصائح و ارشادات ایشان چشم و گوش

مرا بازو از گرایش بعقاید مادی کاملاً بی نیاز کرد و چنان آتش

اشتیاق بمطالعه کتب امری و آثار الهی در وجودم شعله ور گردید

که آنی از مؤانست بالوواح مقدسه فراغت نداشتم و بتشویق آن معلّم

بزرگوار در مجالس منعقدّه بالقای خطابه میپرداختم و برای

• مجلات بهائی مقاله مینگاشتم

درین مقام برای ابرازوفاداری باید از مرتبان دیگر

خود مانند جناب آقاشیخ محمد علی و جناب آقاشیخ حیدر و جناب

میرزا تقیخان ادیب نیز قدردانی و مراتب خضوع و خشوع خویش را

• بایشان تقدیم نمایم

خاطره هـ شتم - لجنه جوانان در جوار مشرق الاذکار کتابخانه

امری بنام، " محمودیه " بیاد جناب حاج میرزا محمود افغان

فرزند برومند جناب حاج میرزا محمد تقی افغان معروف بوکیل الحق

وکیل الدوله مؤسس مشرق الاذکار عشق آباد اولین معبد دوربهای

تأسیس و قرائتخانه بی نیز بر آن مزید کرده بودند که عموم اهالی

ازبهای و غیربهای از آن مؤسسه استفاده میکردند و من مدیر

• و خادم آن مشروع مهم بودم

خاطرهٔ نهم - در سال ۱۹۲۲ گروهی از هنرپیشگان شهیر  
 روسی از مسکو بعشق آباد آمدند تا در تماشاخانهٔ معروف این شهر  
 که " گیگانت " نام داشت نمایش هائی بدهند • کارگردان آنان  
 یکی از هنرپیشگان زبردست با اسم آرلوف بود که خانمش نیز هنرپیشه  
 معروف بشمار میرفت • بنابه پیشنهاد چند نفر از معارف احب  
 این گروه هنری آماده نمایش " باب " تالیف شاعر و نویسنده شهیر  
 روسی مادام ایسزابل گرینو سکایاشدند و بمساعدت مالی جمعی  
 از یاران الهی پس از تمرینات متوالی و تهیهٔ وسائل لازمه نمایشنامه  
 مزبور را بصحنه آوردند • در لیلۀ معهود جمعیت کثیری از بهائیان و  
 غریبهائی در طالاتماشاخانه حضور یافتند و شاهد هنرنمایی  
 بازیگران بودند • در اثنای نمایش که مسرت حاضران باوج اعتلا  
 رسیده بود بختۀ طالاتا رغرق در ظلمت شد و کل رانگران و پیریشان

نمود خوشبختانه این حالت بیش از چند دقیقه نپائید و دوباره چراغها روشن و بازی آغاز گردید معلوم شد چند نفر شاه سیم برق راد رخیابان بریده و بیدینوسيله حس کینه توزی خود را تسکین بخشیده اند • این نمایش تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت و با تحسین شدید تماشاکنندگان خاتمه یافت •

نویسندهٔ این نمایشنامه خانم روسی نژاد مقیم پتروگراد بود که قریحهٔ سیّال و طبعی روان چون آب زلال داشت و همینکه با امر مبارک آشنائی یافت بتدوین و نمایشنامه منظوم یکی بنام "باب" و دیگری "بهاالله" پرداخت که هر دو بطبع رسید و کاملاً مشهور گردید • درام "باب" که در سال ۱۹۰۳ از چاپ خارج شد در ماه ژانویه ۱۹۰۴ بروی صحنهٔ یکی از تئاترهای معتبر سن پترزبورگ آمد و مورد تمجید ادبا و شعرا

و بزرگان علم و ادب قرار گرفت و گراف لئو تولستوی بوسیله همین  
 نمایشنامه و تقریظات ادبای پایتخت با امر مبارک آشنا شد  
 و بوسیله مکاتبه با مادام گرینوسکایا اطلاعات مقدّماتی راجع  
 بآئین بهائی اکتساب کرد \*

مادام گرینوسکایا در سنه ۱۹۱۱ در رمه اسکندریه  
 بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و دو هفته میهمان هیکل مبارک  
 بود و در مراجعت بروسیه کتابی بنام " سفری بکشورهای آفتاب  
 تابان " تألیف کرد که متضمّن شرح ملاقاتش با حضرت  
 عبدالبهاء نیز بود \*

درام " باب " باردگرد ماه آوریل ۱۹۱۷ در تئاتر  
 " خلق " در شهر لنین گراد بازی شد و نفوس کثیره از ترکستان  
 و مسکو برای تماشای آن آماده بودند که در میان آنان سفرا

و نمایندگان دول خارجه منجمله کشور چین نیز حاضر بودند و اغلب

چاپ ثانی "باب" راکه در سنه ۱۹۱۶ انجام یافته بود در دست

داشتند .

شرح خدمات و ترجمه حیات این خانم محترمه را امة الله

المعجزة به میس مارتاروت ضمن مقاله مفصّلی نگاشته و برای

آیندگان بنیاد گار گذاشته اند که عیناً در مجلد هفتم از مجموعه

"کتاب عالیهای" بطبع رسیده است .



در تابستان سال ۱۹۲۶ عازم مسکوشدم و یک هفته کامل

در راه بودم و پس از عبور از خاک ترکمنستان - ازبکستان - کازاخستان

قرقزستان - تاتارستان و قسمت هائی از اروپای روسیه



بمسکورسیدم و در آن شهر تاریخی که بیش از هفتصد سال سابقه  
 و بقول معروف یکهزار و شصت کلیسا دارد برای ادامه تحصیل  
 در دانشگاه رحل اقامت افکندم • در آن سال جمعیت ابومی  
 از طالبان علوم بی پایتخت هجوم آورده بودند و چون نسبت بکثرت  
 داوطلبان، جادرمعتمد علی آن زمان خالی نبود در مسابقات  
 ورودی سخت گیری میشد بقسمیکه از بیجا نفر فقط یک نفر امکان  
 قبول مییافت باوصف اینحال بفضل و عنایت الهی و دعای  
 صبحگاهی بانمره های عالی بدانشگاه راه یافتم و دردانشکده  
 تعلیم و تربیت بتحصیل پرداختم و علاوه بر این بتائیدات متابعه  
 رب العالمین مستعری ماهیانه نیز برای من برقرار و لهداد مسکن  
 مخصوص محصلین اطاقی برای سکونت واگذارشده و با فراغت خاطر  
 بدرس و بحث مشغول گشتم و دست شکرانه بدرگاه خداوند یگانه  
 بلند کردم که تائیدش شامل و عنایتش کامل شد و مرابآرزوی دیرین  
 خود نائل فرمود •

هنوز چند ماهی از سال تحصیلی نگذشته بود که روزی

نامه‌ئی از لجنه تبلیغ عشق آباد رسید که پس از مطالعه آن آرامش

خاطر و سکون درون من زائل گردید • مضمون مکتوب آنکه : شما

استعداد کافی برای تبلیغ دارید و در گذشته باین امر موفق بوده‌اید

و زبانهای ترکی و روسی آشنا هستید حیفاست که اوقات گرانبها<sup>ئی</sup>

خودتان را بتحصیل علوم صوری که عاقبتش معلوم نیست بگذرانید

و از خدمت باستان حق بازمانید •

پس از قرائت آن نامه خود را بر سر دوراهی دیدم و ناچار

و از روی اضطرار محفل روحانی مسکو برای مشورت و کسب تکلیف مرا<sup>جمع</sup>

کردم گفتند شما خودتان عریضه‌ئی باستان مبارک تقدیم و هدایت

مولای توانا را مسئلت کنید زیرا این موضوع ارتباط تام با سر نوشت

آینده شما دارد و لهذا محفل از اظهار نظر قطعی معذور است •

اطاعة للامر عریضه‌ئی باستان مقدّس تقدیم داشتم و پس از چندی

بزیارت جواب مفتخر گشتم این است صورت توقیع منیع :

" ۱۶ نوامبر ۱۹۲۶ میلادی از حیفا بمسکو، جناب آقا علی اکبر

فروتن زید عزّه      هوالله تعالی

برادر روحانی عزیزه، آن عزیز جانسی بمطالعه و لئی امرتانی  
 فدیت فیضه السبحانی فائر سبب سرور قلب اطهر گردید و لسان  
 مبارک بیاد آنجناب ناطق که الحمد لله انجوان روحانی بصرف  
 تائید الهی موید بتحصیل شدند و در صدد تکمیل هستند و آرزوی  
 آن دارند که ناشرفحات الله شوند و خادم کلمه الله باشند و تبلیغ  
 امر الله نمایند • این نیت جالب تائیدات حضرت احدیت است  
 و جاذب توفیقات ملکوت صمدیت لهذا امید چنانست که عاقبت  
 بآرزوی خویش نائل گشته در بین احبب الله مشارک بالبنان شوید  
 و در میدان خدمت گوی سبقت بریابید زیرا تبلیغ امر الله بهر طریق  
 ممکن حتی بکسب و تجارت و حسن سلوک و معاشرت که میفرماید  
 اعمال حسنه و اخلاق مرضیه بنفسها مبلغ امرند • پس هر نفسی  
 در هر رشته ئی از امور باشد چون بحسن اخلاق معامله نماید و ترویج

کمالات انسانیّه کند خود آیت انتشار کلمه الله شود و راییت عظمت  
 امرالله برافرازد • و اما در خصوص تعیین تکلیف و وظیفه آنجناب  
 فرمودند بهیچوجه پریشان نشوید و مشوّش نمانید چون در جمیع  
 احوال متمسک و متشبّث بحبل مشورت شوید در امری مؤیّد گردید •  
 در هر حال رجوع بمحفل مقدّس روحانی کنید و در تمام امور بتصویب  
 و اطلاع اعضاء محترمه منتخبه تمسک فرمائید آنچه نتیجه مشورت -  
 محفل مقدّس باشد همان طریق صواب و مرضی حضرت ربّ الارباب  
 است زیرا محافل روحانیه مله مند و مؤیّد • منصوبند و موقّف  
 پس من دون اضطراب آنچه صلاح دانند مجری دارند تا مؤیّد  
 در جمیع شئون شوید نیز والدین آنجناب رایاد و عا فرمودند  
 و این حسب الامر مبارک مرقوم شد عد ذلیل زرقانی  
 ( در حاشیه بخط مبارک ) :

یار معلوی این عد درین بقعه نوراً از اعماق قلب  
 آسایش و جاح و فلاح آن عزیز را از آستان مقدّس

سائل و آلمم تاد رطوم الهی و فنون مادی ترقیات باهره نمائید  
و گوی سبقت را از همگان بر بایید بنده آستانش شوقی "

پس از زیارت توقیع مبارک دوباره برای تجدید مشورت  
بمحل روحانی مراجعت کردم و آن نفوس مجلله بعد از غور و تعمق  
در بیابان مقدسه با اتفاق آراء ادامه تحصیل در دانشگاه را  
تصویب نموده مرا از دلی و تردید رهائی بخشیدند \* سواد  
لوح مبارک برای لجنة تبلیغ عشق آباد فرستاده شد و تصمیم محفل  
روحانی مسکونیز باستحضارشان رسید \*

درین مقام لازم تذکر است که نسخه ۶ اصل این توقیع  
در موقع توجه بایران نزد مادرم با امانت سپرده شد که بعدها  
بوسائل مطمئنه ارسال گردد وقتی ماد رو برادرانم عازم ایران میشوند  
توقیع منبع را یکی از اما<sup>۶</sup> الرحمن میسپارند که محفوظ نگاه دارد \*  
بعد ها شنیده شد که آنخانم بملکوت جاودانی عروج نموده و وارثی  
نداشته و سرنوشت لوح مبارک در پرده ابهام مستور مانده است \*

در سال ۱۹۷۴ که من برای ایفای ماء موریت امری در طهران بودم یکی از احبباً ساکن عشق آباد برای دیدار بستگان بایران آمده بود. حین ملاقات ذکری از لوح مبارک بمیان آوردم و از فقدان آن حسرت و حرمان خویش را بیان کردم آن شخص گفت : توفیق مبارک نزد من است و در مراجعت بعشق آباد آن امانت گرانبهارا برای شما خواهم فرستاد و شرح تسلیم و تسلّم آن هدیه گرانبهارا داد .  
 سرور من ازین مژده بوصف نیاید بی اختیار گفتم :

بدین مژده گرجان فشام رواست که این مژده آسایش جان ما<sup>ست</sup>  
 آن مرد شریف بقول خود وفا نمود و پس از دو ماه اصل  
 توفیق ملیح بدست من رسید بنحویکه صورت آن زیب این اوراق گردید  
 اینک بنگارش چند خاطره از ایام اقامت در عاصمه مملکت  
 مبادرت میسود :

خاطره اول - وقتی ترن ما از عشق آباد روی مسکون نهاد در قلمرو

کازاخستان مصادف بابر ف و بورا ن شدید شد بقسمیکه راه مسدود  
 گردید و طوفان برف بشدت میوزید که قطار میلرزید • یکی از  
 همراهان ما مادری بهائی بود که کودک شیرخوار داشت و چون  
 آب و آذوقه در ترن نایاب شد و بالطبع شیر هم بکلی وجود نداشت  
 طفل معصوم مشرف بموت بود • یکی از همسفران ما پیش نهاد کرد  
 که من و او از قطار فرود آئیم و درین حوالی با وجود گرد باد بـرف  
 بتفحص پردازیم شاید مسکن یکی از ماء مورین راه آهن را بیابیم و اگر  
 بخت یاری کند مقداری شیر بدست آریم • ماد و نفر آنچه لباس گرم  
 داشتیم بتن کردیم و پتوئی بد و سرپیچیدیم و بایک کتری فلزی متوکلاً  
 علی الله پیاده شدیم • باد ما را از طرفی بطرف دیگر پرتاب میکرد و  
 دسته کتری از روی دستکش چرمی انگشتان ما آزار میداد • ازدور  
 دودی از روزه بام خانه ئی بر می آمد • بهر زحمتی بود خود را بانجا  
 رساندیم • صاحبخانه ماء مور راه آهن بود که خود و همسر و سه  
 طفل خرد سالش میهمانان ناخوانده را بحیرت می نگریستند

حسب حال را گفتیم و یاری خواستیم خانم خانه که خود مادر بود  
 بکمال جوانمردی مقداری از شیربچه خویش را که در آن گیسو دار  
 چون کیمیا بود بکتیری ماریخت و باخوشروئی روانه مان کرد • دیگر  
 سرور آن مادر مضطر بعد از دریافت این هدیه غیر منتظر مستغنی  
 از شرح و بیان است • برف و بوران دوشبانه روز ادامه داشت  
 تا آنکه راه باز و مسافت ماد و پاره آغاز شد •

خاطره دوم - در زمستان سال ۱۹۶۷ که برای گذراندن  
 تعطیلات زمستانی بعشق آباد آمده بودم پدر مراد رستری بیماری  
 یافتم و دانستم که طبیبان ایشان را جواب کرده اند • بهالینش  
 شتافتم و دقایقی چند ساکت و آرام بچهره نورانی او نگریستم  
 وی اختیار گریستم • پدر نفسی عمیق کشید و دیدگان خسته  
 و بیفروغ خود را گشود و مراد رکنارش دید بالحنی جدی و صوتی حزین



گفت : فرزند ممکن است من دیگر تران بیستم ولهدا آخرین وصیت  
خود را می‌کنم بدقت بشنو و عیناً بجای آر : من می‌خواهم از پننج  
فرزندم یکیرا با مر مبارک تقدیم کنم که بعد از من تمام حیاتش را  
وقف خدمت سازد و بشنون دنیوی نپرد ازد و تراکه دو مین پسر  
می برای این منظور برگزیده ام وصیتم این است که توهبدا از فراغت  
از تحصیل بهیچ کاری جز خدمات امری نپردازی و همین الان که  
پیش من نشسته ئی قول بهائی بدی که بروفق دلخواه من عمل کنسی  
من با چشمی گریان گفتم پدر جان آرزوی منم همین است مطلقین  
باشید که فرمان شمارا حرفیاً اطاعت می‌کنم • بعد از شنیدن این جواب  
فوق العاده سرور شد و در حق من دعا کرد و انگشتر اسم اعظم  
خود را از انگشترش بیرون آورده بمن داد و گفت این انگشتر را بنشانه  
عهد و میثاق امروز ما داشته باش • دیری نگذشت که خبر صعود

ایشان بمسکورسید و محفل تذکری شایسته با حضور تمام احبّای  
 عزیز آسامان بیاد ایشان منعقد گردید • مرقدشان در گلستان  
 جاوید عشق آباد است •

خاطره سوم - در میان تمام دانشجویان دانشکده علوم تربیتی  
 یگانه ایرانی و تنهابهائی من بودم و آنچه را از استادان برخلاف  
 معتقدات امری خود می شنیدم با آنان بمباحثه میپرداختم •  
 روزی پروفیسور روانشناسی ما راجع بخواب توضیحاتی میداد و اصل  
 و منشأ رومی را عوامل مادّی و مکررات زندگانی میدانست و منکر  
 اصالت روح بود • در موقع تنفّس یا نزدیک شدن ویس از کسب اجازه  
 گفتم من بانظریات شما راجع بخواب موافق نیستم زیرا در تاریخ  
 نام نفوسی بثبت رسیده که حوادث چند هزار سال بعد را در عالم  
 رومی دیده و بابرمز و اشارت و یا بصریح عمارت آنرا نگاشته

و برای آیندگان میادگار گذاشته اند که تمام پیشگویی و پیش بینی  
 آنان حرف بحرف بحسب ظاهر واقع شده گانّه، آن نفوس  
 منجذب به خود در آنحوادث شرکت داشته و جزئیات امور را چشم  
 خویش دیده اند مانند نبوت دانیال نبی و مکاشفات یوحنا ای  
 رسول و بشارات و اشارات ائمهٔ اسلام که هر کدام در متون کتب  
 و صحف مندرج است و حتماً استاد محترم نیزه آن واقف و مطلعند  
 حال اگر خواب را فقط عبارت از تکرر وقایع عادی بدانیم و نتیجهٔ عوامل  
 جسمانی بشناسیم آنهمه عجائب و غرائب روح را چگونه تحلیل و  
 تحلیل کنیم • استاد سالخورده بعد از تفکّر و سکوت طولانی فرمود  
 که روانشناسی هنوز حلاً این مسائل توفیق نیافته و شاید در آینده  
 این مجهول نیز مانند سایر مجهولات بشری معلوم گردد و بعد با  
 تبسمی پر معنی اضافه کرد که شما مراد رین موضوع بشک انداختید •  
 در پایان کلامش دست مرا بگرمی فشرد و رفت • از پیش گفته اند :

" مَنْ اَصَفَ فَقَدْ اسْتَطَرَفَ " •

خاطره چهارم - پوشکین شاعر شهیر روس ترجیع بند معروفی  
 بنام تقلید به قرآن " دارد که آیاتی از آن سفر کریم را بهم آمیخته  
 و در قالب اشعاری شیواریخته ولی درها مش انتقاد ظریفی کرده  
 که بیخبر اسلام شاعری ماهر بوده اما از علم هیئت اطلاع نداشته  
 و اشاره<sup>۴</sup> او به آیاتی نظیر اشقاق قمر و انتشار کواکب و اجتماع آفتاب  
 با ما و امثال ذلک است • من طی خطابه ئی با حضور استاد ادبیات  
 و جمعی کثیر از دانشجویان چند دانشکده از رسول اکرم دفاع نمودم  
 و پوشکین را از رموز روحانی و متشابهات کتاب آسمانی بی اطلاع  
 خواندم و شرحی مبسوط راجع با اصطلاحات عرفانی صوفیه و عرفا  
 بیان کردم که مورد توجه استاد و بسیاری از محصلین دانشکده  
 ادبیات قرار گرفت و لکن این توجیه و تشریح خوش آیند جمعی دیگر

که پوشکین را آفتاب آسمان شعروادب میدانند واقع نگشت و مراهم

بخرافه پرستی و تعصب مذہبی نزد آنان متهم ساخت •

خاطره پنجم - یکی از استادان سالخورده که از بقایای زمان

گذشته بود و تاریخ تمدن درس میداد در خطابات خود مطالبی

بیان نمود که از مشرب مادی دور و بافکار فلاسفه آلهی نزدیک تر بود

با اینجهت من در صد دو موافقت و موافقت با استاد برآمدم و روزی -

بطور خصوصی از او پرسیدم شما همانگونه که از تعلیم پیا بر ایرانی

شت زرتشت مطلعید و در بیانات خودتان از ایشان نام برده

و از سخنانشان استشهاد مینمائید آیا از تعلیمات پیا بردیگر ایرانی

که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی در ایران ظاهر شده و وحدت

عالم انسانی را اساس وجود دینانت خود قرار داده آگاهی دارید ؟

استاد سالخورده بدون تأمل پرسید : مقصود شما

دیانت بهائیت ؟ من با تعجب و حیرت جواب مثبت دادم مجدداً

سؤال کرده آیا شما بهائی هستید ؟ گفتم در عائله بهائی متولد

شده و بهائی هستم • گفتم من با امر بهائی در زمان تحصیل در کشور

آلمان آشنا شده و چند جلد کتاب بزبان آلمانی و فرانسوی درین باره

خوانده ام و از تعالیم بهاءالله بسیار خوشم آمده و خیلی از آشنائی

باشما مسرورم •

این گفت و شنود رمن بقدری مؤثر واقع شد که حدی بر آن

متصور نیست •



در سال ۱۹۲۷ در تعطیل تابستان بنابند عوت محفل

روحانی بادکوبه برای خدمات تبلیغی از مسکو عازم قفقاز شدم

و مدت سه ماه در شهرهای باد کوبه - گنجه و تفلیس بملاقات  
 دوستان و مذاکرات امری بامبتدیان ما ملوف بودم • در گنجه  
 بمقبره شاعر شیرین سخن نظامی گنجوی که در آن زمان هنوز خارج  
 شهر در دره عباس میرزا واقع بود رفتم و بر سر مزارش دعا کردم •  
 تفصیل قضیه آنکه از بد و ورود بگنجه از صاحبخانه تقاضای مینمودم  
 که وسائل رفتن مرا بمقبره نظامی فراهم سازد و او بعد رگمی هوا  
 و دوری راه مسامحه میکرد عاقبت مصمم شدم که خودم این نیت را  
 بدون همراهی دیگری عملی سازم بخیابان رفتم و درشکه‌ئی را اجاره  
 کردم سورچی برای حفظ من از حرارت آفتاب سقف درشکه را  
 بالا زد و با اصطلاح خودش کُروک راکشید • عرق از تمام منافذ بدنم  
 جاری شد و تشنگی چنان غلبه یافت که طاقتم طاق شد و زبان در دهان  
 خشکید بعد از طی مسافتی طولانی که چند ساعت از صحرای بی آب

وعلف گذشتیم بمحل معهود رسیدیم در وسط دره خرابه ئی دیدیم

که همان مزاریکی از بزرگترین گویندگان زبان پارس بود • دقائق چند

در آرامگاه آن شاعر نامدار ماندیم و بشهر برگشتیم • حکمت این

مسافرت بردر شکه چی مجهول ماند و من در نظر او زیاد عاقل جلوه

نکردم که برای دیدن خرابه ئی راهی باین دوری و گرمائی باین سختی

را تحمل کنم و مبلغی هم درین سبیل بمصرف رسانم • صاحبخانه

از غیبت طولانی من ناراحت شده بود و لب بشکایت گشود من بمزاج

و مطایبه او را آرام و رام کردم و گفتم شما حالا بجای خطاب و عتاب

بمن نان و آب بد هید که دیگر تاب و توانم رفته و ضعف و سستی

آمده است •

بعد هاشنیدم که رمس نظامی را از آن محل بد اخل شهر

آورده و مقبره<sup>\*</sup> زیبایی برای اوساخته و مجسمه اش را نیز در میدان



مرکزی بیاداشته اند •

در همان شهر گنجه روزی صاحبخانه بمن اطلاع داد که  
 عازم بیلاقتند و مرا هم برای چند روز دعوت مینمایند • صبح زود  
 علی الطلوع<sup>س</sup> همگی از خواب برخاستیم و بگاری باری که دور<sup>میش</sup> گاو  
 قوی آنرا میکشید سوار شده براه افتادیم و پس از چند ساعت  
 بدامن<sup>ه</sup> کوهی که قلّه اش از برف مستور بود رسیدیم • آفتاب رو بخرو<sup>ب</sup>  
 نهاد و هوا بشدت سرد شد قرار<sup>ا</sup> اطراق دادند زنها و بچه ها  
 در گاری و مرد ها در هوای آزاد بسر بردند من روی زمین بالباس  
 دراز کشیدم و روپوش نازکی بخود پیچیدم و بخواب عمیقی رفتم  
 در سحرگاه که هنوز ستارگان در آسمان میدرخشیدند از خواب<sup>جستم</sup>  
 و بجمع همراهان پیوستم همگی دوباره سوار گاری شده براه افتادیم  
 وسط روز که آفتاب کم کم میان آسمان میرسید گرمی هوا طاقت را از ما  
 میریود • مگس های سبزرنگ حجیم از هر سو هجوم آورده بر پشت

گاوهای نشستند و چون نیش را بیدن آن زبان بستگان فرو میبردند  
 خون فواره میزد • میگفتند این مگس فقط حیوان گزاست و بانسان  
 کاری ندارد • بعد از دو روز راه پیمائی در " ساوق بولا ق " <sup>س</sup>  
 کمیلاق حضرات بود باران داشتیم و چند خیمه در دامنه کوه افراختیم  
 و مقداری هیمه آورده آتش افروختیم تا قدری از سورت سرما کاستیم  
 و سپس سفره طعام آراستیم و بعد از صرف شام بچادرهای خود رفته  
 در بستر گرم و نرم غنودیم و از رنج سفر آسودیم • از فردای آن شب  
 کار من صبح ها گردش در هوای آزاد و نزول بدره ها و صعود بکوه ها  
 و تپه ها و رفتن بچشمه سارها و نوشیدن آب گوارا و چیدن گللهای  
 وحشی از کنار جویبارها بود و ظهر که بخیمه میآمدم کباب سیخ  
 و نان گندم خالص و ماست و پنیر اعلی و سبزیهای معطر در سفره  
 مهیابود •

افسوس و دریغ که آنروزهای خوش بسرعت برق گذشت و از آن کوه  
 و کمروفضای مینواثر د و باره بمحیط خفقان آور شهر مراجعت گشت •  
 تنهاد ل خوشی ما ملاقات با احبّا و حضور در جلسات و مذاکره با  
 طالبان حقیقت و اقامه دلیل و برهان بر حقایق امر حضرت احدیّت  
 بود • در شهر تغلیس عاصمه گرجستان نیز اوقات خوشی داشتیم  
 و ایامی چند با احبّا الهی و نفوس مبتدی گذرانیدیم ولی این متحرّبان  
 حقیقت همه از جماعت مسلمان بودند و بندرت با گرجیان ملاقات  
 دست میداد زیرا یاران آمدینه با اهالی اصلی آمیزش نداشتند  
 و از یکدیگر مجزّی میزیستند

قبل از رفتن بگنجه و تغلیس و بعد از مراجعت مکرّر

بادستان الهی در یاد کوبه ملاقات و خاطرات شیرین سال ۱۹۲۴

که اولین سفر من باند یار بود در ذمّه تکرار شد •

در این مقام بخاطرات خود برمیگردم :

خاطره ششم - در سال ۱۹۲۸ برای نخستین بار عضو محفل روحانی مسکوشدم و بتوصیه همکاران خود با اطفال و جوانان بهائی دروس امری میدادم . روزی در چند فرسخی شهر مسکود رمنزل بیلاقی یکی از دوستان به ناهار میهان بودم و قرار بود که سرشب در جلسه محفل حاضر شوم وقتی بایستگاه راه آهن رسیدم ترن صغیر زنان براه افتاد و معلوم شد که ساعت من یکدقیقه عقب بوده است هوادر نهایت درجه برودت و برف سنگینی بر زمین نشسته بود و قطار بعدی سه ساعت دیگر میآمد . بعد از لمحۀئی تاءمئل از خامی جوانی فکرناپخته ئی بذهنم آمد : پیاده بشهر بروم حاشیه ریل را گرفته براه افتادم پاهایم که در چکمه های نمدی بود تا محاذی زانو برف فرو میرفت . نزدیک به نیمه شب چون جسدی

بهجان بمنزل رسیدم و روز بعد نیز دستر آریدم تا متدرجاً

کوفتگی و خستگی زائل شد و امکان رفتن بدانشگاه حاصل گشت •

خاطره هفتم - سال اول ورود بدانشگاه جمعی ازدانشجویان

سه دانشکده : تعلیم و تربیت - طب و شیمی در تعطیل

تابستان بفکر سفر تفریحی از مسکوبه حاجی طرخان افتادند و منظور

اصلی ازین سیاحت گردش بر روی رود ولگا و استفاده از مناظر دلربای

سواحل آن نهر زیبا بود • از میان پنجاه نفر دانشجو مرا بسمت

قافله سالاروسرپرست هیئت برگزیدند • تانیژسی باترن رفتیم

وبعد از توقف یکشب در آن شهر صبح سوار کشتی شده بجانب

حاجی طرخان که آن را استراخان هم میگویند رانیدیم و پس از توقف

کوتاه در شهرهای قازان و ساراتوف نزدیک ظهیریکی از بنادر ولگا

که در زبائی ضرب المثل اهالی آن نواحی است رسیدیم • چون

کشتی تا ساعت ۵ بعد از ظهر در آن محل برای بارگیری و مسافری  
 میایستاد مایپاده شده با قایق با آن طرف ساحل که مناظری  
 سحرانگیز و طربخیز داشت رفتیم که تا موقع حرکت کشتی با استراحت  
 و گردش و هواخوری مشغول باشیم و سر ساعت ۵ با آن طرف ساحل  
 برویم و بسفر ادامه دهیم • درین اثنا یکی از دانشجویان صدای  
 رسا اعلان کرد که درین نزدیکی دمی است که شربت غسلش مشهور  
 است برویم و برای بقیه راه مقداری تهیه کنیم • این بیان چنان  
 با استقبال گرم دیگران مواجه شد که جلوگیری از آن امکان پذیر  
 نبود هر کس هر ظرفی که داشت برداشت و بجانب آن ده شتافت  
 فقط من و دوسه نفر دیگر ماندیم و هر آن منتظر مراجعت آنان بودیم  
 کشتی ما آن طرف ساحل درست سر ساعت ۵ سوتی ممتد کشید و لنگر  
 برگرفته کم کم از نظر ناپدید گردید ولی از رفقای ما اثری بظهور نرسید

ساعت ۶ که دیگر خورشید نور افشان چهره خود را از ما پنهان کرده بود

خدان و شادان اُفتان و خیزان رسیدند و در جواب سئوال من که

چرا دیر آمده و کشتی را از دست داده اند بقیه قهقهه میخندیدند

معلوم بود که شربت غسل کار خود را کرده و هوش را از همسفران ما

بروده است • بعد از دقایقی چند این غوغا و های هوی مبدل بخواب

عمیق شد • پاسی از نیمه شب مد هوشان بیهوش آمدند و چون از

ماجرای مسبوق شدند زبان بیپوش باز و خواهش و التماس آغاز

نمودند که من یا رئیس بندر ملاقات کنم و راه حلی برای این معضل

بیابم • چون ماوقع را برای او بیان کردم از عدم انضباط ما ابـراز

تأسف کرد و پس از مذاکرات مفصل بالاخره موافقت نمود که از سوار

شدن ما بکشتی بعدی جلوگیری ننماید ولی مسئول بازرسیان

خود ما نخواهیم بیـود •

الحمد لله بقیهٔ راه بدون حادثه طی شد تا به استراخان

رسیدیم و سه روز در آن شهر بگردش واستراحت پرداختیم و جاهای

دیدنی را دیدیم و از همان راهی که آمده بودیم بمسکو مراجعت

کردیم • استراخان یا حاجی طرخان مهمترین بندر شهر ولگا است

که در یکصد کیلومتری مصب آن رودخانه بدربای خزر قرار گرفته

و در آن ایام قرب سیصد هزار جمعیت داشته و دارای معاملو

کارخانجات معتبر و از همه مهمتر ماهیگیری و صنایع مربوط بآن بوده  
• است

خاطره هشتم - آخرین سال تحصیل من در دانشگاه فرارسید

بایکی از همدرسانم بموجب برنامهٔ معین برای تفتیش چند مدرسه

در ناحیهٔ آرخانگلسک از شمالی ترین نقطهٔ اروپائی روسیه با قطار

راه آن از مسکو حرکت کردیم و دو شبانه روز در راه بودیم تا بمحلی

رسیدیم که بایستی بقیهٔ راه را با سورتی طی کنیم • برف صحرارا



فراگرفته بود و انعکاس نور آفتاب چشم را خیره میکرد • اسب بسختی  
 سورتمه را میکشید من بالا پوش کلفتی بتن داشتم که لای آسترش  
 پرازینه بود و کلاه پوست قطوری بسروچکمه های نمدی بپار  
 معذ لك از سرما بخود می پیچیدم و بجای نفس بخار غلیظی از بینی  
 بیرون میآمد • شب بده کوچکی رسیدیم و ما را در اطاقهای مدرسه  
 مُحَقَّر آن محل جای دادند که تا صبح از شدت سرما خوابمان نبرد یکروز  
 دیگر هم بهمین ترتیب در راه بودیم و شب راد رقبه ئی بسر بردیم  
 که میزبان مهربان ما حُجره ئی گرم و رختخوابی نرم با اختیارمان گذاشت  
 صبح که از خواب برخاستم و ازینجره یخ زده به بیرون نگرستم  
 از حیرت دهنم از ماندن جمعی رادیدم که یخ رودخانه را شکسته  
 و تاسینه بآب فرورفته اند • عادت طبیعت ثانوی انسان است  
 همانجا با خود گفتیم اگریدران و مادران مانصیحت حضرت

عبدالبهاء را که میفرماید اطفال را با مورشاقه عادت بد میدهد  
 و از گرمای سرما محافظتشان نکنید، آنها را بسختی باریاورید گوش  
 میدادند ما هم در کشاکش زندگانی مقاومت بیشتری میداشتیم  
 و درقبال سختی ها و ناهمواریها پایدارتر و استوارتر میبودیم \*

خلاصه پس از اجرای برنامه و بازرسی مدارس محوله و  
 ملاقات با رؤسای ادارات محلی و القاء خطابه های تربیتی که جزء  
 وظائف دانشگاهی ما بود بهمان ترتیب که رفته بودیم بمسکو  
 بازگشتیم \*

خاطره نهم - در یکی از تعطیلات تابستانه عازم لنین گراد شدم  
 این شهر که سالها پایتخت تزارها بوده و بسبب واسلوب بلاد اروپای  
 غربی بدستور پتر کبیر در سرزمینی که از کشور سوئد منتزع شده بوجود  
 آمده بسیار دلکش و زیبا بود و خیابانهای وسیع مزین به بناهای  
 خوشنما داشت \* خیابان مشهور نیوا واقعاً دلرباست و همیشه  
 علی الخصوص عصرها گردشگاه مردم از اعلی وادنی است و قطعاً

ادبی گوگول نویسندهٔ چیره دستِ روس بنام "نوسکی پروشپکت" تصویری شاعرانه از خیابانِ نواست و مجسمهٔ مفرغی پطرکبیرسوار بر اسب در ساحل دریای بالتیک که دستِ خود را بسوی مغرب دراز کرده جالب انظار هنرمندان اروپاست .

من ماهِ جون در شبهای سفید آنجا بودم و با سیاحان بعد از نیمهٔ شب در قایق بر روی آبهای رود نوا بگردش میپرداختم و روزنامه و کتاب میخواندم زیرا اوائل تابستان شفق بشفق وصل میشود و در آن افق از غروب تا طلوع آفتاب بیش از چند دقیقه طول نمیکشد . اگر من شاعرو یا هنرمندی ما هر بودم میتوانستم این مناظر سحر آفرین را برای خوانندگان نازنین مجسم و مصور سازم و لکن افسوس که خامهٔ خام من عاجز از انجام دادن این مرام است .

وزش نسیمِ ملایمِ از دریا - نغمهٔ روحنواز امواجِ نوا -

آسمانِ سیمگونِ بالای سر شما

نمونه‌ئی از زیباییهای خدادادی حوالی رود نواست . رودِ نوا

بطول ۷۵ کیلومتر از دریاچه لا دوژ سرچشمه گرفته و بخلیج فیسن

در دریای بالتیک میریزد • اوائل دسامبر یخ می بندد و اواسط آوریل

باز میشود • موزه هائیکه مورد بازدید هر سائلی قرار میگیرد واقعاً

بی حساب است و مشهورترین آنها ارمیتاژ - قصرهای زمستانی -

قصبه سلطانی - سرایه های پترکبیر و ده هانظائر آن است •

در موزه ارمیتاژ چند طالار وسیع بصنایع ایران اختصاص

یافته که هنرهای قالی بافی - شمشیرسازی - منبت کاری و زرنگی های

ایران قدیم و جدید را با عالیترین طرزى مجسم ساخته اند •

در همان سفر باز دید مزار چایکوفسکی آهنگساز شهیر

روسی نیز نائل شدم و پس از پایان تعطیل تابستان بمسکو مراجعت

کردم •

خاطره دوم - در یکی از روزهای سال ۱۹۲۷ بتماشای قصرهای

کرملین رفتیم که در آن روز گارورود بآن محوطه مستلزم اخذ اجازه مخصوص

بود • کرملین هسته مرکزی شهر مسکو بود و یکی از زیباترین

نمونه های معماری دنیاست • این محوطه در سال ۱۱۵۶ میلادی

ابتدا با حصار چوبی محصور و بعد در سنه \* ۱۳۶۷ آن حصار

مبدل بدیوار محکم و متینی از سنگ سفید و آجرهای سرخ فام شده

و در سنین ۱۴۸۵ الی ۱۴۹۵ متدرجاً بشکل کنونی خود رسیده

و در قرن هیفد هم برجها و باروهای ظریف بر آن مزید گردیده است •

در داخل حصار کرملین کلیساهای مزین - موزه ها و قصرهای مجلل

که هر کدام شهره عالم است بفرآوانی موجود •

از عجائب آثار کرملین یکی شاه ناقوس است که

در سالهای ۱۷۳۳ الی ۳۵ از مفرغ ریخته شده و دو بیست تن وزن

و هفت متر ارتفاع داشته و در سنه ۱۷۳۷ حین نصب از بلندی بیست

افتاده و گوشه ئی از آن بوزن دوازده تن شکسته و جدا شده که

سیاحان با سانی از آن شکاف وارد ناقوس میشوند و دیگری شاه توپ

است که در سال ۱۵۸۸ فراغ شده و چهل تن وزن و لوله ۵ متری

باکا ایبر ۸۹ سانی مطرداشته که الحال نیز بهمان وضع باقی

مانده است •

خاطره یازدهم - من از آغاز آشنائی با زبان روسی شیفته آثار

کاتب وحکیم شهیر گراف لغونیکولا یویچ تولستوی بودم و همواره

آرزو می نمودم که روزی بزادگاه او بروم و در کنار مزارش دعا کنم

علی الخصوص که این نویسنده بزرگ پس از آشنائی با امریهائی لسان

بعد ح و ثنا گشوده و از تعالیم مبارکه تمجید فراوان نموده و از قلم ملهم

مرکز میثاق حضرت عبد البهاء<sup>ع</sup> لوحی با افتخار او صادره شده است •

در اثنای تحصیل یومی از ایام تابستان سوار ترن شده

بشهر تولو رفتم و از آنجا سواره و پیاده مسافتی را پیموده بقریه

یاسنایا پولیانایا که زادگاه و محل اقامت تولستوی بوده و در همانجا

نیز مدفون شده رسیدم و ابتدا ابرسر مزار او که عمارت از تل خاکبست

و باد یوار چوبی احاطه شده همانگونه که آرزو داشتم مناجاتی

خواندم و بعد در موزه آثارش نسخه اصلی کتاب " جنگ و صلح "

را که بنهایت دقت نگاهداری میشود دیدم وازین مسافرت راضی  
و خشنود بمسکومعاودت کـــردم •

خاطره دوازدهم - من از اوضاع امری و تشکیلات بهائی در مسکو  
خاطرات بسیار گرانبها و شیرین دارم که بیان یکایک آن موجب تطویل  
کلام خواهد بود • مختصراً آنکه محفل روحانی و چند لجنه امری بکمال  
انتظام دائر بود و اطفال بهائی هفتۀ ثنی یگروز بفرآ گرفتن زبان فارسی  
و معارف امری ماعلوف بودند و جلسات عمومی نیز برفوق برنامه  
شخص و معین انعقاد مییافت و پس از تلاوت مناجات و آیات الهی  
در هر جلسه ناطق رؤس مسائل مهمه امری را شرح و بیان مینمود  
و بر استی روحانیت و نورانیت مخصوص بر تمام این جلسات حاکم بود •  
احتیاج بیاد آوری نیست که در دوران اقامت در عاصمه  
مملکت از مؤسسات و مشروعات ادبی و علمی و هنری بقدر وسع و  
طاقت بشری استفاده میکردم و در نتایج آنها و تماشاخانه های مشهور

سحور قدرت نمائی هنرپیشگان زبردست میشدم و از نغمات موسیقی

در طالاهای او پرباقدرفهم و اطلاعات محدود خود بهره مند بودم

۹ در بهار سال ۱۹۳۰ تحصیلات من در رشته روانشناسی

و تعلیم و تربیت پایان رسید و برهنمائی استادان پایان نامه

خود را در یکی از مواضع مهمه تربیتی با موفقیت نگاشتم و خوشبختانه

مورد تصویب و تحسین هیئت ممتحنه واقع شد و در مجله " راهنمای

متمد" که از انتشارات رسمی وزارت فرهنگ است بچاپ رسید

و بلغی هم بعنوان حقّ التعلیم بنگارنده تا دیده گردید. در ورقه‌ها

که ضمیمه دانشنامه شد من جمله چنین مرقوم است :

( ترجمه ) " علی اکبر فروتن در دوران تحصیل در دانشگاه

خویش را دانشجوئی بسیار فعال و جدی و کفور معرفی نموده که

تمایل مخصوص بفرآگرفتن اصول تدریس زبان مادری داشته است. " .

تمام این موفقیت ها نتیجه دعای مولای تواناست که



در توفیق منیع وعده فرموده اند : قوله الاحلی " • • این مد

درین بقعه نورا از اعماق قلب آسایش و نجاح و فلاح آن عزیز را

از آستان مقدس سائل و آلم ناد رطوم الهی و فنون مادی

ترقیات باهره نمائید و گوی سبقت را از همگان برائید " •

پس از خاتمه تحصیل نظر فعالیت های متمادی امری

اراده اولیای امور بدین تعلق گرفت که من دیگر در آن کشور نمانم

و بموطن مائلوف مراجعت نمایم و لهدا پس از شانزده سال اقامت

در ممالک روسیه از طریق عشق آباد و باد کوبه بایران بازگشتم

و در بند ریپهلوی از کشتی پیاده شدم • چند نفر از احباب استقبال

آمده بودند که من دو نفرشان را می شناختم • درین بند روس پس در

شهر رشت دوستان رحمانی کمال محبت و مهربانی را نسبت بمن

مبذول میداشتند و در مجالس و محافل بالقای نطق و خطاب

و امید داشتند و در کلاسهای متعدد امری بتدریس و تعلیم میگماشتند

وَبَقْرَى وَقَصَبَاتِ اطرافِ رشت و بعضی از مراکز امری گیلان مانند  
 سیاه‌مکل و دِیلمان بمسافرت‌های تبلیغی و تشویقی میفرستادند.  
 در همان اوان چند مقاله تربیتی برای روزنامه (پروورش) رشت  
 نگاشتم که در صفحات اول بچاپ رسید و مورد توجه واقع گردید.  
 وقتی از رشت بطهران وارد شدم بنشانی که داشتم  
 بحظیره القدس رفتم. در آنزمان حظیره القدس طهران بیرون  
 دروازه یوسف آباد در محوطه‌ئی که بباغ مجلل معروف بود  
 قرار داشت.

وقتی در جلسه انجمن شور و روحانی مرکب از بیست و پنج  
 نفر حاضر شدم جناب میرزا محمد پرتوی تنها کسیکه از روسیه باهم  
 سابقه آشنائی داشتیم مرا معرفی فرمود شخصی نورانی با موهای  
 فلفل‌نمکی که بعد ها دانستم جناب ولی‌اله ورقا رئیس انجمن است

فرمودند در غیاب شما انجمن چنین تصمیم گرفته که اگر مایل باشید  
 بِسَمْتِ مَبْلَغِ سیارآذ رایجان بروید و الا در طهران بهمت چند نفر  
 ازیاران که در وزارت معارف مناصب عالیه دارند بخدمت دولت  
 مشغول گردید \* من موقوف وصیت پدرم خدمات امری را ترجیح  
 دادم ، حضرات نمایندگان از نیت من تحسین فراوان نمودند  
 در همان جلسه شرحی از اوضاع امری ممالک روسیه و احوال یاران  
 عزیز آن خطه نیز بیان کردم که مورد توجه حضار قرار گرفت \* پس از  
 چند روز به همراهی جناب میرزا عنایت الله احمد پور میلانی نمایند  
 قسمت آذ رایجان از طریق قزوین و زنجان و میانج و با سَمْتِ  
 وگرددنه های پیچاپیچ قافلانکوه و شبلی با اتوبوسهای فرسوده  
 آندوره عازم تبریز شدیم و فعالیت امری من در آند یار بشرح ذیل  
 آغاز گردید :

۱- تاسیس جلسات تحرّی حقیقت برای مبتدیان و

• طالبان در منازل یاران

۲- انعقاد جلسات عمومی احیاءِ رَحْطِیرَةِ الْقُدْسِ •

۳- تشکیل احتفالات کثیرالعدّه در ایام جمعه برای

• نفوس غریبها

۴- تاسیس کلاس های درس اخلاق و معلومات امری

• برای کودکان و جوانان

۵- تشکیل احتفالات جداگانه برای اماءِ الرَّحْمَنِ •

درین اوان توقیع منیع مبارک مورخ ۱۱ می ۱۹۳۰ بدین شرح

زهارت گردید :

" رشت جناب آقا میرزا علی اکبر فروتن علیه بهاء الله

ملاحظه نمایند :

راپرت مفصل آنحبيب معنوی که شامل اخبار امریه درقطعه روسیه بود بساحت اقدس مولاى روعى ومهترىان حضرت ولى امرالله روى لا لطافه الفداء واصل وبلحاظ عنایت فائز • ازمرحيث جامع وكامل بود ومورد قبول واقع گشت • اظهارلطف ومرحمت وتمجيد وتحسين از روحانيت ونورانيت واستقامت ومحبت آنحضرت بيان فرمودند يقين است که ظهوروبروز اين عواطف رحمانيه درحق آنجناب باعث ازدياد قواى معنويه وانجذابات وجدانيه وسرورونشاط وروح وربحان دل وجان گردد وآلام واحزان وارده برطرف وزائل وفراموش شود •

( درحاشيه بخط مبارك ) : يارمعنوى ازمشاكل حالیه ملول و افسرده مگردید ••• آنچه باقى وپاينده است تااسيسات ياران آنسامان است صبروتحمل لازم انه مؤيد الضعفاء

بَشَدِيدِ الْقُوَىٰ وَنَاصِرًا ۚ وَدَاۓٓ بِمَلَائِكَةٍ قُدِّسَتْ مِنْ مَلَكُوتِهِ الْأَبْهَىٰ •

• حال عجالمة در خطه ایران بخدمات امریه مشغول گردید

امیدوارم در مستقبل ایام در ممالک روسیه نیز بخدمات

• باهره جلیله مفتخر شوید . بنده آستانش شوقی

## ۱۰

چند خاطره از ایام اقامت در آذربایجان :

خاطره اول - روزی بمن خبر دادند که یکی از علماء دین با چند نفر

از همراهان قصد ملاقات مراد دارند و بمنزل ما می آیند • در موقع مقرر

مردی خوش سیما با محاسن مشکی و عمامه و قبا و عبا بهمراهی ده نفر

جوان کلاهی آمدند و پس از تعارفات مرسومه، روحانی مزبور بمن گفت

ما برای مناظره راجع با مریهائی آمده ایم و میخواهیم که مذاکرات

طرفین ثبت و ضبط شود و بعد ها چاپ و منتشر گردد تا به طرفین خوانندگان آن واضح و عیان شود که غالب کیست و مغلوب کد ام است .  
گفتم تحریر حقیقت که این تشریفات را لازم ندارد و مُجَاهِدُهُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ مَنَظَرُهُ وَمَشَاجِرُهُ وَقِيلَ وَقَالَ نَمِخْوَاهُ آيَاتِ اللَّهِ هِيَ وَأَحَادِيثِ نَبَوِيٍّ فَاصِلٍ بَيْنَ حَقِّ وَبَاطِلٍ وَمِيزَانِيٍّ مَعْتَبِرٍ اسْتِوَاءُ •  
هر دو طرف بآن متشبث میشوند و بکمال خلوص نیت بحکمت و مواعظ متوسل میگرددیم ولی اود ررامی خود اصرار ورزید و یکی از همراهانش دستور ثبت مذاکرات را صادر نمود و بلا مقدمه از من پرسید : معجزه بهاء الله که شما و او را موعود اسلام میدانید چه بوده گفتیم پیغمبر اسلاً که شما بحقاً نیتش معترفید چه معجزه ئی داشته گفت حضرت ختمی مرتبت معجزات عدیده داشته و اگر تو بخواهی برای بهاء الله معجزه قائل شوی قبول نمیکنم زیرا من کتب شمارا دیده و مخصوصاً

» فرأید« ابوالفضل گلپایگانی را خوانده ام و میدانم که شماها معجزه

انبیاء را قبول ندارید گفتیم حاکم بین من و شما قرآن کریم است

اگر شما در کتاب خدا یک آیه یافتید که مدلٌ و مُشعرٌ براتینان

خارقِ عادت باشد فرمایش شما را بدو دلیل و برهان می‌بخشیم

و بلافاصله این آیه مبارکه را از سوره \* بنی اسرائیل تلاوت کردم

که میفرماید :

« وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خَالِئَاتٍ لِلَّهِ تَفْجِيرًا

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ نَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ

قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ

لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نُّقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ

الْبَشَرُ إِلَّا رَسُولًا ۖ » .



وترجمهٔ ترکی آیهٔ مبارکه را نیز خواندم که مضمون بیان حق تعالی  
 این است که جمعی از کفار حضرت رسول<sup>ص</sup> میگفتند که ما بتو ایمان  
 نمیآوریم مگر آنکه برای ما از زمین چشمه ئی جاری شود یا آنکه  
 باغی از انگور و خرما ظاهر گردد که در خلال آن نهرها جریان یابد ،  
 یا آنکه قطعه هائی از آسمان بر سر ما فرود آید و یا آنکه خدا او ملائکه  
 را بر ما نازل کنی یا آنکه ترا خانه ئی پراززرباشد و یا آنکه با آسمان  
 بالا روی و کتابی که ما آن را بخوانیم بر ما فرود آید • در جواب همهٔ  
 این اقتراحات میفرماید بگو سبحان الله مگر من جز بشری کس  
 بر سالت مبعوث شده هستم پس گفتم خود شما بهتر از من میدانید  
 که خداوند در قرآن مجید چندین بار اَتیانِ معجزه را رد فرموده و فقط  
 آیاتِ سماوی را میزانِ حقانیت قرار داده است • گفت به  
 پیغمبری که معجزه نداشته باشد نمیشود ایمان داشت پس شما

حقانیت حضرت محمد رابدون معجزه ثابت کنید • سخن کوتاه

این مناقشه و مباحثه بیشتر قرب پنجساعت ادامه یافت و مناظره و مشا<sup>حره</sup>

البته به نتیجه مثبت منجرنگشت و در پایان مذاکره که دیگر واقعاً

خسته و فرسوده شده بودیم گفت اگر دین شما حق بود آواره چرا

اعراض کرده گفتم آقا از شما این فرمایش واقعاً بعید است

مگر پس از رحلت پیغمبر ص جمع کثیری از مؤمنین اعراض نکردند مگر

رئیس حواریون مسیح یهودای اسخریوطی آنحضرت را به سسی

پاره نفروخت ؟ • هواتاریک شده بود که حضرات رفتند و مرا خسته

و کوفته برجای گذاردند بعد ما چند بار در کوچه و بازار با یکدیگر

مصادف شدیم ولی بدون اظهار آشنائی از کنار هم گذشتیم •

خاطره دوم - روزی شخصی از اهالی تبریز بمنزل ما آمد معلوم شد

که او سابقاً مسلمان بوده و حالا بدست بیشترین مسیحی بمذہب

پروتستان گرویده است • چند بار که این رفت و آمد تکرار شد  
 روزی دریچه دل را باز و چنین آغاز از کرد که راستش را بخواهید  
 من از روز نخستین بیدین بوده و حالا هم که مسیحی شده ام اعتقاد  
 بخدا و انبیان دارم اگرها! یان چند تومان بمن از مبشران بیشتر  
 بد هند خود را در اختیارشان میگذارم و باشاعه مذهبشان میپردازم  
 گفتم از صراحت شما خوشنودم و لکن جامعه بهائی بچنین وسائلی  
 برای هدایت ناس بشریحه الهی متوسل نشده و نمیشود شما هم  
 خوب است با همکیشان خویش نفاق نکنید و حقیقت واقع را ایشان  
 بگوئید • لبخندی زد و گفت شکم دروغ نیست و هر جور هست باید  
 آنرا سیر کرد • • چند روزی که برین مقدمه گذشت باز نزد من آمد  
 و گفت واعظ کلیسای تبریز بمعیت دربان آن که سابقاً مسلمان بود  
 و حال مسیحی شده طالب ملاقات با شما هستند روزی برای تشریف

فرمائی ایشان معین کردیم • واعظ کلیسا که شخصی آسوری و

عبد اللہ دربان کلیسا کہ مسلمان مسیحی شدہ بود آمدند کشیش

گفت عبد اللہ میخواید باشما مناظرہ کند شما دوفرصحت کنید

ومن از کنار گوش میدهم ومفہوم کلامش این بود کہ شای خود را برتر

ازباحثہ با مثل منی میداند •

از عبد اللہ پرسیدم شما حال مسیحی شدہ اید؟ گفت بلی

گفتم سابقاً چہ دینی داشتید؟ گفت من مسلمان بودم گفتم مگر وقتسی

مسلمان بودید مسیح را قبول نداشتید هر مسلمانى بحکم قرآن باید

حضرت مسیح را برحق بداند وانجیل را قبول کند واعظ فوراً

مداخلہ کرد وگفت مقصود عبد اللہ این است کہ حالا از اسلام برگشته

ومنکرتہوت محمد شدہ است • عبد اللہ گفتہ اورا تصدیق کرد •

پرسیدم سبب انکار شما چہ بودہ؟ همان تہمت ها وافتراہائى را

که مبشرین مسیحی بحضرت محمد زده اند تکرار کرد من جواب همه را از روی نصوص عهد عتیق و عهد جدید بزبانی ساده و مفهوم بیان کردم بقسمیکه سبب حیرت و اندام‌هاش عبد الله شد و بکمال عصبیت و تندى بواعظ گفت پس شما چرا این مطالب را بمن نگفته اید و اعظ کلام عبد الله را برید و بالحنی شدید بمن پرید که محمد چگونه میتواند پیغمبر باشد در حالیکه بجز شمشیر دلیلی نداشته و "أنا نبی بالسیف" گفته است ولی عیسی مسیح شاهزاده صلح بوده گفتم شما که انجیل را شب و روز میخوانید چطور است که در این آیات انجیل منی باب دهم دقت نکرده اید که مسیح میفرماید :

" گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را زیرا که آمده ام تا مرد را ازید رخود و دختر را از ماد رخویش و عروس را از ماد رشوهرش جدا سازم " . . . "

ود راجیل لوقا باب بیست و دوم آیه سی و ششم میفرماید :

" کسیکه شمشیرند ارد جامه خود را فروخته آن را بخرد • • گفتند

ای خداوند اینک دو شمشیر • • "

عبد الله با آنکه عامی و ساده بود بفراسات ذاتی

دریافت که واعظ مغلطه میکند و آنچه را درباره حضرت محمد باو

گفته اند در حق حضرت مسیح عم گفته شده و لهذا در همان

جلسه دوباره مسلمان شد و کشیش بکمال غضب مجلس را ترک کرد •

خاطره سوم - در دیماه سال ۱۳۱۰ هجری شمسی بعزم

دیدار بهاران عزیز رضائیه از تبریز با ندینه عزیزت کردم و با تصویب

محل روحانی بملاقات رئیس معارف که غائبانه مرا میشناخت رفتم

از من بکمال محبت استقبال کرد و در ضمن مذاکرات صمیمانه تقاضای

نمود که در رضائیه نیز مانند تبریز برای دانش آموزان و دبیران

دبیرستان کنفرانسهای تربیتی بد هم • دو روز بعد جمع کثیری

از بزرگان شهر و معلمین و محصلین در طالارد دبیرستان برای شنیدن

خطابه من گرد آمدند و بنهایت گرمی تشویق و تحسین میکردند  
سه جلسه بدین ترتیب منعقد شد در جلسه چهارم شخصی از  
اهالی طهران که معلّم زبان فرانسه بود از جابر خاست و زبان  
بنکوهش حاضران گشود که چرا گرد کسیکه بطائفه و ملت مخصوصی  
منسوب است انجمن مینمایند و بسخنانش گوش فرامیدارند و تحسین  
و تمجید هم مینمایند !

این اعتراض چنان با خشم و غضب و عبارات دویپهلو چون  
" طائفه مخصوص " و " جمعیت مخصوص " بدون ذکر کلمه بهائی  
توأم بود که سبب نگرانی عموم شد من بلافاصله پشت میز خطابه  
رفتم و گفتم حضرات میدانید مقصود این آقا از طائفه مخصوص و جمعیت  
مخصوص که با آن آب و تاب بیان مینمایند چیست ؟ او میخواست بگوید  
که من بهائی هستم ولی شهادت چنین صراحتی را ندارد . مگر من  
بهائی بودن خود را از کسی پنهان کرده ام ؟ اما سخنرانیها - ای  
تربیتی چه ربطی بدین و مذمب من دارد و گذشته ازین تعالییم

بهائی که اساس وحدت عالم انسان است و خوشبختانه از کشور  
مقدّس ایران نشئت کرده چه ضرری متوجه ملک و ملت  
نموده است •• پس از پایان جلسه رئیس معارف و جمعی از دبیران  
و چند نفر از دانش آموزان ازین پیش آمد اظهار تأسّف کرده و مرا  
مورد مرحمت و عنایت قرار دادند •

چون این اخبار در شهر انتشار یافت و روزنامه "رضائیه"  
نیز خلاصه خطابات مرا منتشر میساخت و جوه اصناف پیامهای  
تهدید آمیز فرستادند که باید فوری از رضائیه بروم والا هر چه  
پیش آید مسئولش خودم هستم • درین حیص و بیص با مشورت محفل  
روحانی و اجازه رسمی مقامات انتظامی در طالاربگانه سینمای آنروز  
رضائیه کنفرانسی راجع بمضرات الککل و تریاک ترتیب داده شد  
و اعلان آن هم در جراید یومیّه و هم جداگانه چاپ و با اطلاع مردم رسید •  
در روز مقرر از دحامناس بحدّی بود که پلیس بدشواری نظم را برقرار  
میساخت • وقتی من از طالارسخنرانی بیرون آمدم رئیس شهربانسی .



که جوانی خوش سیما و بسیار مؤدب و وقور بود بمن نزدیک شد و فرمود  
 شما خوب است دیگر از رضائیه تشریف ببرید زیرا شهر در هیجان  
 است و احتمال بروز حوادث ناگوار در میان اطاعة لِلْأَمْرِ بـ  
 استصواب از محفل مقدّس روحانی همان شب بقریه یکی از احبابم  
 و روز بعد بسوی تبریز روانه گشتم \*

## ۱۱

اواخر سال ۱۹۳۲ میلادی امة الله ایفسی بیکر  
 بامر مبارک از اراضی اقدس برای عکسبرداری از اماکن متبرکه و تاریخه  
 امریه به تبریز آمد و قرار بود که بقریه سیسان نیز سفر کند من و قرینه ام  
 عطائیه همراه ایشان به سیسان رفتیم و از همانجا عرضۀ  
 بآستان مقدّس مولای روعف و مهربان تقدیم و رجای اجازه انتقال  
 بآن قریه و تاءسیس مدرسه بهائی برای دختران و پسران نمودیم  
 که پس از دو ماه جواب مبارک زیارت شد و در توقیع منیع منجمه

چنین میفرمایند " ۰۰۰ آنچه در خصوص تعلیم و تربیت اطفال بها<sup>ئی</sup> سیسان معروض داشته بودید که آنجناب باقرینه محترمه امة الله عطاءیه خانم برای مدت معینی اقدام بدین عمل جلیل و خدمت عظیم نمائید و بتعلیم و تدریس نونهالان و بسط معارف و تنویر اذهان و اكمال معلومات دیگران بپردازید بسیار این مقصد و نیت مورد قبول و عنایت واقع و بتصویب و تحسین هیكل مبارك مزین و فائز فرمودند یقین است تائید و توفیق نیز شامل احوال خواهد شد . . .

حسب الامر مبارك مرقوم گردید نورالدین زین

۱۶ شهرالشرف ۸۹ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۳

( در حاشیه بخط مبارك ) زادك الله في اعلاء امره و اثبات شریعتهم

عزاً و فخراً و قدراً و توفيقاً بنده آستانش شوقی "

درین اثنا تلگرافی از محفل روحانی مرکزی از طهران

باینمضمون رسید :

## " وجود فروتن در طهران لازم فوری حرکت "

فصل زمستان و هوا بشدت سرد و جاده ها برف و یخبندان  
 مسدود بود بهرینگاه مسافری که مراجعه کردم جواب نفی  
 دادند بالاخره به پیشنهاد یکی ازین مؤسّسات بانفتکش عازم  
 طهران شدم • هنوز چند فرسخ از تبریز دور نشده بودیم که ماشین  
 در برف گیر کرد و از حرکت بازماند • خوشبختانه در آنجا  
 قهوه خانهئی بود که راننده آن را میساخت بآنجا پناه بردیم و تا  
 صبح سرپا ایستادیم زیرا از کثرت جمعیت جای نشستن نبود •  
 برف قطع شد و ما همورین جاده را گشودند • نفتکش براه افتاد  
 و مسافت بین تبریز و طهران را در چهار روز طی کرد • بمحض ورود از موقع  
 انعقاد جلسه محفل استطلاع کردم و روز بعد بمحفل رفتم معلوم  
 شد که مرا برای ریاست مدرسه تربیت پسرانه خواسته اند و چون  
 از دستور مبارک راجع بقریه سیسان اطلاع یافتند اجرای منظور  
 مزبور ابوقت مناسب موقوف نمودند و من به تبریز برگشتم و بتهیه وسائل

برای رفتن به سیسان پرداختم • پس از اجرای مراسم تودیع با  
 محفل روحانی تبریز و یاران عزیز با همسرو طفل چهارده روزه مان  
 سوار درشکه شده براه افتادیم و بعد از چند ساعت به سیسان  
 رسیدیم اعضاء محفل و چند نفر از احباب ما را استقبال کرده  
 بحضیره القدس برده و اطاقی را برای مسکن معاد دادند •

عمارت مدرسه بهمت احباب حاضر شد و قرب هفتصد  
 نفر شاگرد از دختر و پسر برای تعلیم و تدریس آماده گردیدند و **بستری**  
**محیر العقول** در جمیع شئون ترقی کردند بقسمیکه وقتی مبلغ شاهی  
 میسیران سوم که لر به سیسان آمد از حسن انتظام و پیشرفت  
 شاگردان مدرسه تحسین فراوان نمود و مقاله‌ی هم درین باب  
 در یکی از مجلات بهائی انتشار داد •

در پایان سال تحصیلی عریضه‌ی متضمن اوضاع امری

سیسان بحضور مبارک مولای مهربان تقدیم شد و در جواب این

عنایتنامه شرفصد و ریافت :

"سیسان جناب آقا میرزا علی اکبر خان فروتن

علیه بهاء الله ملاحظه نمایند .

راپرت جامع ملیح اوضاع امریه قریه سیسان و مشروحات

معروضه راجع بتعمیر حظیره القدس و تاسیس مدرستین بنین و

بنات و سایر مؤسسات و تشکیلات امریه مورخه شهر المسائل سنه ۹۰

بساحت اقدس محبوب مهربان حضرت ولی امر الله ارواحنا

لا لطافه الفداء واصل و بسیار سبب سرور و انبساط خاطر وجود مبارک

شد اظهار لطف و مرحمت موفور در حق آنجناب و قرینه جلیله

امه الله عطائیّه خانم فروتن علیها بهاء الله که دلیل بر رضایت مندی

وجود اقدس از آن دو نفس زکیه است فرمودند و امر فرمودند بنویس

مساعدی جلیله آنخادم برازنده فراموش نگردد امید چنانست

من بعد در عاصمه مملکت بخد ماتى اعظم و تاسیساتی اهمّ و اجلّ

مؤید گردند زیرا رکن رکن جامعه بهائیان آن اقلیمند و آیت  
 موهبت و اقتدار مولای کریم و رحیم، میدان خدمت در مستقبل ایام  
 بینهایت وسیع انشاء الله بخد ماتی بین المللی نیز مؤید و مفتخر  
 گردند ۰۰۰ (در حاشیه بخط مبارک)

أَيُّهَا الْحَبِيبُ الْوَدُودُ زَادَكَ اللَّهُ فِي خِدْمَةِ أَمْرِهِ وَأَعَزَّازَ  
 شَرِيحَتِهِ عَزَّاً وَفَخْرًا وَتَوْفِيقًا وَحَقَّقَ أَمَالِكَ بِفَضْلِهِ وَجُودِهِ وَقَدْرَتِهِ  
 وَعَطَائِهِ وَجَعَلَكَ آيَةً قَدْرَتِهِ وَعِلْمَ مَعْرِفَتِهِ وَسِرَاجَ هِدَايَتِهِ فِى  
 تِلْكَ الْأَنْحَاءِ      بِنْدَةُ آسْتَانَشِ شَوْقِى

اینک چند سطر را جمع بقریه سیسان مرقوم میشود :

سیسان در دامنه کوه سهند قرار گرفته و هوای آن در تابستان  
 مطبوع و فرحناک است ولی زمستانش برای کسانی که اهل آن منطقه  
 نیستند بسیار سرد و طاقت فرسا است و گاهی تراکم برف بحدیست که  
 تابام خانه ها بالا میرود و اهالی برای رفع حوائج زندگانی از زیر

برف نقب میزنند • زراعت آن قریه جووگندم وبخصوص کاشتن سبب

زمینی است که قسمت اصلی درآمد زارعین از آن مرتابءمین میشود •

هنرجاجیم بافی وقالی نیزبین نسوان سیسان رایج است ولسی

دامداری وپرورش گاووگوسفند محدود • امربارك از زمان ظهور

طلعت اعلیٰ در آن قریه نفوذ کرده وجمععی کثیرکه سابقاً شیخی

اصیل بوده بحضرت نقطهٔ اولیٰ ایمان آورده اند ودرایام اشراق

شمس جمال ابهیٰ نیزاز مؤمنین مخلصین محسوب بوده والواج

ع دیده ازقلم اعلیٰ بافتخارشان نازل گردیده که برای نمونه یکی از

آن آثارمقدّسه زینت بخش این اوراق میشود **قَوْلُهُ عَزَّيَانُه :**

بنام بینای یکتا

• اولیای سیسان رابعنایت رحمن بشارت میدهم

• جمیع تحت لحاظ رحمت بوده وهستند ودرظلّ سدرهٔ باسقه

رحمانیّه مفرّغزیده اند در فضل الهی تفکر نماید علمای دنیا که  
 خود را اعلم و اعرف و اَفقه و اعلاّی اهل عالم می‌شمرند بقطره ئی از  
 بحر بیان فائز نشدند و بذکری لدی الرحمن مفتخر نگشتند و لکن  
 آن نفوس از عنایت حقّ جلّ جلاله بمقامی فائز گشتند که قلم اعلیٰ  
 در سجن اعظم بذکرشان مشغول تعالیٰ هذا المقام الاسمی  
 الاسمی و هذا الذکر الا عظم الاعلیٰ . . . " الی آخر بیانیه الاحلیٰ  
 چندین نفر از احبای سیسان بزیارت جمال قدم در سجن  
 اعظم فائز شده و پس از صعود مبارک بمحضر حضرت مولی الوری نیز  
 تشرف حاصل کرده و معدودی در زمان مرکز میثاق و در ایام ولایت  
 حضرت غمّ من ممتاز، مولای بنده نواز افتخار خد متگذاری در مقامات  
 مقدّسه یافته اند .

یاران این قریه شهیره همواره منجذب و مشتعل و غیور

و فداکار بوده و بحمایت مظلومان مانند دزباب - مطلق و باباکنک



بقدر وسع و امکان میپرداخته اند •

بسیاری از قدماء و مبلغین مانند جناب آقا میرزا حسین

زنجانی و آقا شیخ احمد معلم اسکوئی و آقا سید اسد الله قمی

و غیر هم از شرق و سرور و مومنین و مومنات مارتاروت و میسیس کهلر

و نفوس مبارکه سائره از غرب باین قریه تشریف ورود داده و در خاطر<sup>ت</sup>

خویش شرح ملاقات خود را بایاران عزیز سیسان مرقوم داشته اند •

دی  
او اواخر سال ۱۳۱۲ هجری شمسی و اوائل سنه ۱۹۳۴ میلادی

برای اولین بار دوستان ایران بتاسیس نخستین محفل ملی مبادرت

جستند و در سراسر این کشور منور بانتهاب نمایندگان انجمن شور

روحانی پرداختند و منهم در همان اوان از ایالت آذربایجان باین

سمت معین شده از سیسان بطهران حرکت کردم دیگر تا چند سال

• مجال باز دید از آن قریه نیافتم •

در طهران انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران

در حظیره القدس مرکزی در ایام عید اعظم رضوان منعقد شد و

۹۵ نفر وکیل از جمیع اقطار کشور آمده بودند و پس از مشورت و

تبادل افکار نه نفر اعضاء اولین محفل ملی بهائیان ایران انتخاب

شدند که برخلاف انتظار من نیز یکی از آنان بودم و در اولین جلسه

که هیئت عامله تعیین میشد بسمت منشی انتخاب شدم و در همان

سال ریاست مدرسه تربیت بنین نیز بمن واگذار شد زیرا در توقیع

منیع که بافتخار محفل مرکزی رسیده بود حضرت ولی امر الله

دستور فرموده بودند که من برای تمشیت امور مدرسه تربیت

ب طهران آیم و این وظیفه خطیره را عهده دار شوم .

مدرسه تربیت پسرانه در حدود سال ۱۳۱۷ هجری

قمری مطابق با سنه ۱۹۰۰ میلادی در زمان حضرت عبدالبهاء

بهتت جمعی از فضلا و مشاهیر احبا مانند ایادی امرالله جناب  
 میرزا حسن ادیب و ایادی امرالله جناب میرزا محمد تقی ابن ابهر  
 و جناب دکتر محمد خان منجم و جناب دکتر عطاءالله بخشایش  
 و جناب آصف الحکما تا سیس یافته و متدرجا در ظل مراقبت  
 هیئت مدیره و تشویقات و عنایات مستمره مرکز میثاق رب البریه  
 و سعی و مجاهدت نفوس زکیه چون جناب محمد علیخان بهائی  
 و جناب میرزا یوسف خان وجدانی بر رونق و شهرت خود افزوده و  
 متجاوز از نهصد نفر محصل بهائی و غیرهائی بتدریج در آن مدرسه  
 بکسب علم و معارف پرداخته و چند نفر از یاران عزیز آمریکانی  
 در سبیل ترقی و تعالی آن مؤسسه بذل همت و فد اکاری نموده اند .  
 حضرت مولی الوری الواح کثیره بافتخار مسئولان و مدیران  
 مدرسه  
 صادر فرموده اند که من باب نمونه بنقل چند فقره از آن مبادرت  
 میشود :

" ۰۰ آرزوی این عهد چنان است که آن مدرسه بتدریج از جمیع

مدارس عالم ممتاز گردد " ۰۰ " امید چنان است که

ترقیات مدارس تربیت بدرجه ئی رسد که دیگر اطفال محتاج بسفر

بارویانگردند و متحمل مصارف کلیه نشوند " ۰۰

" ۰۰ امیدم چنانست که مدرسه تربیت درصون حمایت

حضرت احدیت باشد و ترقیات فوق العاده نماید " ۰۰

من مدرسه را از جناب میرزا عزیزالله خان مصباح که نظر

بضعف باصره دیگر قادر باد امه خدمات متعددی باهره خویش

نبودند تسلیم گرفتم و در آنزمان تعداد شاگردان از بهائی و غیر

بهائی بالغ بر هفتصد نفر بود و آموزگاران و دبیران کلاً بجز دوسه

نفر بهائی بودند •

هیئت مدیره مدارس تربیت و رئیس و تمام معلمان

وکارمندان جهد جهید و سعی و فیرداشتند که امور مدرسه بروح بهائ<sup>ی</sup>  
 اداره شود و از جمیع امکانات موجوده برای پیشرفت محصلین  
 استفاده گردد و حسن شهرت آن مؤسسه که سالها بین آشنا  
 و بیگانه به نیکنامی مشتهر بوده خلل نپذیرد .

در تاریخ نهم جولای ۱۹۳۴ دستوری خطاب بمحفل

ملی ایران از ساحت قدس مولای مهربان راجع بمدارس تربیت  
 صادر شد که منجمله متضمن مطالب ذیل بود :

" . . . راجع بمدرسه تربیت و تعطیل رسمی بهائیان فرمودند

باید محفل ملی بهیچوجه من الوجوه درین امر مساهله و مسامحه را

جائز ندانند . زیرا اشتغال بامور در ایام متبرکه منصوصه از محرمات

حتمیه و مدرسه تربیت از مشروعات مستقل و تأسیسات امریه مشهوره

محسوب و در سلك مؤسسات حکومتی داخل نه . . . "

برای اجرای این‌وظیفهٔ مقدّسه دینی که رعایت آن از تکالیف روحانی و وجدانی هر فرد بهائئست محفل ملی دستوری صریح بهیئت مدیره و رئیس مدرسه صادر نمود که روزیست و هشتم شعبان یوم شهادت حضرت ربّ اعلی هرد و مدرسه تعطیل گردد، و بمنظور رفع هرگونه سوء تفاهم با اولیای امور فرهنگی نیز درین باب مذاکره و موضوع توضیح شود تا مطلب کاملاً روشن گردد و هیچگونه ابهامی باقی نماند. جناب دکتر بونس خان افروخته و من بوزارت معارف رفتیم و با کفیل آنوزارتخانه بتفصیل مذاکره کردیم و معتقدات وجدانی بهائیان را راجع بایام محرّمه نهگانه شرح دادیم. این دیدار چند بار تکرار شد ولی ایشان در راعی خود اصرار داشتند روز پنجشنبه ۲۸ شعبان سال ۱۳۱۳ هجری شمسی که مصادف با یوم شهادت حضرت نقطهٔ اولی بود فرارسید

و مدرسه تعطیل گردید ، روزشنبه که محصلین بمدرسه آمدند  
 و مانند ایام عادی بدرس و بحث پرداختند نامه رسان وزارت معارف  
 فرمان آن وزارتخانه را بمن تسلیم کرد که منجمله محتوی ا یین  
 دستور بود :

" بتاریخ ۱۷ آذرماه ۱۳۱۳ شماره ۴۲۵۲۱/۸۳۱۵

••• وزارت معارف امتیاز آن مدرسه را که بتاریخ ۱۰/۳/۲۶ صادر

شده است لغو مینماید و ازین تاریخ حق مفتوح نگاهداشتن

آن دبیرستان را ندارد •

کفیل وزارت معارف — علی اصغر حکمت

مهروزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه —

بدین ترتیب مدرسه مابسته شد و عمر طولانی فرهنگی

آن بسر آمد • مدرسه تربیت دخترانه نیز بهمین سرنوشت دچار

گشت این مدرسه در حدود سال ۱۳۲۹ هجری قمری و ۱۲۶۰ هجری

شمسی و ۱۹۱۲ میلادی بهمت نفوس مبارکی از احباء شرق و غرب

نظیر امة الاعلی دکتور سوزان مسودی

وجناب دکتور عطاءالله بخشایش تحت نظارت کمیته مدارس تربیت

و با اجازه رسمی دولت تأسیس شد و خدمات معلمانی از یاران عزیز

ایرانی و آمریکائی مانند میس کپیس • دکتور کوی - خانم وفائیسه

مدحت - روح انگیز خانم فتح اعظم و دیگران در آن مؤسسه بتعلیم

و تربیت دختران از بهائی و مسلمان پرداختند و از سال ۱۹۲۹ تا

۱۹۳۴ که مدرسه بسته شد امة الله میس ادلید. شارپ از یاران

جانفشان کالیفرنیا مدرسه را اداره مینمود •

بطور خلاصه در همان سنه ۱۹۳۴ با روزار تعارف علاوه

برد و مدرسه تربیت مدرسه تأیید و موهبت در همدان و مدرسه



وحدت بشردرکاشان و چندین مدرسه دیگر در نقاطی مانند

بابل و قزوین و امثال آن تعطیل گشت .

حضرت ولی امر الله در کتاب مستطاب گاد پاسزی های

که بفارسی کتاب قرن بدیع نام گرفته چنین میفرماید :

( نقل از ترجمه فارسی ) " ۰۰۰ هنگامیکه مکاتب و معاهد علمیه

کلاً در آن مملکت وجود نداشت و تعلیماتی هم که در مؤسسات

دینیه داده میشد بی نهایت ناقص و محدود بود از طرف یاران

ایران بتشکیل مدارس بهائی اقدام و با تأسیس مدرسه تربیت

بنین و بنات در مدینه طهران قدم اول در راه خدمات فرهنگی

جامعه برداشته شد ۰۰۰ از جمله امریکه در آن ایام علمیه

دوستان الهی اجرا گردید تعطیل مدارس بهائی در نقاط

مختلفه مملکت است یعنی چون امنای جامعه ترك دستورات الهیه

واشتغال در ایام محرّمه رادرمورد وائرسعی بهائی که متعلق  
 بجامعه و تحت نظارت آنان اداره میشد جائز نمی شمردند این امر  
 منجر بسته شدن مدارس مذکور گردید "۰۰" انتہی

## ۱۲

اینک بنگارش چند خاطره از آن ایام مبادرت میشود :

خاطره اول - در سال ۹۳ بهائی برای نخستین بار بزیارت  
 بیت مبارک شیراز فائز شدم و وقتی مدینه اللّه از دور نمایان و مناظر  
 زیبای آن شهر مینواثر جلوه گر شد قلبم بشدت می طپید و شوق  
 وفود بآن مکان محمود بوسراپای وجودم مسلط گردید • هنگام عموراز  
 کوچه شمشیرگرها صفحات تاریخ عصر رسولی یکان یکان در ذهنم  
 ورق میخورد و حوادث مهیبه و وقایع هائله عجیبه و مظلومیت

وشهادت قائم موعود و مؤمنین جانفشان مظهر مقدّس ربّ و دود تا

آنجا که اطلاعات امری من کمک مینمود در خاطر من تجدید میشد •

با اینحال برهنمائی حضرات افغان بصحنیت مکرم با پای برهنه

قدم نهادم و چون چشم بدرخت نارنج که بدست مبارک غرس شده

و چاه آبیکه بهمان وضع سابق باقی مانده افتاد و عطریهار نارنج

مشام جان را عنبر آگین کرد چنان در دریای جذبه و شور غوطه ور

شدم که بیان آن برای دیگران براستی امکان پذیر نیست •

پله های بالا خانه کعبه دلها و مطاف اهل سُرّادق کبریا

را راکعاً ساجداً طی کردم تا بحجره نزول وحی سماوی رسیدم

و وقتی سر سجده نهادم و منظره لیلۀ بعثت مبارک و حضور جناب

باب الباب را در محضر مقدّس بنظر آوردم زمام اختیار از کفم بدر رفت

و چنان بصدای بلند میگریستم که حاضران در آن مکان مینوشان

### رانیزشدیداً متاعاً تُرْساختم •

کم کم آرام گرفتیم و بتلاوت ادعیه و زیارتنامه روح و روانم

را تسکین دادیم و بکمال تضرع و ابتهال و خضوع و خشوع از بالا خانه

بزیب آیدم و در حیاط مجاور با سائز اثران مورد لطف و عنایت افغان

### سدرهٔ الهیه قرار گرفتیم •

در آن سفر زیارت یاران عزیزید - آباده - اصفهان

وده بید نیز فائز شدم و در شهر یزد از مرکوی و برزن که میگذشتم

داستانها از شهادت جانبازان و فدائیان امر حضرت یزدان می شنیدم

الحمد لله احببنا للهی درین مراکز امری کلاً اخلاف صالح اسلاف

باسل خود بودند و در جلسات منعقد ه روحانیت صرفه حکم فرما بود •

در اصفهان زیارت بیت متبرک امام جمعه و منزل نورین

نیرین و سایر اماکن تاریخیه فائز و در آباده بحدیقه الرحمن که

مدفن روئس شهداء<sup>۱</sup> نی ریزاست مشرف شدم و باروحی پرفتوح ازین

سفر پرثمر بطهران برگشتم •

خاطرهٔ دوم - من هم منشی محفل ملی و هم منشی محفل روحانی

طهران بودم و کارم بالنسبه بضعف مزاجم زیاد بود یکروز که میخوا<sup>ستم</sup>

بدفترم بروم سستی شدیدی در بدن احساس کردم و تب داشتم

طیبب مرض را حصبه تشخیص داد و چون در منزل معالجه نشدم

به بیمارستان منتقلم کردند قرب پنجاه روز از بیماری میگذشت ولی

تب نمیرید زیرا در آن ایام دواهای ضد عفونی کنونی نبود و علاج

اینگونه امراض طولانی بود • در همین اوان حضرت ولی امرالله

رادرعالم رو عیاز یارت کردم که شاخهٔ گلی بدست دارند و بعیادت

من آمده اند خواستم برای ادای احترام برخیزم نتوانستم

فرمودند این شاخه گل را برای شما آورده ام گرفتم بوئیدم و بوسیدم

واز تنگ بلورین که روی میز کوچکی کنار ستر من بود آب به لیوان  
 ریختم و آن شاخه گل را که دارای سه غنچه نشکفته بود در آن قرار  
 دادم دیدم هیکل مبارک غائب شده اند در همان عالم خواب  
 با خود میگفتم تشرف بمحضر مبارک تعبیرش برکت و صحت و سه غنچه  
 گل عم کنایه از بریدن تب بعد از سه روز است • نزدیک غروب که پرستار  
 ببالینم آمد مرا غرق عرق دید و پس از سنجش تب بمن مژده داد که  
 درجه از سی و هشت و نیم به ۲۶ کاهش یافته و بعد از اینجا روز  
 بالاخره تب بریده است • چند روز قبل ازین روئی پیام مبارک را  
 برای من آوردند که میفرمایند صحت خودت را تلگراف کن برای  
 شما بکمال حرارت دعا میکنم • پس از سه روز ازین واقعه مراد ر  
 رخت خواب نشانند و بتدریج غذاهای سبک دادند تا صحت  
 کم کم عودت کرد و بخانه رفتیم •

خاطره سوم - در یاد کوبه از احباب شنیدم که میرزا علی اکبر نامی اردبیلی ردیه ئی ب زبان ترکی عامیانه محلی نگاشته و نام آن را " اصول الدین عوامی " گذاشته و نتوانسته صفحات کتاب را از افرا و بهتان و هرزه درائی نسبت بآئین الّهی انباشته و در مقدمه منظومه ئی در اثبات الوهیت پرداخته که فوق الحد مبتذل است و نگارنده از نقل آن صرف نظر مینماید .

وقتی در سال ۳۰۹ به تبریز رفتم در صد دپیداکردن

کتاب مزبور افتادم و بالاخره یکی از احباب در اردبیل آن را بدست آورد و برای من به تبریز فرستاد دیدم آنچه از دوستان یاد کوبه درین باره شنیده بودم درست است و مؤلف برای مزید احتیاط آخرین صفحه تمام نسخ مطبوعه را مهر زده و ناشر روی جلد نوشته که " هر کس يك نسخه ازین کتاب مستطاب در خانه نگاه دارد از -

عذاب روزقیامت محفوظ است " سالی چند برین روزگار گذشت  
 و من از آزاد رایجان بطهران منتقل شدم • شیخ جوانی از احبباًء  
 بامدرس مسلمان خود بجلسهٔ تبلیغی من آمدند • بعد از معرفی  
 بکمال حیرت معلوم شد که این جوان مبتدی همشیره زاده همان  
 میرزا علی اکبر اردبیلی است • این ملاقات مرابیاد " اصول الدین  
 عوامی " انداخت پرسیدم آیاشما از مؤلفات دائی خودتان چیزی  
 دیده و خوانده اید جواب نفی داد من مندرجات " اصول الدین  
 عوامی " علی الخصوص آن منظومهٔ مقدمه را برای او شرح دادم •  
 بشدت منکر شد و این مطالب را تهمت و افترا و اهانت نسبت بمقام  
 علمی و روحانی دائی خود دانست • گفتم آن کتاب نزد من موجود است  
 و اگر شما هفتۀ آینده بهمین جلسه بیائید بر صدق قول من اعتراف  
 خواهید نمود • گفت من حتم دارم که چنین ترهه اتتسی



از قلم عالی تحریر مانند دائی من صادر نمی شود و حال بفرض محال  
 اگر آن کتاب را بمن ارائه کنید هدیه می تقدیم میکنم که برای شما  
 بسیار گرانهاست •

قرار فیما بین داده شد و چون شب موعود فرارسید کتاب را  
 بدستش دادم. بدقت در آن نگریدم و مهربانی خود را نیز در آخرین  
 صفحه دید حالتش دگرگون و چهره اش افروخته شد دست بجیب  
 بغل برد و ورقه می راکه چهارتا بود بیرون آورده بمن داد و گفت  
 چون برده شدید این هدیه شماس است • ورقه را گشودم مکتوبی  
 بخط حضرت ظاهره بلسان عربی بود که از دیدن آن چنان بوجد  
 آمدم که آنجوان ملتفت شد و برای مزید اطمینان من گفت این ورقه مال  
 شماس است از او تشکر کردم و گفتم واقعاً این هدیه برای ما خیلی  
 ذیقیمت است ممکن است بگوئید چگونه بدست شما رسیده گفت  
 دو نفر از همد رسان من از منسوبان بسیار نزدیک قره العین هستند  
 و این ورقه را بعنوان آنکه بودنش در منزل آنان شگون ندارد بمن داده  
 اند •

فردای آن شب سند گرانبهاراجناب فاضل مازندرانی

ارائه دادم ، فرمودند خط حضرت طاهره است • عکس آنرا

بایشان تسلیم واصل را بحضور مبارک تقدیم کردم و چون در سال ۱۹۴۰

بساحت اقدس مشرف شدم آن ورقه را در محفظه آثار فرعی در قباب

زیبائی باذکر اسم تقدیم کننده دیدم که الحال هم درد ارا را -

بین المللی محفوظ است •

## ۱۳

اینک بنگارش دوقره روئیا که بنظر قاصر خودم قابل

ثبت درد فترخاطرات است مبادرت مینمایم :

خواب اول - در عالم روئیا خود را در میدانی وسیع دیدم که

جبه بسیار زیبا و زرد وزی در دست دارم و میدانم که این تن پوش

جمال مبارک است بناگاه میدان پیر از جمعیت و دستها از هر سو بجانب

من دراز شد و همه جبه را برای زیارت میخواستند ، حیران و سرگردان

مانده نمیدانستم چه کنم اگر امانت ذیقیمت را از کف بد هم  
 نعمت برگشت آن با کیست و اگرند هم بزور میستانند • درین حین  
 نگاهم بعضای مرصعی افتاد که روی چها پایه ئی نهاده بودند  
 آنرا برداشتم دیدم بشکل صلیب است جبۀ مبارک را بآن آویختم  
 و بانبوه جمعیت که بیقرار در انتظار بودند گفتم :

ایّها الناس من تن پوش مبارک را بلند نگاه میدارم و شما از  
 دور زیارت کنید • عصاراد و دستی گرفته مانند علم برافراشتم  
 دیدم بسرعت برق قد کشیده رو بآسمان میرود و جبه را هم با خود میبرد  
 همان طور که سرها به هوا بود بختۀ جمال قدم در میان جبه ظاهر  
 شدند و در اوج فضا بمشی و خرام پرداختند و ابرها از زیر اقدام مبارک  
 میگذشت و نسیم ملایمی گیسوان مشکینشان را که برشانه ها افشان  
 بود باهتزاز میآورد • من فریاد میزدم ای مردم خوشا بحالتان  
 که خود جمال مبارک را زیارت میکنید خوشا بحالتان •

از شدت صدای خودم بیدار شدم • دیدم سپیده

صبح دم دیده و من در بنتر آرمیده ام •

خواب دوم - در عالم رؤیا دیدم که من غلام حضرت اعلیٰ هستم

وسیزده سال بیشترند ارم هیکل مبارک در عمارتی وسط باغ بزرگی

مسجونند • درختهای این باغ درهم و برهم بود و از وسطش نهری

با آبی گل آلود عبور مینمود • دیوارها چینه و نیمه خراب و عمارت مرّگب

از یک اتاق کوچک و طالاری وسیع بود که برای صعود بآن ده دوازده

پله را باید طی نمود • طالا رمزبور مفروش بود و از پنجره عریض و طویل

که شیشه های رنگین داشت نور آفتاب بدرون میتافت • در صدر

طالا رچند تشک با پستی گذارده بودند و دم در روی میز کوچکی افتابه

لگن برنجی موجود • این مشخصات چنان در دهن من نقش بسته که

گوئی همه آن را در بیداری بارها دیده ام • من میدانستم که اینجا

قلعه ماه کوست و حضرت مسجونند • هیکل اطهر در صد رجالس

بودند و من دست بسینه در خد متشان نشسته بودم • چون سکوت

محض حکم فرما بود موقع را مغتنم شمرده پرسیدم قربان مقصود از

نزول کتاب " بیان " چیست فرمودند مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَرَضَ كَرْدُ  
اینهمه دعا و مناجات که از قلم و لسان مبارک صادر شده برای کیست  
فرمودند برای بیان خصائل و فضائل مَنْ يُظْهِرَهُ اللَّهُ پرسیدم آیا  
شما با حضرت بها<sup>ع</sup> ملاقات فرموده اید نگاه تندی بمن افکنده  
فرمودند امروز چه روزی است عرض کردم جمعه است ( در حالیکه  
بعد از بیداری فتهمیدم یکشنبه بود ) فرمودند من روزهای جمعه  
کار را تعطیل میکنم و سئوالات هم جواب نمیدهم \* عرض کردم  
قربان امروز هوا آرام و صحرا سبز و خرم است بفرمائید قدری گردش کنید  
فرمودند مگر مزدانی نیستیم ؟ مگر سرباز دم در نیست ؟ ازینجمله  
بخارج نگریستم دیدم نگهبان با تفنگ مشغول قدم زدن است •  
درین حین برخاسته فرمودند میخواهم وضو بگیرم آب داریم ؟  
فوری سطل را برداشته از پله ها بتندی سرازیر شده بحیاط رفتم  
و از همان آب گل آلود ظرف را پر کرده بسرعت بالا آمدم دیدم هیكل  
اطهر همان آب مختصرکه در آفتابه بود وضو گرفته اند و هنوز

قطرات آب از محاسن مبارك میچکد بکناری رفتم تا وجود مبارك نماز

کنند •

از خواب بیدار شدم هنوز هوا تاریک و ستارگان در آسمان

میدرخشیدند • بستر را ترک کرده وضو گرفتم و بدعا و مناجات مشغول

شدم •

## ۱۲

در سال ۱۳۱۹ هجری شمسی مطابق با سنه ۱۹۴۰

میلادی در حیوۀ جنگ دوم بین المللی بنحوی معجزه آسا

وسائل تشرف عائله ما با عتاب مقدسه علیا فراهم آمد و من و مادر

و همسرود ختر هفتساله ام به همراهی سائر زائرین با ماشین های

سواری آن ایام عازم ساحت مقدس مولی الا نام شدیم و از راه قزوین

همدان - کرمانشاهان - قصر شیرین و خانقین ببغداد رسیدیم

و در روزد آن شهر تاریخی و متبرک ماندیم و یاران عزیز الهی را از رجال

و ساء در حظيرة القدس زیارت کردیم و سپس با اتوبوسهای صحرا  
 نورد بصورت قافله کوچکی از طریق رتبه به صمخ که سرحد  
 فلسطین آنروز بود رسیدیم • در گمرک اشیا ما را بازدید کردند  
 و چون یکزوج قالیچه ابریشمی گرانبها تقدیمی یکی از احباب همراه  
 ما بود مبلغ گزافی حق گمرک خواستند و وقتی دانستند که متعلق  
 به بیت حضرت عد البهاست مرخص کردند • رئیس گمرک که مردی  
 مسیحی و بسیار موذّب و خوش سیمابود سوار اتوبوس ما شد که بحیفا  
 برود در بین راه از من پرسید قیمت این قالیچه ها چقدر است گفتم  
 نعد انم یکی از دوستان ما آن را برای بیت حضرت عد البها فرستاد  
 است گفت من میخواهم مبلغی بشما بدهم که در ایران آن  
 قالیچه ها را برای من بخرید و به صمخ بفرستید گفتم من چنین  
 مسئولیتی را آنهم در ایام جنگ نمی پذیرم و از تجارت سررشته ندارم  
 گفت من شمارا شناخته و ندانسته بصرف بهائی بودن تان چنین  
 مبلغ گزافی را اطمینان میکنم و شما قبول نمیکنید ؟ ! گفتم بهمین جهت

که بهائی هستم زیرا چنین مسئولیتی نمیروم بحیفا که رسیدیم

بکمال خوشروئی و محبت از هم جدا شدیم •

غروب روز یکشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۱۹ هجری شمسی

بود که مادر مدینه منوره حیفا بصره حیات بیت مبارک حضرت

عبدالبهاء قدم نهادیم ولوحه برنجی " عبدالبهاء عباس " را که

برستون سنگی در ورودی منصوب بود زیارت کردیم و بدلات خادم

حضرات امام الرحمن باندرون رفتند و ما مردها از چند پله سرازیر

شده بزیر زمین وسیعی داخل شدیم • پیرمردی نورانی بالباده

مشکی و کلاه سیاه ایرانی شبیه به فینه ترکی عثمانی روی مندر

نشسته بود بعد از احوالپرسی اسامی ما را بر ورقه ئی نوشته از اطاق

بیرون رفت و پس از دقائق معدود برگشته بما فرمود : هیکل مبارک

منتظر شما هستند بفرمائید برویم بالا •

احساسات من در آند قایق قابل شرح و بیان نیست •



از شوق زیارت مولای محبوب قلبم بشدت می طپید و خون بسرعت  
 در رگها می چرخید • وقتی وارد دالانباریکی شدیم که باب اطاق  
 پذیرائی مبارک بآن نیاز میشد حضرت ولّی امر اللّمرادم در حال قیام  
 دیدیم ولحن مبارک را شنیدیم که میفرمودند خوش آمدید خوش  
 آمدید اهلاً وسهلاً من منتظر شما بودم و تا ما خواستیم خود را  
 با قدم مبارک ببند ازیم بچابکی جلو تشریف آورده یکایک ما را  
 در آغوش گرفته میفرمودند برادرانه معانقه میکنیم جمال مبارک  
 انحناء وانطراح را حرام فرموده اند و همانطور که خودشان بیرون  
 در ایستاده بودند ما را امرید خول فرمودند و چون همگی وارد اطاق  
 شدیم تشریف فرما شده روی مندریکه دم در بود جالس شدند  
 و بجا مکرر میفرمودند بالا تبروید بالا بالا طرف مقابل سپس از  
 صحت و سلامت احبّا و امور محفل ملّی استفسار و پس از عرض جواب  
 فرمودند شما منشی محفل ملّی و محفل محلی هردو هستید امور

محلل ملی خیلی منظم است این شهادتی است که من راجع بشما  
 میدهم ، خدمات شما هم محللی است و هم ملی و در آینده بین المللی  
 از نحوه تضییقات موجوده برای احباس سوال فرمودند •  
 شرح گرفتاری مزد و جین بهائی باختصار معروض شد فرمودند این  
 تضییقات مهم نیست میگذرد اصل ثبات و استقامت احباس است •  
 حضرت عبدالبهاء میفرماید " دولت وطنی جمال مبارک محترمترین  
 حکومت خواهد شد و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد گشت "  
 پس شرحی موعده راجع بلزوم شرکت احبا در جلسات  
 ضیافات ۱۹ روزه و اهمیت فوق العاده آن بیان نموده بپاخواستند  
 و فرمودند شماها خیلی خسته هستید بروید و در مسافرخانه  
 استراحت کنید فردا شمارا خواهم دید فی امان اللّٰه •  
 دوّمین روز تشرّف ما دوشنبه ۸ بهمن ماه ۱۳۱۹ بود  
 حین مشی در باغچه های مقام اعلیٰ بیاناتی میفرمودند که خلاصه

و مضمون آن چنین است :

حضرت رسول اکرم، مَهَبْتُ وَحَى الْاِلهِی بُوْدُنْد و مَقَامْشَان شَامَخ  
 و عَظِیْمِ اسْت • اهل بهامعتقد بوحدانیت آلهیه و مقام رسالت  
 رسول اکرم هستند • نسخ شریعت از امور فرعیه است عمده تربیت  
 ناس است مهم نیست که مظهر بعد آنچه از سنن و احکام در دنیا  
 قبل بوده نسخ کند آنچه از احکام قبل را قبول فرموده باشند  
 مجری و مُقْضی است و آنچه مطابق مقتضیات وقت نباشد مظهر بعد  
 نسخ میفرماید • وظیفه حتمیه عموم احبابا تقدیم تبرعات بصندوق  
 خیریه است حتی نفوسیکه اعانه میگیرند باید کمک کنند مبلغ  
 مهم نیست ولی شرکت در تقدیم اعانه مهم است • علماء جامع ازهر  
 خودشان استقلال امرالله را اعلان کردند • فرمودند احببادرین  
 مواقع ابداً مضطرب نشوند زیرا این وقایع هر قدر مهیب و موالم باشد  
 نتیجه اش محققاً بنفع امراللهی خواهد بود • چون در همان روز خبر

صعود جناب هايد دان در استراليا بمحض مبارك رسیده بود  
 شرحی از خدمات ایشان بيان وفرمودند احبب استراليا ایشان را  
 بمقام ابوت روحانی خود قبول کرده ولقب ( فادر دان ) بایشان  
 داده اند زیرا اغلب بهائیان آن خطه از هدایت شدگان ایشانند  
 ومستردان و قریبه شان مؤسس جامعه بهائی در استراليا هستند •  
 فرمودند نیت علمای از هر هجوم بحصن حصین امرالله بود ولی  
 این مهاجمه سبب اعلاء شریعة الله واستقلال دین الله در قطر  
 مصر شد بقسمیکه دولت قطعه زمینی برای مدفن باحبب بخشید که  
 مبدل بگلستان جاوید گردید •

تشرّف احببای ایران معمولاً باین طریق انجام میگرفت :

ساعت چهار بعد از ظهر زائرین از رجال ونساء بهمراهی خادم  
 مسافر خانه بامشین کرایه از مقام اعلیٰ به بیت مبارك حضرت  
 عبدالبهآء میرفتند خانمها بملاقات حرم مبارك نائل میشدند

ومرد هاد راطاق انتظارمی نشستند تا حضرت ولیّ امرالله از اطاق  
 کارشان بیائین تشریف میآورد ندوبازائربین یاد رخیابانهای خلوت  
 حیفاً ویادرباغچه های مقام اعلیٰ مشی میفرمودند وچهل دقیقه  
 یابیشترلسان مبارک به بیانات ناطق بود ویکروزجمعیت زائربین مقام  
 اعلیٰ وروزدیگرمقام حضرت عبدالبهاء را زیارت و زیارتنامه مرا  
 بنفسه المقدّس تلاوت میفرمودند •

سومین روزتشرّف ماسه شنبه ۹ بهمن ماه ۱۳۱۹ بود • میکل  
 مبارک بعد از احوالپرسی ذکرانقلابات دنیا را میفرمودند وبیاناتش  
 راجع بحوادث مؤلمه زمان جنگ و لزوم نزول عذاب بر بشر غافل برای  
 حصول تنبّه و تذکّر و اقبال نفوس با مرالگه بود و مخصوصاً این بیان  
 را تکرار میفرمودند " سَوْفَ تَحْتَرِقُ الْمَدُنُ مِنْ نَارِهِ " و توضیح مینمودند  
 که " ای من نار المدنیّة المفرطة " سپس شرحی راجع بلزوم رعایت  
 اعتدال در جمیع شئون بیان و این نکته را خاطر نشان فرمودند که

جمال مبارك میفرمایند " هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد " و سپس شرح مبسوطی راجع باینکه مدتیت مفرطه و آنچه از اعتدال خارج شود مضر و خطرناک خواهد بود بیان و سپس فرمودند که حال هنوز بیت العدل اعظم درد نیامستقر نشده و مصدر تشریع بوجود نیامده لهذا امور غیر منصوصه در کتاب الله بمحافل ملی محوّل است و آنچه درد ستور جامعه بهائی مذکورنه قرارش

بامحافل ملی است •

اهل بهان باید از آداب دیگران تقلید کنند حسنات غرب را ترویج و از سیئات آنان اجتناب کنند • محافل ملیه و محلیه و جمیع مؤسسات امریه باید عدل و انصاف را در جمیع شئون رعایت نمایند زیرا عدل اساس مجتمع انسانیست عدل پایه و شالوده جامعه بشری است • اگر عدل رعایت نشود جمیع امور مختل و معطل

خواهد ماند وقتی نفوس در جامعهٔ بهائی از اصول تعالیم الهی منحرف میشوند باید مجازات شوند حتی در صورت لزوم انفصال اداری شوند و محافل ملیه و محلیه درین موارد ابداً تردید بخود راه ندهند بخصوص اگر منحرفین از معارف و مشاهیر جامعه باشند، زیرا وقتی افراد عادی ببینند که محفل نسبت بهمه از اعالی و ادانی و وضع و شریف یکسان معامله مینماید سبب امیدواری و تذکرشان خواهد شد.

باید بجمیع افراد احبّاء تأکید شود که در انتخابات بهائی شرکت کنند کناره گیری از اجرای این وظیفهٔ وجدانیی قصور بزرگیست و مسئولیت وجدانی دارد همانطور که در مصور واقع شده ممکن است در سائرنقاط بخصوص در شرق پیش آید زیرا این ایام یوم رهیب فصل است و جامعهٔ بهائی باید از جوامع سائره منفصل شود تا با استقلال ذاتی امر الهی منجر گردد. احبّاء باید در جمیع مراحل حیات شخصی این نکته را رعایت کنند که

اعمال و رفتارشان با استقلال امرالله خدمت کند • بهیچوجه  
 من الوجوه کتمان عقیده ننمایند و باحکام و تعالیم آلهی متمسک  
 باشند نفس تمسک باحکام، حافظ وحدت اهل بهاست و سبب  
 توجّه سائرین بعبادی امر خواهد بود •

هرقد را حبادین سبیل بیشتر استقامت کنند زمان استقلال جامعه  
 بهائی زودتر فرا خواهد رسید •

چهارمین روز تشرّف ما - چهارشنبه سیام بهمن ماه ۱۳۱۹ بود •

خلاصه مفهوم بیابات مبارک درین روز چنین بود :

احمد سهراب، آواره غرب است همانطور که آواره در  
 شرق فساد کرده و میکند احمد سهراب هم در غرب مفسد است  
 اگر اوراقی از او برسد احباً فوراً بخود او مسترد دارند • حضرت  
 عد البهآء بدکتر ضیاء بغدادی فرموده اند که سهراب بدکتر  
 فرید متصل خواهد شد • اکثریت باید همواره حقوق اقلیت را در  
 جامعه بهائی حفظ کنند علی الخصوص در موقع انتخابات باید



- حق آنها رعایت شود بلکه باید آنان را بر اکثریت ترجیح داد .  
 پطرس بنصّ انجیل مرکز عهد و میثاق حضرت مسیح بود و خطاب بناو  
 فرمودند که تو صخره هستی و من کلیسای خود را بر تو بنا خواهم  
 کرد و این تلویح ابلغ از تصریح به تنصیب مقام پطرس است .  
روز پنجم تشرّف مادر ارض اقدس - اول اسفند ماه ۱۳۱۹ بود .

درین روز بزیارت روضه مبارکه، قبله اهل بها و قصر  
 مبارک بهجی سماء السّماء فائز شدیم . در قصر مبارک علاوه بر  
 حجرات عدیده که کلّ مزین بکتاب و آثار امری و قطعات اسم اعظم  
 و تصاویر قدما و مروماجرین و اعضاء محافل بود بزیارت اطّاق  
 صعود جمال مبارک همان حجرهئی که ادوارد براون انگلیسی در آن  
 بزیارت محبوب عالمیان فائز بوده نائل شدیم . من شرح تشرّف  
 پروفیسور ادوارد براون را در زمان اقامت در روسیه در مقدمه کتاب  
 اقدس که بهمت مستشرق شهیر روسی کاپیتان تومانسکی  
 و مساعدت حضرت ابوالفضل گلپایگانی و آقای میرزا یوسف رشتی

بلسان روسی ترجمه شده خوانده بودم و بعد ما در ایران با  
 متن انگلیسی آن که بقلم خود براون نگارش یافته آشنا گشتم .  
 ترجمه کتاب اقدس که توماسکی روسی پرداخته کاملاً  
 تحت اللفظی و مسلماً عاری از انسجام و فصاحت اصلی است  
 و در سال ۱۸۹۹ در سن پترزبورگ بچاپ رسیده و ترجمه  
 چند لوح مبارک نیز بعنوان متمم کتاب اقدس به آن مزید  
 گردیده است .

آنچه را من در آن زمان درباره ملاقات پرفسور — براون  
 با جمال اقدس ابهی بزبان روسی خوانده و فارسی آن را یاد داشت  
 کرده ام ذیلاً مینگارم :

تشریف پرفسور ادرارد براون بمحضر جمال اقدس ابهی

" اولین بار نام بهاء الله در دیار غرب در سفرنامه سیاح انگلیسی

که در سنه ۱۸۸۷ منتشر

M. OLIPHANT

بنام

شده مذکور آمده و لهذا میتوان براون رایگانه اروپائی دانست  
 که بهاءالله راملاقات کرده است • براون در سال ۱۸۹۰ بحکما  
 رفته و سفرا و از چهارم مارس تا سوم می بطول انجامیده است •  
 او پنجم ماه آوریل از لارناکی به بیروت و از آنجا  
 از شاهراه ساحلی صور و صیدا بحکاتوجه نموده و در منزل یکی از  
 بابیان آن محل فرود آمده و خاطرات توقف خویش را در آنجا  
 چنین نقل کرده است :

" بعد از خواب خوشی صبح روز بعد ( سه شنبه  
 ۴ آوریل ) بیدار شدم و خادم پیری که عینک بچشم داشت  
 برای من چای آورد بعد از لمحہ ئی ناگهان غوغا و هیاهوئی  
 در خارج بلند شد که خبر ورود اشخاص تازه ئی را میداد و بلافاصله  
 مصاحب عصر دیر روز من بهمراهی دو نفر وارد اطاق شدند یکی  
 از آنان نمایندۀ بابیان در مدینه بیروت و دیگری که من فوراً  
 از شدت احترام همه حاضران نسبت بایشان بفراسمت دریافتم

فرزند ارشد بهاء الله، عباس افندی بود .

برای من کمتر اتفاق افتاده شخص را ملاقات کنم

که همکل صوری او تا این حد در من اثر گذارنده باشد . مردی بود

بلند قامت - قوی بنیه - اندامش مانند خدنگ راست - فینه

سفید بر سر و قیای سفید بتن - گیسوان مشکی بلند تاشانه

پیشانی وسیع و نیرومند که از شدت ذکاء و دهاء و عزم راسخ

حکایت مینمود . نگاه نافذش چون باز و خطوط چهره اش مطبوع

و غریب . اینها نخستین تأثیراتی بود که از عباس افندی در من

بوجود آمد که بابیان عموماً ایشان را آقای مطلق خطاب میکنند .

مصاحبه بعدی با وی آن احترام را که قبلاً در من

بوجود آمده بود تشدید کرد . کمتر شخصی را حتی در میان

خاندان فصیح اللسان و فرزانه ئی که بدان منسوب است میتوان

یافت که مانند ایشان دارای طلاقت لسان و حلاوت بیان و

تا این حد با کتب مقدسه یهود و نصاری و اسلام آشنا و بدان محیط باشد • بعد از مشاهده این آثار با هره و عظمت و وقار و در عین حال مهربانی و لطف کلام که از عباس افندی ظاهر بود دیگر من از احترامات فوق العاده پیروان و دانشان نسبت بایشان تعجب نمی کردم • هر کس این شخص را دیده باشد بهیچوجه نمیتواند راجع بعظمت و قدرت او ادنی شک و تردید بخشود

راه دهمد •

من با چنین جمع محترم و نازنین ناهار خوردم و پس از صرف غذا عباس افندی و دیگران بلافاصله برخاستند و مرا هم باقتفا خواندند • من با ایشان براه افتادم ولی نمیدانستم بکجا میروم و چون دیدم که یکی از حضار اسباب سفر مرا همراه می آورد فهمیدم که دیگر باینجا بر نمیگردم پس از عورتان بازار بیگانه دروازه قلعه عکارسیدیم و از شهر خارج شدیم و در کنار دریا بقهوه خانهئی

رفته نشستیم همراهان من از قرار معلوم منتظر کسی و یا خبری  
 از خانه بزرگی بودند که نصف آن در میان انبوه درختان پنهان  
 بود و در مسافت يك یا يك و نیم میلی محل توقف مقرر داشت  
 زیرا پیوسته نگاه خود را بآن نقطه دوخته و حالت انتظار خویش را  
 آشکار می ساختند • در همان زمان که ما همه منتظر خبری بودیم  
 پیرمردی با وضعی محبت آمیز بمن نزدیک شد و خود را مشکین قلم  
 معرفی نمود و گفت که در اصفهان از بستگان خود راجع بمن  
 شنیده و از همان او ان مشتاق ملاقات من در عکا بوده است •  
 بالأخره از همان جاده ئی که بآن خانه بزرگ متصل میشد سه راس  
 حیوان سر رسید که بر پشت یکی از آنها مردی سوار بود برخاستیم  
 و با استقبالش رفتیم و بزودی من خود را سوار یکی از آن اغهای سفید  
 رنگ را هوار دیدم که بنظر من از همه چارپایان برای سواری مناسبتر  
 بعد از ربع ساعت جلوه ما ناخانه بزرگ پیاده شدیم که در محلی

بنام بهجه قرارداد و ماباطاق وسیعی در طبقه تحتانی  
 برده و چند نفر که من تا آن حین آنان را ندیده بودم بکمال  
 صمیمیت از من پذیرائی نمودند . در میان آنان دو نفر از پسران  
 بهاء الله نیز حضور داشتند یکی از آن دو ۲۵ ساله و دیگری ۱۲ ساله  
 بنظر می آمد و هر دو سیمای زیبایی داشتند که چهره جوانترین  
 آنان ملامت و جالبترین بود . درین اثنا شخصی سالمند با چشمان  
 آبی روشن و لباس سفید و عمامه سبز سیادت بمن خوش آمد گفت  
 و در ضمن بیاناتش اظهار کرد ما نمیدانیم شمار آنچه نحوتر حیب کنیم  
 آیا باید سلام علیکم بگوئیم و یا الله ابهی ؟ وقتی من دانستم که این مرد  
 موقر نه تنها از نخستین پیروان باب بلکه از منسوبان نزدیک و پیار  
 و یاورد و ره کودکی او نیز بوده میتوانی حدس بزنی که با چه حرص  
 و ولعی در چهره او دقیق شده به بیاناتش گوش فرامیادم .

بدین ترتیب من در بهجه محلی که مورد تقدیس و احترام

وتوجه جمع بابیان آنزمان بود مهمان شدم و درین مکان  
 پانزده روز فراموش نشدنی را گذراندم • در آن مدت مافوق انتظار  
 خودم با کسانی معاشر و مصاحب و مؤانس شدم که منبع و مرکز  
 آن روح مجیب و نیرومندی بودند که با قدرتی نامرئی و لوسی  
 روز افزون برای بیداری کسانی که بخوابی شبیه بمرگ فرورفته اند  
 میکوشند • این حالت در حقیقت احساس خارق العاده و تکان  
 دهنده‌ی درمن بوجود آورد که از وصف و بیان آن عاجز و قاصرم •  
 من میتوانستم سعی کنم جزئیات حالات اشخاص و کیفیات مناظر را  
 که محاط بآن بودم از مذاکرات بانفوس - تلاوت آثار مقدسه  
 بالحن بدیعه - هم آهنگی و اطمینانی که بر آن جمع حکمران بود  
 باغهای باصفا که ما گاهی در نیمه روز آنجا میرفتیم و امثال آن تصویر  
 وترسیم کنم ولی همه اینها در قبال آن محیط روحانی که من محاط  
 بآن بودم بمنزله صفر بود • در ایران غالباً بشما میگویند که بابیان



مرد مراسم حروجاد و میکنند و نوعی میهمانان خود را شیفته و فریفته خود میسازند که قدرت مقاومت از آنان سلب میشود •

هر قدر این عقیده بیمعنی و بی اساس باشد باز هم

گویا تراز سایر تهمتهائی است که دربارهٔ آنان بر زبان میرانند  
 زیرا روحی که بر بابیان حکومت میکند بحدی قوی است که هر کس  
 تحت تأثیر آن قرار میگیرد آن روح ممکن است شمارا جذب و یاد دفع  
 کند ولی نمیتواند نادیده و مجهول بماند •

بگذار آنهائیکه خودشان با این وضع مواجه نشده اند

حرفهای مرا باور نکنند ولی اگر این روح نباض در مقابل دیدگان  
 آنان نیز ظاهر شود چنان تحت تأثیر آن قرار خواهند گرفت که  
 شاید هرگز فراموش نتوانند نمود •

حال موقع آن رسیده است که شمه‌ئی راجع بمهمترین

حادثهٔ سفرم بحکا مرقوم دارم •

صبح روز بعد از توقّف من در بهجه یکی از جوانترین  
فرزندان بهاء الله باطاق من وارد شد و مرا با خود بطالار  
وسیعی که کف آن با مرمر موزائیک مفروش بود برد و در مقابل  
پرده ئی که بدیوار آویخته بود کمی مکث کرد تا من کفشهای خود را  
بیرون بیاورم سپس با حرکت سریع دست آن را قدری بالا زد و چون  
باطاق وارد شدم فوری پرده را انداخت • من خود را در حجره  
وسیعی که در اطراف آن مندرهای پایه کوتاه قرار داشت یافتم  
و در مقابل در ورودی دو یاسه عدد صندلی بچشم خورد • یکی  
دو ثانیه گذشت تا آنکه من با قلق واضطراب متوجه شدم که اطاق  
خالی نیست در گوشه ئی که مندر با دیوار تماس مییافت شخصی  
فوق العاده که حس احترام را بخود جلب میکرد جالس بود  
و کلاهی از نمند مانند تاج در اویش که بدور آن پارچه سفید ظریفی  
پیچیده بود بر سر داشت • چهره ئی را که من بآن ناظر بودم

نه میتوانم از حافظه خود بزدایم و نه قادرم که آن را ترسیم  
و تصویر کنم • چشمهای سحرآفرینش تا اعماق روح انسان نفوذ  
میکرد ، پیشانی وسیعش نماینده شخصیت و قدرتش بسود •  
شیارهای عمیق بر پیشانی و چهره مابین یا محاسن مشکی قیرگون بود  
که بکمال حشمت و جلال تقریباً تامحاذی کمر میرسید • لازمست سوال  
نبود که من در محضر چه کسی هستم ، من در مقابل شخصی کرنش  
و تعظیم کردم که مورد چنان محبت و ستایشی است که شاهان  
جهان بآن حسرت میبهرند و امپراطوران بیفایده حسد میورزند •  
صدای ملایمی توأم با وقار و هیمنه ، را امر جلوس کرد و سپس  
باین بیانات ناطق شد :

الحمد لله فائز شدی و بدیدن مسجون منفی آمدی •

ما جز نیکی و سعادت برای دنیا و اهل آن نمیخواهیم ولی مردم

مارا مستحق نفی و زندان میدانند • برای آنکه همه ملل

واقوام بدین واحد بگروند و همه براد رو برابر شوند ورشته وحدت ووافق بین ابنا<sup>۱</sup> بشر محکم شود و اختلاف دین و مذ هب از میان برخیزد و تعصبات گوناگون محور زائل گردد ما این متاعب و مصاعب را پذیرفته ایم آیا در این تعالیم ضرر و زیانی برای اهل عالم نهفته است؟ این نزاعهای بیفایده و جنگهای ویران کننده زائل خواهد شد و صلح عمومی مستقر خواهد گشت و این مشیت آلهی است و حتماً عملی خواهد شد آیا در اروپا باین تعالیم محتاج نیستند آیا این اصول روحانی همان نیست که مسیح تعلیم میفرمود؟ در عین حال مشاهده میشود که سلاطین و زمامداران شما خزائن خویش را بجای آنکه در راه سعادت و آسایش نوع انسان بمصرف رسانند کریمانه برای امحاء<sup>۲</sup> بشر صرف میکنند •

این مشاجرات و خونریزیها و اختلافات باید خاتمه یابد

و همه مردم مانند یک عائله شوند و خواهند شد " لَيْسَ الْفَخْرُ

لَمَنْ يَحِبُّ الْوَطْنَ بَلْ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ " • اینها آنچه

بخاطر من مانده مطالبی بود که از بهاء الله شنیده ام • خوب است

خوانندگان این سطور خود قضاوت نمایند که آیا این تعالیم

مستوجب طرد و نفی و کشتار است و آیا عالم بشر از نشر این اصول روحانی

متضرر میشود یا مستفید ؟ •

در ظرف پنج روزیکه من در بهجه گذرایدم یعنی از

سه شنبه ۵ آوریل تا یکشنبه بیستم آوریل چهار بار ملاقات

بهاء الله نائل شدم • این ملاقاتها همیشه یکساعت یا دو ساعت

بظهر مانده بود و از ۲۰ دقیقه الی نیمساعت بطول میانجامید

و همیشه یکی از پسران بهاء الله مرا همراهی میکرد و یکبار میرزا

آقا جان خادم الله کاتب آیات نیز حضور داشت •••

روز ششم تشریف ما بارض اقدس — یوم جمعه دوم اسفند ماه ۱۳۱۹

درین روز باردیگر زیارت روضه مبارکه مشرف و مفتخر

شدیم و بعد باغ رضوان که در آثار مبارکه به " اورشلیم جدید "

و "جزیرتنا الخضراء" تسمیه یافته و نام قدیمش باغ نعمین بوده

رفتیم نعمین بفارسی دودفعه بلی و آری است • در حدیث

است که روز واپسین مالک‌الذین از مردمان روی زمین سؤال

میکند " اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ " و دیارند ای بلی بلی بلند میشود •

شعر معروف : " زچه روالستُ بریکم نزنن بزن که بلی بلی "

اشاره به همین حدیث مشهور است •

در باغ رضوان بزیارت حجره جمال قدم فائز شدیم

و در آن حجره ببازدید اشیا متبرکه مانند سماور - رختخواب -

صدلی که مورد استعمال مبارک بوده پرداختیم و در صحن باغ

مدرهائی را که از همان زمان سابق بحالت اصلیه باقی مانده

و بر یکی از آنها جمال اقدس ابهی جلوس میفرموده اند مشاهده

کردیم و از صفای باغها و لطافت هوا و خضارت و خرمی اشجار و عطر

مرکبات که در فضای بهشت آسا منتشر بود حظّ وافر بردیم \*

روز هفتم تشرّف ما بارض اقدس - یوم شنبه سوم اسفند ماه ۱۳۱۹  
بود

طرف صبح بزیمارت بیت عبود فائز شدیم این بیت مرکب

از دو قسمت است قسمت شرقی که معروف بخانه عودی خمارتو

و قسمت غربی که به بیت عبود شهرت یافته است \* وقتی جمال قدم

با عائله مبارکه در قسمت شرقی یعنی خانه عودی خمار سکونت

یافتند بقدری جانتگ بوده که سیزده نفر از مرد و زن بالا جبار در یکی

از اطاقهای آن خانه زندگی میکرده اند و در آن بیت فقط يك اطاق

بحضرت بها<sup>۱</sup> اللّه اختصاص داشته که در آن حجره کتاب مستطاب

اقدس در حدود سال ۱۸۷۳ میلادی از سماء مشیت ربّانی نازل شده \*

وقتی گفتگوی عروسی حضرت عبد البهآء بمیان آمده اطاقی که حال

بین دو قسمت شرقی و غربی قرار گرفته بوسیله خواجه عبود ساخته

شده که عروسی مبارك در آن انجام گرفته و بالاخره خواجه عبود

تمام قسمت غربی را بحضرت بهاء الله واگذار کرده و جمالقدم اطاق

خود شان را که در قسمت شرقی بوده بحضرت عبد البهآء تفویض

فرموده اند و يك اطاق را در قسمت غربی بوجود مبارك خود شان

اختصاص داده اند که حال زیارتگاه زائرین ارض اقدس است .

حضرت عبد البهآء در یکی از الواح بالصراحه میفرماید

که الیاس خمار داماد خواجه عبود بوده است .

در حین زیارت اطاقیکه محل نزول کتاب اقدس بوده بپادانذارات

نازله در آن سفر کریم خطاب بملوک و رؤساء علی الخصوص تحذیرات

شده راجع بشواطئ نهر ربین و محشر ورم و نقطه واقعه در شاطیء



بحرین افتادیم که چگونه مظهر کلی آلهی در آن گوشه تنهائی  
 در خانه ئیکه محاط بحصار قلعه کهنسال عکا و مردمان دور از آداب  
 و مدنیّت و عاری از صفا و وفا بوده بوحی آلهی حنین برلین راکمه  
 بعد ازینجاه سال بلند شده میشنیده و سواحل نهر رین راکه آغشته  
 بخون بوده میدیده اند •

بعد از ظهر همین روز بتماشای جامع جزاروخان عوامید  
 که هردوازا ما کن تاریخیه امریه است پرداختیم و خویشتن راد رعالم  
 تخیل بازمنه سالفه عقب رانده حوادث جسیمه و وقایع هائله  
 مد هسه راکه درین سرزمین رخ داده یکان یکان از نظر گذراندیم  
 وقتی جمال قدم و عائله مبارکه و همراهان را از قشله  
 عسکریه که مورد احتیاج عساکر ترک بوده بخارج منتقل کرده اند  
 بسیاری از اصحاب و احباب در کاروانسرائی که بخان عوامید

موسوم بود منزل گزیدند خان در اصطلاح ترکهای عثمانی  
 کاروانسرا و رباط است و چون آنمحل دارای ستون و عمود بوده به  
 خان عوامید شهرت یافته • این کاروانسرا در سال ۱۷۸۵ بنا یافته  
 و در سنه ۱۹۰۶ برجی بیاد بود سلطان عبدالحمید در مقابل آن  
 مرتفع شده که هنوز هم پابرجاست • احباً غالباً در جناح غربی  
 و جنوبی طبقه فوقانی کاروانسرا سکونت یافتند و یک اطاق مسکن  
 حضرت عبدالبهاء شد که در عین حال مهمانسرای آنحضرت نیز  
 بشمار میرفت •

بانی مسجد جـزار احمد پاشا ملقب به جزار است که در  
 سال ۱۸۰۹ میلادی دارفانی را وداع گفته و مدتها والی دویالت  
 صیدا و شام و پاشای عکا و امیرالحاج بوده و چون هفتاد هزار از طایفه  
 ویاغیان دولت عثمانی در مصر با مر او قتل عام شده اند به جـزار

یعنی قصاب مشهورگشته و همو مسجد جزار را بنا نهاد که مکرر  
 بقدم مبارک حضرت مولی السوری مشرف شده و جناب بدیع  
 خراسانی حامل لوح مبارک سلطان بعد از دخول بقلعه عکا  
 برای اولین بار در آن جامع بلقای حضرت عبد البهّا فائزگشته  
 و از آنجا در محبت مبارک بقشله عسکریه راه یافته و دو بار زیارت  
 حضرت بهّا لله مفتخر گردیده است •

و اما قلعه عکا بفرموده حضرت عبد البهّا بدست

فلیقیها بنیان یافته و عکود رزبان فنیقی بمعنی مثلث منحنی الا<sup>ضلاع</sup>

است و این نام در کتیبه های مصری از قرن پانزد هم الی سیزد هم

قبل از میلاد مذکور است که جزء امپراطوری مصریان قدیم بوده

و ذکر آن در کتاب داوران از آیه یک الی سی و دو بمیان آمده

سپس آشوریان و بعد ها ایرانیان در زمان کامبیز و ارتحشستای

دوم آن ناحیه را متصرف شده اند بعد از ایرانیان عکا و نواحی  
آن بدست اسکندر کبیر افتاد بعد از وفات او بطالسه و سلوکید های  
سوری این نواحی را اداره میکرد ه اند سپس تیگران کبیر پادشاه  
ارامنه عکا را متصرف شده و بعد امپراطوران رومان بر آن سرزمین  
حکمران گشتند و در سال نهصد و شصت و نه میلادی خلفای  
فاطمی و بعد از ایشان سلاجقه در سال یک هزار و هفتاد و نه و سپس  
صلیبیون اول در سنه یک هزار و نود و نه برین اراضی حکومت کردند  
و بالدورین اول در سال یک هزار و یکصد و چهارم اختیاریا درین مرز  
و بوم بدست اقتدار خود گرفته و با مال صلاح الدین ایوبی در سنه  
یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت پرچم اسلام را بر فراز برج و باروی  
عکا با همت از آورده و این مدینه قرب یکصد سنه عاصمه ایالت سوریه  
بوده است • دومین حصار عکا در مدت ده سال بی پایان رسیده

و آغازینای آن سنه یک هزار و دویست و دو و انجامش سال یک هزار و دویست و دو و زده بوده است • ناپلئون اول (کبیر) در سنه ۱۸۰۵ یک هزار و هفتصد و نود و نه پس از استیلا بر مصر و تصرف حیفا قلعه عکارا محاصره نموده و چند ماه این محاربه بطول انجامیده و عاقبت ازوالی سوریه و پاشای عکا جزار احمد پاشا شکست خورده و فرار اختیار کرده است • این نواحی تحت فرمانروائی سلاطین عثمانی تا سنه ۱۹۱۷ باقی بوده و در آنسال به قیمومت دولت انگلیس درآمد و در سال ۱۹۴۸ که دولت مستقل اسرائیل درین سرزمین تشکیل شده عکایکی از بلاد تاریخی این کشور محسوب گردیده است •

زائرین دوشب در قصر مبارک بهجی بیتوته میکردند و این فیض عظیم شامل حال مانیز گردید •

عودی خمار که مالک قصر بهجی بوده و برای خود

وعائله اش آن بنای رفیع را پیاد داشته • نظربشیوع بیماری مسری  
 در آن حدود مجبور بترك بناگشته و حضرت مولی الوری ابتدا  
 آن قصر را برای حضرت بهاء الله اجاره و بعد ها ابتیاع فرموده اند •  
 آن ایام که مادر ارض اقدس مشرف بودیم زیارت قصر  
 مزرعه بدین ترتیب صورت میگرفت که حضرت ولی امر الله یاد داشتی  
 خطاب به جنرال انگلیسی که از خدمت دولت متقاعد و در قصر  
 مزرعه ساکن و خانمش میسیس لیلیان مک نیل بهائی بوده مرقوم  
 میفرمودند و ما با آن یاد داشت بمزرعه میرفتیم و ایشان بانهایت  
 محبت ما را بزیارت اطاق جمال مبارک هدایت مینمودند • زیارت  
 قشله عسکره نیز که آن زمان بیمارستان امراض روحی بود با بردن  
 یاد داشتی از هیکل مبارک با فرسنگهبان قشله انجام مییافت  
 و او پس از ملاحظه دستخط منشی مبارک ما را بهمراهی سربازی با طاق

سجن جمال مبارك میفرستاد و آن ماء مورد را میگذرد و خودش بیرون میایستاد تا ماء داغ و نیاز و زیارتمان پایان رسد و بعد او درآید و کلید را با خود ببرد .

عصر همین روز سوم اسفند از عکا بحیفا مراجعت نمودیم و زیارت هیکل اطهر فائز شدیم . نخستین بیان مولای روعف و مهربان پس از احوالپرسی این بود که فرمودند حالا که شما بایران برگردید احباب زیارتتان خواهند آمد زیرا در خبر است که طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن زار عکا و طوبی لمن شرب من عین الهقر و اغتسل من ماءهم بعد با تبسمی روح افزا فرمودند این حدیث متممی هم دارد ، طوبی لمن یندغه براغیث عکا خوشحال کسیکه کیک عکا را بگذرد و لکن شما ازین نعمت محروم بودید زیرا حالاد عکا کیک نیست و لسی سابق کیک معرکه میکرد . سپس بیاناتی فرمودند که مفاد و مضمون آن بدینقرار است .

۱- روضه مبارکه منصوص کتاب اقدس است و همان مقر

است که خداوند برای قبله اهل بها مقدّر فرموده •

۲- مقام اعلیٰ در ظلّ روضه مبارکه است •

۳- شرحی راجع ببقاع ثلثه که عبارت از روضه مبارکه

وبیت الله در بغداد و بیت مبارک در شیراز است بیان و حکمت

اتصال ارض اقدس را بحراق و ایران تشریح فرمودند که در مستقبل

ایام زائرین پس از زیارت مقامات مقدسه در ارض اقدس توجه

ببغداد میکنند و پس از زیارت بیت مبارک بشیراز میروند و بیت مبارک

حضرت اعلیٰ را زیارت مینمایند و سپس در طهران زیارت سیاه چال

و محلّ تولّد جمال مبارک فائز میشوند و با وطن خود معاودت مینمایند •

۴- شرح مبسوطی راجع بقصر مبارک بهجی و ضدیت

ناقضین میثاق و حصر اهل مال و مسامحه شان در تعمیر

و محافظه قصر مبارک و اقدامات هیکل اطهر برای تخلیه آن بنای

مکرم و تعمیر و تنظیف و تائمهت آن بیان فرمودند که آنچه بخاطر



مانده بدینقرار است :

در ایام مرکز میثاق دوثلت از قصر مبارک ابتیاع شد

• ویس از صعود حضرت مولی السوری تمام قصریتملك امر در آمد •

۵- قیام مخالفین و اعتراض معترضین در آینه

چه در شرق و چه در غرب شدید تر خواهد شد و اهل بها

باید اجوبه شافی کافی مرقوم دارند • امروز نامه ئسی

ازلند نرسیده که کریستوفیل ( نام مستعار جناب جرج تاونزند )

مشغول نوشتن جواب بر ردیه کشیش پروتستانی است •

تبصره : درباره مناقب عکا احادیث کثیره وارد شده که

در کتب معتبره ثبت و ضبط گردیده است از آن جمله

در کتاب مشهور " ضیاء الشمس الضاحیه علی الحسنات

الماضیه " تالیف عبد الحمید و کتاب " صحاح "

جوهری و از همه جامعه‌تر مجموعه معروفه

فضائل عکا و عسقلان " است که ابوالحسن

علی بن محمد بن شجاع مالکی معروف به

ابن ابی الهول آنرا تألیف کرده و جزء کتب

سلطان غازی محمود خلیفه عباسی

بوده است •

عین البقر که مادرین سفر بتماشای آن رفتیم سردابی است

که دارای بیست و شش پله است و در عمق آن آب را کدی

مستور از خزّه بچشم میخورد و چون ذکرش در حدیث

نبوی آمده مردم از راه دور بزیارت میآیند و بردیوارهای

سرداب میخاکوبیده و نخهای رنگارنگ برای نذر

و نیاز بدان میآویختند •

ناصر خسرو علوی در سال چهار صد و سی و هشت

هجری قمری باین صفحات آمده و شرح عین البقر را

نیز در سفرنامه خود نگاشته است .

مینویسد که درین نواحی از مردم شنیده که

چون حضرت آدم از بهشت رانده شده بجلگه عکا آمده

و گاوش را از آب این چشمه سیراب میکرد . لهذا به چشمه

گاؤ ( عین البقر ) تمسبه یافته است .

در همین احادیث مروریست در فضائل

عکا این حدیث جالب نظر است :

" انّ افضل السّواحل عسقلان

وانّ عکا افضل من عسقلان وفضل

عکا علی عسقلان وعلی جمیع السّواحل کفضل

محمّد علی جمیع الانبیاء،"

عسقلان یا اشکلون شهری است بسیار

قدیم در ساحل بحرابیض ( دریای مدیترانه ) در مریدیان

دوازدهم شمالی از مدینه غزه • این شهر قـرب

دو هزار سال قبل از میلاد بنا شده و ابتدا در تصـرف

مصریان بوده و بعد آشوریان آن را ویران کرده و بخت النصر

اهالی را با سارت بابل برده و بعد اسکندر کبیر نیز

بدان شهر تسلط یافته و از سال ششصد و سی و شش میلادی

بدست اعراب افتاده است •

در زمان ما در کنار خرابه های شهر قدیم میگردال

آشکلون بنا یافته است •

جمال اقدس ابهی در بسیاری از الواح عکرا اَخرَب مدن

دنیانا میده ودر کتاب مبین منجمه چنین فرموده اند :

" اخرجونا من ارض السّر وادخلونا فی عکا وانها اخرجت مدین الدّینیا

كلّها •• انّ الذی جاء لتعمیر العالم قد اسکنه المشركون فی

اخرَبِ البلاد •• "

روز هشتم تشرف مادر ارض اقدس — یوم یکشنبه چهارم اسفند ماه  
۱۳۱۹ بود

بعد از ظهر حسب المقرّر بلقای مبارک مفتخر شدیم

و رؤس مطالب که از فم اطهر صادر بدینقرار است :

۱- بیان اهمیت کامله محافل ملیّه که در آتیه از ارکان بیت العدل

اعظم آلهی خواهند بود و حالا باید در شرق و غرب عالم بهائوسی

در تحکیم اساس آن کوشید •

۲- وظائف و تکالیف منشیان محافل از محلی و ملی بسیار خطیر

و سنگین است و در انتخاب آنان باید دقت کامله مبذول شود •

۳- اساس شریعة الله بر روی دویایه قرار گرفته : مبادی و

احکام • مبادی برد و قسم است روحانی و اداری • مبادی

روحانی در خطابات حضرت عبدالبهاء بوجه احسن بیان شده و

مبادی اداری در دستورهای جوامع بهائی مدوّن است • نظم

اداری حضرت بهاء الله بانظامات سابقه قیاس نمیشود و کاملاً

بدیع است نه استبداد است و نه دیمقراطی معمول بهاء بدیع است •

در گذشته سابقه نداشته •

۴- در امر بهائی بیت العدل اعظم ملهم است ولكن ملت

ملهم نیست • این اصل بسیار مهم است و باید بدان توجه کامل

مبذول گردد •

۵- محافل ملیه و محلّیه جائز الخطا هستند و معصومیت

از خصائص بیت العدل اعظم است • باوصف این حال محافل

واجب الاطاعه هستند ولی افراد احبّاق استیناف از آراء محافل

دارند •

۶- آخرین مرحله بلوغ عالم وحدت عالم انسانیست • عظمت

ظهور جمال مبارک حمدی است که تصوّر آن الحال متعسّر است •

ممکن است بعد از هزار سال مظهري ظاهر شود ولی تا پانصد هزار

سال جمیع مظاهر آینده در ظلّ جمال مبارکند • حضرت عبد البهاء

میفرماید " من حیث الاستفاضه هم فی ظلّ جمال القدم ومن حیث

الافاضه یفعل ما یشاء " مظهر آینده قادر بر نسخ احکام کتاب

اقدس نیز خواهد بود •

۷- احکام منحصر بکتاب اقدس نیست الواح عدیده از قلم

اعلی صادر شده که متمّم کتاب اقدس است مانند طرازات - تجلیات

بشارات - کلمات فرد وسیه و مانند آن •

۸- نفوسیکه در انحراف از احکام و اصول بهائی مصـ  
 وتمعّد باشند احبّاباید از آنان اجتناب کنند ولی اگر  
 حاضر جبران و تلافی مافات شوند باید محافل آنان را تشویق  
 و دلالت نمایند •

۹- جمال مبارك در کتاب اقدس میفرماید " ایاکم  
 ان تاتخذکم الرأفة فی دین اللّٰه " تردّد درین موارد جائز  
 نیست نگویند فساد میشود - انقلاب میشود ، بالفرض  
 اگر بطور موقت امور مختل همیشود باسی نیست باید حکم اللّٰه  
 من دون تردید اجرا گردد البتّه از روی عدالت • نفوس هستند  
 که میخواهند هم در جامعه امر عزیز باشند وهم در خارج واین  
 محال است • هر کس عمداً از احکام الهی انحراف ورزید  
 محفل او را انداز کند و اگر راجع نشد انفصال اداری



اورا اعلان نماید • وقتی نفوس منحرفه از روی صدق و حقیقت راجع

میشوند باید دیگر گذشته ها را فراموش کرد •

روز نهم تشریف ماد رارض اقدم — یوم دوشنبه پنجم اسفند ماه  
۱۳۱۹ بسود

ساعت چهار بعد از ظهر در بیت حضرت عبد البهاء

منتظر تشریف فرمائی هیکل اطهر بودیم • سر ساعت از مکتبه مبارک

نزول اجلال فرمودند و از پله های بیت مبارک سر از بر شدند و ما

همگی پشت سر هیکل اطهر بر راه افتادیم •

بیرون در اتومبیل بویوک هفت نفری کرایه ئی ایستاده

و راننده کلاه از سر بر گرفته بحالت احترام منتظر دستور بسود

فرمودند امروز من خودم شمارا بگردش میبرم • داخل ماشین شده

در صندلی عقب جالس شدند و بزازترین نیز با شماره دست جانشان

میدادند • این بنده با مر مبارک پهلوی هیکل انور برای رعایت

احترام نیمرخ نشستم و آرنج دست راست را بگوشه\* ماشین محکم فشردم  
 براننده فرمودند " رح الى الجبل " همینکه اتوموبیل براه افتاد  
 و سربالای رفت تعادل من بهم خورد و شانه ام بشانه مبارک و زانویم  
 بزانویشان تماس کرد چون من خیلی ناراحت شده بودم و با وجود  
 سردی هوا عرق به جبینم نشسته بود چند بار تکرار فرمودند شما  
 راحت بنشینید آرام بگیرید ••

در عرض راه تا وصول برآس کرمل تاریخچه شهر حيفا  
 و شرح محاربات صلیبیین و سائر مسائل مربوط بگذشته فلسطین را  
 مشروحاً بیان فرمودند • در قسمت علیای کرمل نزدیک بمحل کنونی  
 عرصه مشرق الاذکار از ماشین پیاده شدند و ما هم بهیکل اطهر  
 تا\*سی کردیم • روبرو مضه مبارکه ایستاده بافق ناظر بودند ، فرمودند  
 حضرت عبد البهآ\* مکرّمی فرمودند که منظره حيفا از جبل کرمل

ازبهترین مناظر دنیاست زیرا شامل دریا - دشت و جبل است  
 فرمودند اول مشرق الاذکار امریهائی در عشق آباد در دشت  
 بنامش دو مین مشرق الاذکار در کنار دریاچه میشیگان . مشرق  
 الاذکار طهران بردامنه جبل بنا خواهد شد . و وقتی مشرق الاذ  
 کار  
 ارض اقدس در جبل کرمل بنا شود منظره اش شامل دریا ، دشت و جبل  
 خواهد بود .

درین میان ناگهان موضوع صحبت را تغییر داد . با  
 حالتی بسیار جدی فرمودند شرب مسکرات در امریهائی حرام است  
 و حرمت قطعی دارد نفوسیکه میال بشرب مسکراتند تا ویل نکنند -  
 تفسیر نکنند نگویند که در کتاب اقدس حرمتش مذکور نیست من  
 لوحیرا بجانب سمندری دادم که بطهران ببرند و محفل ملی منتشر  
 کنند که در آن بالصراحه میفرمایند " لا تها حرمت علی کل مو من و

مؤمنهٔ «روبه بنده فرمودند بشما هم لوح را میدهم باخود  
 بایران ببرید و محفل منتشرکنند تا احباب حرمت مسکرات بیش از پیش  
 پی ببرند • ملاحظه کنید با آنکه غریبان مسکرات را مثل آب میآشامند  
 بمحض آنکه نامه من بآنان رسید و دانستند که در امریهائی حرام  
 است دیگر لب نیالودند در ایران که باید منع مسکرات آسانتر باشد  
 زیرا اسلام هم حرام کرده است •

چند دقیقه بعد بد اخل ماشین تشریف برده و ما هم  
 بایشان تاعسی کردیم و بهمان ترتیبی که بالا آمده بودیم  
 بیائین رفتیم و در مقابل بیت مبارک پیاده شدیم و هیکل انور همه ما  
 اظهار مرحمت فرموده با جملهٔ ترحیب فی امان الله مرخصمان نموده  
 و ما بهمان ماشین کرایهئی بمسافرخانه مقام اعلیٰ آمدیم و همگی  
 ازینهمه لطف و عنایت و مهربانی و مرحمت مسرور و شادمان و چون

گل شکفته و خندان بودیم و دست شکرانه بدرگاہ خد اوند یگانہ

بلند کردیم کہ بچنین منقبت کبریٰ و موهبت عظمیٰ سرافراز و مفتخر

شده ایم •

روزد ہم تشرّف مابہ ارض اقدس — یوم سه شنبه ششم اسفند ماه  
۱۳۱۹ — بود

هیکل اطہر در باغچہ های مقام اعلیٰ با زائرین مشی

میفرمودند و خلاصہ بیاناتشان در آن روز آنچه بخاطرم مانده

بدین قرار است :

۱ — نامہ ئی از منچستر رسیدہ کہ الحمد لله احبای انگلستان

درین گیرودار محاربات ہائلہ محفوظ و سالمند درین منازعات

طرفین محاربه فی الحقیقہ مغلوبند غالب و مغلوبی نیست کل متضرر

ویریشان میشوند •

۲ — میس مار بون جک کہ حضرت عبد البہاء اورا جنرال جک

لقب داده اند در اروپا و علی الخصوص در بلغارستان بخدماتی  
 نمایان موید شده است • من چندی قهمل با نوشتنم که از آنجا  
 خارج شود زیرا تابع دولت کانادا است او بمن نوشت و الحاح کرد  
 که در محل مهاجرت خود بماند و تسلیم اراده الهی باشم •  
 همانجا ماند و حالا که بلغارستان احتلال شده معلوم است  
 که براوچه خواهد گذشت •

شما هاکه بایران میروید باحبا علی الخصوص جوانان

واما الرحمن تاکید کنید که اینطور با مرخصت کنند زیرا در آینده  
 خواهران و برادران غربی آنان فوج فوج - دسته دسته بایران  
 خواهند آمد و آنوقت است که باید احبا ایران دوش بدوش آنان  
 با مرخصت کنند عقب نمانند متاخر نمانند تاریخ امر را تحصیل کنند  
 نظم اداری را بیاموزند - اصول و مبادئ امر را فراگیرند تا بتوانند با

خواهران و برادران غریب خود متفقاً بامر خدمت کنند •

۳- محفظه آثار امری بین المللی در ارض اقدس است و باید

محفظه آثار ملی و محلی نیز در ممالک و دیار تأسیس گردد •

۴- راجع بطبقات حرم اشرف شرحی فرمودند که الحال

نه طبقه است و در آینده از خلف مقام تاجهت اعلاى جبل کرم

نیز سه طبقه تأسیس خواهد یافت و هر طبقه بنام یکی از حروف ح

خواهد شد و تمام طبقات بنور کهریا منور خواهد شد تابش شود

طبقات من النور نور علی نور •

راجع بحجرات حول مقام اعلى فرمودند که نقشه حضرت عبد البهّا

در اصل نه حجره بوده ولی در زمان حیات مبارک شش حجره بیشتر

اتمام نیافت و بعد از صعود سه حجره دیگر اضافه شد • شش حجره

که در زمان حیات مبارک بنا شد دارای پنج در بوده که هیکل

مبارك در ضمن لوحی هريك از ابواب را بنام شخصی از احباب تسمیه

فرموده اند • باب فضل - باب امین - باب اشرف - باب بالا و

باب کریم •

۶- وقتی جمال قدم در خیمه می که بر صفح جبل کرمل مرتفع شد

این اراضی را با شرا صبع مبارك بحضرت عبد البهآء نشان داده امر

فرمودند که در آینده باید این اراضی ابتیاع و عرش مطهر حضرت اعلیٰ

بایجا انتقال یابد لهذا استقرار مقام اعلیٰ درین نقطه تصادفی

نیست بلکه نصّ بیان جمال مبارك است • احبّ باید بدانند که

مؤسس و بانی مقام مقدّس اعلیٰ بر جبل کرمل نفس مقدّس جمال مبارك

است و حضرت عبد البهآء مجری دستور مبارك بوده اند •

۷- حضرت اشعیا نبوت کرده که در آخر الزّمان خیمه رب برکوه

خدا مرتفع خواهد شد این بشارت وقتی تحقق یافت که خیمه



جمال مبارك در میان سروهای تازه کاشته این محل مرتفع شد •

۸- در هر دوری یکی از نسوان مظهر یختس بر حمله منیشاء<sup>۹</sup>

بوده - درد و ابراهیم ساره - درد و موسی آسیه - درد و مسیح

مریم عذرا - درد و اسلام فاطمه - درد و ربیان طاهره و درد و

بهائی حضرت ورقه علیا •

روز یازدهم تشریف مادر ارض اقدس - یوم چهارشنبه هفتم  
اسفند ماه ۱۳۱۹ بود

خلاصه و مفهوم بیانات مبارك :

۱- شرحی از خدمات و زحمات جناب هایدان در استرالیا

بیان فرمودند که بیست سال در آن قاره زحمت کشیده و خدمت کرده

۲- احبای آمریکافاتح روحانی انگلستان - آلمان - فرانسه -

بلغارستان و ممالک دیگر هستند •

۳- احبای ایران سوره ملوک را در محافل و مجالس تلاوت کنند

فرمودند البته میداید که سورهٔ ملوک غیر از الواح ملوک

است •

۴- راجع بلوح هیکل فرمودند مقصود از هیکل نه هیکلی

است که بنی من الطین بلکه مقصود از هیکل طرزنگارش

چند لوح مبارک بشکل هیکل است که با مرجع مبارک

باخط بسیار ریز نوشته شده و مشتمل بر لوح ملک روس و فرانسوه

و ملکه انگلستان و سلطان ایران است •

۵- احب آثار حضرت اعلیٰ را تلاوت کنند حضرت اعلیٰ

نیز مانند جمال مبارک بملوک و ابنا ملوک خطاب

فرموده اند •

۶- مقصود از غضن در یک مقام نفس مقدس جمال قدم است

و این مطلب در مفاوضات مبارک تصریح شده است •

روزدوازدهم — پنجشنبه هشتم اسفند ماه ۱۳۱۹ و

روزسیزدهم — جمعه نهم اسفند ماه ۱۳۱۹

این دو روز زیارت مجدد روضه مبارکه وقصر بهجی و اما<sup>کن</sup>

متبرکة تاریخیه قلعه عکا گذشت و دوشب در قصر مبارک بیتوته شد و

روز شنبه دهم اسفند ماه بحیفا معاودت گردید .

روز چهاردهم — تشریف مادر ارض اقدس شنبه دهم اسفند ماه  
۱۳۱۹ بود

خلاصه بیانات مبارک در باغچه های مقام اعلیٰ چنین

بود :

۱- باحبا هرجا میروید بشارت بد میدکده حَجَر زاویه گلستان

جاوید مصرگذاشته شده و یاران آنسامان در آن مکان احتفال کرده اند

۲- اراضی گلستان جاوید را حکومت مصر تقدیم کرده و حال آنکه

دوایران احبازمین گلستان راخریده اند .

۳- درمصرجمعیت علمیّه اعلانی انتشارداد که امربهائیس

دینی مستقل وقائم بالذات است وبمسلم بهائی وببهائی مسلم

نمیتوان گفت . باین ترتیب علماء جامع ازهر خود برسئیت واستقلال

شریعه الله اقرارواعتراف کرده اند .

۴- احبباء ایران باید لسان عربی تحصیل نمایند وبلغت

قرآن کریم آشناشوند ولحن بهائیان ایران درمحاوره ومکاتبه باید

لحن الواح باشد . لغت فصیحی ولغت توراء ( عربی وفارسی )

باید چون شیروشکر بایکدیگرممزوج شود . همانطورکه دردورفرقان

لغت قرآن میزان بود درکوربهائی لحن الواح میزان است . محفل

ملی ایران تاآکید اکید کند ودرابلاغیه های مکرر باحباتذکرید هد

وهمچنین مبلغین سیاراین نکته را مدام خاطر نشان یاران آلهی

نمایند •

۵- احبّا باید بدانند و معتقد باشند که منشاء امر بهائى

اسلام است و شخص بهائى باید اقرار کند که حضرت رسول اکرم -

سهبط وحى آلهى هستند و قرآن کلام الله است وائمه اطهار

معصوم بوده اند •

مقام ائمه بسیار بلند و مقدّس است على الخصوص

حضرت حسين " سيّد الشهداء " از احاديث آنچه در آثار

مبارك وارد شده صحيح و معتبر است • احبائى که از مسيحيت بامر

مبارك اقبال کرده اند باید همین اعتقاد را داشته باشند • همچنین

بهائيان زرتشتى نژاد و کليميانى که بامر مبارك اقبال کرده اند

باید معتقد باشند که مسيح کلمه الله است و آنچه از نصوص بيانات

حضرت مسيح در انجيل وارد شده حق است •

۶- احبباید از ناقضان میثاق اجتناب ورزند و رفع شبهات

• آنان را از مؤمنین فریضه خود بدانند

۷- درین د ورمبارك كتاب مقدّس به اقدس وروح القدس سه

روح اعظم تبدیل یافته اسم اعظم - صلح اعظم - کوراعظم •

روزیانزد هم تشرف ما در ارض اقدس - یوم یکشنبه یازدهم  
اسفند ماه ۱۳۱۹ بود

درین روز لسان مبارک به بیاناتی ناطق بود که خلاصه

آن بدین قرار است :

۱- تاریخ نبیل دقیق و صحیح است و میزان وقایع صدرا مـرـ

مورّخین، بهائی باید تاریخ خودشان را با تاریخ نبیل تطبیق کنند •

۲- نظم اداری مقدّمه نظم بدیع است و نظم بدیع مقدّمه

مدنیّت آلهی است که مانند ثمرشجره امرالله است •

روز شانزدهم تشریف مادر ارض اقدس - یوم دوشنبه ۱۲ اسفند ماه  
۱۳۱۹ بود

خلاصه بیانات مبارک در باغچه های مقام اعلیٰ

بدین مضمون: ————— بود :

۱- احباب باید در اعامات عمومی نیز که نفعش بحموم افراد جامعه

انسانی تأید میشود شرکت نمایند و بدانند که مقصود ازین مشارکت

تظا هر نیست بلکه نیّت اصلی کمک و اعانت است سعی کنند که

این اعامات بنام محفل ملی تقدیم شود اگر قبول نشد بنام اشخاص

باشد باسی نیست \*

روز هیفدهم تشریف مادر ارض اقدس - یوم سه شنبه سیزدهم  
اسفند ماه ۱۳۱۹ بود

خلاصه و مفاد بیانات مبارک :

۱- لزوم اجرای عدالت در جمیع شئون و اهمیت عدل و انصاف

جمال مبارک بیت العدل فرموده اند نه بیت العفو و نه بیت الفضل

قوام دنیا و تحقق صلح اعظم بعدل و انصاف است تا عدالت

نباشد صلح نخواهد بود لهذا محافل روحانیّه در اجرای احکام

آلهیّه همواره باید جانب عدل را رعایت کنند و منحرفیــــن را

مجازات نمایند •

جمالقدم میفرمایند " ایاکم ان تاءخذکم الرافئه

فی دین اللّٰه " محافل روحانیّه بمن تأسی کنند و روش آنان

این باشد که بمحض انحراف پس از تذکّر و نصیحت و انداز، انفصال

و پس از انابه و جبران، قبول • وقتی نفوس از کرده خود نادم و تائب

میشوند دیگر باید گذشته را فراموش کرد •

۲- مذاکره و مشاوره باید منجر باخذ نتیجه شود مذاکره بدون

نتیجه فائده ندارد • حضرت عبدالبهآء میفرمایند اول باید مذاکره

و مشورت نمود و بعد تصمیم گرفت و آن تصمیم را تنفیذ کرد •



۳- مقصود از مهاجرت باقالیم مجاوره تجارت نیست خدمت

• امر است

۴- احبباء ایران برای خرید اراضی حول مقام اعلیٰ

فی الحقیقه فداکاری کردند

روز هجدهم - چهارشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۱۹ و

روز نوزدهم - پنجشنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۱۹

این دو روز زیارت روضه مبارکه و قصر بهجی و اماکن

متبرکه عکا بعنوان زیارت و داعی سپری شد و عصر آن روز حیفا

• برگشتیم

تبصره : در آن اوان دوره تشرف نوزده روز بود و لکن

ببیت و سه روز در ساحت اقدس ماندیم زیرا بر اثر

بارانهای سیل آسا پلکه خاک فلسطین را بسوریه

وصل میکرد و راه آهن از روی آن میگذشت شکست و تا

اتمام تعمیر آن زائران بر حسب دستور مبارك مانند

ولهذا ایام تشرف بجای نوزده روز به بیست و سه

روز امتداد یافت •

روز بیستم تشرف مادر ارض اقدس - یوم جمعه ۱۶ اسفند ماه  
۱۳۱۹ بود

خلاصه بیانات مبارك :

۱- احببا باید برای مهاجرت و خدمت آماده باشند و سه عامل

مهم را در نظر گیرند : اول - قیام عاشقانه دوم - توکل بجمال مبارک

سوم - استقامت کامله •

۲- جوانان باید تاریخ امرومبادی و احکام را بیاموزند و مستعد

تبلیغ شوند هم در ایران و هم در ممالک مجاوره •

۳- استقامت احببا رافع جمیع موانع است از کتمان و سترو عدم

صراحت و صداقت جداً احتراز کنند \*

۴- اعضا رسمی جامعه بهائی کسانی هستند که بمقام

حضرت اعلیٰ و جمال ابهت و حضرت عبدالبهائم معترفند و بنام

بهائی افتخار میکنند و نامشان در دفاتر سجلات محفل بثبت

رسیده است \* نباید بنفوس تکلیف کرد بلکه بکمال استغنا باید

معامله نمود اشخاص مختارند که وارد جامعه بهائی بشوند یا نه \*

۵- احببنا باید با موریاسی مداخله کنند ولو بشق شفه

کسانیرا که در سیاست مداخله دارند بهیچوجه من الوجوه نباید

بعضویت جامعه بهائی قبول کرد این موضوع بسیار مهم است \*

۶- مسیونیکولای فرانسوی علاقه شدید بحضرت اعلیٰ دارد و

گمانش چنان بود که بهائیان مقام حضرت اعلیٰ را تخفیف میکنند

وازین حیث خیلی ناراحت بود من یک جلد کتاب ترجمه تاریخ

نبیل را برای افرستاد م خیلی مسرور شده بود و از من نقدیروتشگر

نمود \*

روز بیست و یکم تشرف مادر ارض اقدس — یوم شنبه ۱۷ اسفند ماه  
۱۳۱۹ — بود

خلاصه و مضمون بیانات مبارک در این روز :

۱- مشاغل من کثیر و وفیر است حتی جزئیات امور را شخصاً  
رسیدگی میکنم ، علاوه بر مخا بره با محافل ملی و محلی بتحریر  
مکاتیب عمومی و تذکر مطالب مهمه با حبا نیز میپردازم لهذا  
افراد احبا باید در مکاتبه بامن ملاحظه داشته باشند ولی منع  
جائز نیست همین قدر تذکر داده شود کفایت است دیگر احبا  
خود دانند \*

۲- اماء الرحمن حال که در ایران رفع حجاب شده باید مهبیای

تبلیغ باشند \* سوء استفاده ازین موضوع نشود سعی کنند که

- آماده پذیرائی از خواهران آمریکائی و اروپائی خودباشند •
- هم مهیای پذیرائی وهم حرکت و فعالیت زیرا عنقریب خواهران و برادران غربی ایشان فوج فوج دسته دسته بایران خواهند آمد
- آنوقت است که دوش بدوش آنان بامر خدمت کنند ، شما تا کنید
- کنید که متاع خرم مانند عقب نمانند • بمارتاروت و میسیس مکسول
- و میسیس کهلروا مثال ایشان تا می کنند • میسیس کهلرخود را
- فدای احبای ایران کرد این شهادتی است که من درباره او میدهم

روز بیست و دوم تشریف مادر اراض اقدس — یوم یکشنبه ۱۸ اسفند  
 ماه ۱۳۱۹ بود

خلاصه و مفهوم بیانات مبارکه :

- ۱ — اراض مجاور روضه مبارکه قریباً اَبْتِیاع خواهد شد •
- ۲ — مشرق الاذکار آمریکا از رسوم و مالیات دولتی معاف است •
- ۳ — خطاب به بنده فرمودند شما باید از طریق شام بایران

معاودت کنید و چند روز درد مشق بمانید و دوستان را ملاقات و از  
قبل من تاکید اکید برای خرید حظیره القدس نمائید من بشام  
تلگراف کرده ام و ورود شمارا خبر داده ام .

روز بیست و سوم تشرف مادر ارض اقدس — یوم دوشنبه ۱۹  
اسفند ۱۳۱۹ بود

امروز چون آخرین روز تشرف مادر ارض اقدس بود زائرین

از زن و مرد همگی طرف صبح در اطاق پذیرائی بیت مبارک منتظر

تشریف فرمائی هیکل انور بودیم وجود اقدس بمعنی الکلمه مانند

ماه تابان نمایان شدند ما بپا خاسته خضوع کردیم امر جلوس

فرمودند در مقابل مندر مبارک میزگردی قرار داشت که بر روی آن

چند جلد کتاب و تعدادی عکس و اوراق سائره چیده بود .

لسان مبارک به بیانات نصیحه ناطق شد و کلام

بثبوت و رسوخ و تحمل مصاعب و متاعب در سبیل الهی دعوت

ودرخاتمه بیانات امر فرمودند که تحیّات و تکبیرات هیكل اطهر  
 بیاران ایران ابلاغ شود • يك جلد کتاب تاریخ نبیل عربی که ترجمه  
 آن در همان اوان بواسطه جناب عبدالجلیل بگ سعد در مصر  
 پایان یافته بود مرحمت فرمودند که بمحفل ملی ایران تسلیم شود •  
 سپس مراسم تودیع بعمل آمد و مادر نهایت تاعثر از محضر مبارک  
 بایستگاه راه آهن رفتیم و سوار قطاری که بشام میرفت شدیم و در سا<sup>عت</sup>  
 یازده و سی دقیقه بعد از ظهر بدمشق ورود نمودیم احباب استقبال  
 ما آمده بودند و روز در آمدینه توقف کردیم و ملاقات دوستان  
 و ابلاغ اوامر مبارک بآنان توفیق یافتیم • این شهر از لحاظ آب و هوا  
 فوق الحدّ باصفا و محاط بباغها و آب روان خیلی گوارا در اغلب  
 خانه ها جاری است •

يك خاطره از سفیر حیفاء بدمشق

وقتی از حیفاباره آهن‌سوی شام حرکت کردیم  
 هواسرد و کویه هابسته بود. در یکی از اطاقهای قطار من و مادرم و  
 همسرود خترم جای گرفتیم و در آن کویه برای دو مسافر دیگر هم  
 صندلی خالی موجود بود. مسافتی نپیموده بودیم که در اطاق  
 باز شد و جوانی عرب از ن دخول خواست و در مقابل ما در محل خالی  
 نشست بعد از دقائق سکوت آن جوان که خیلی مبادی آداب و خوش  
 لباس و موقر بود پرسید شما که هستید و بکجا میروید گفتیم که ما بهائی  
 هستیم و از حیفابند مشق میرویم باروئی گشاده و سروری فوق العاده  
 گفت پس شما از بیت حضرت عباس افندی میآئید خوش بحالتان  
 حضرت عباس افندی برای همه ما پدری مهربان بوده و بعد  
 شرح حال خودش را چنین بیان کرد که او مسیحی و اهل حیفاست  
 پدر و مادرش از حضرت عبدالبهاء داستانها برای او نقل کرده اند  
 که چگونه ایشان از فقر انگهداری میکردند بچه زحمت و مشقت  
 مرد مرا از قحط و غلانات میدادند. میگفت حضرت عباس افندی



سجاده ئی بخانواده معانیت فرموده اندکه هنوز هم درعائله مان محفوظ است و هر وقت حاجتی داشته باشیم روی آن سجاده دعا میکنیم • چون اود ریگی از ایستگا مهای وسط راه پیاده میشد از اطاق مجاور مادرش رانزد ما آورد و ماد رو خانم م را با و معرفی کرد وقتی مادرش فهمید که ما از بیت حضرت عباس افندی می آئیم دست در آغوش خانمها انداخت و سرو صورت آنان را غرق بوسه کرد • و چون قطار در ایستگاه توقف نمود این ماد رو پسرمانند کسانیکه از خانواده خود جدا میشوند با اشک چشم خدا حافظی کرده پیاده شدند •

### حرکت از شام و ورود ببغداد

روز جمعه ۳ اسفند ماه ۱۳۱۹ از شام حرکت کرده

شنبه ۴ ببغداد وارد شدیم و تا روز شنبه دوم فروردین ماه ۱۳۲۰

در مدینه الله بسر بردیم و در ظرف یک هفته باد و ستان الهی

مکرر رحظیره القدس ملاقات حاصل و بشارات ارض اقدس ابلاغ  
 گردید و در آن اوان بتمشای ایوان مدائن و زیارت مقبره سلیمان  
 پاک و مدفن حضرت افنان نیز موقوف گشتیم و بفرموده خاقانی ایوان  
 مدائن را مدار عرت دانستیم :

"هان ایدل عرت بین ازدیده نظرکن هان

ایوان مدائن را آئینه عرت دان "

این رباعی نیز در آنجا بیادمان آمد :

"آن قصر که بر چرخ همیزد پهلوی شاهان جهان بدو نهاد ندیرو"

"دیدیم که برکنگره اش فاخته می بنشست و همی گفت که کوکو کوکو"

حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفا میفرمایند که

در جوار مرقد حضرت افنان باید مشرق الاذکار بنا شود . انشاء الله

اجبال آتیه آن روز فیروز را خواهند دید .

روزیکشنبه سوم فروردین ماه از بغداد باراه آهن

عازم خانقین شدیم در ایستگاه بغداد جمعی از جوهه احباب  
 بمشایعت آمده بودند در گمرک خانقین اشیاء ما را نظر بحالت  
 فوق العاده که آیام حرب بین المللی دوم بود بنهایت دقت  
 تفتیش کردند • چون وارد قصر شیرین شدیم و تشریفات گمرکی  
 بپایان رسید روزد و شب چهارم فروردین ماه ۱۳۲۰ از آنجا  
 حرکت کرده و همان روز بکرمانشاه رسیدیم و قرب یک هفته در آن مدینه  
 از لقاء احباب خوردار بودیم و روزیکشنبه دهم فروردین ماه ۱۳۲۰  
 وارد همدان شدیم و ده روز زیارت دوستان و ابلاغ بشارات  
 ارض اقدس توفیق یافتیم و در ضمن مقبره ابن سینا و مزار استرومرد  
 خای را نیز دیدیم و بجانب قزوین حرکت کردیم •  
 عصر روز شنبه ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۰ در قزوین بودیم  
 و تا یوم پنجشنبه بیست و یکم در آن شهر تاریخی زیارت یاران عزیز  
 الهی و ابلاغ بشارات امری ما، نوس و ما، لوف شدیم و ببازدید مساجد

ومعابد و ابلیه تاریخ موطن حضرت طاهره نیز توفیق یافتیم  
 و روز جمعه ۲۲ فروردین ماه بمدینه منوره طهران وارد شدیم  
 و در جلسات عدیده احباء آلهی رازیارت کردیم و بشارات ارض اقدس  
 و مفاد بیانات مبارک را باستحضار آن عزیزان رساندیم و در تمام  
 جلسات قبل از ابلاغ بیانات مولای عزیز این نکته مهمه را خاطر نشان  
 دوستان میساختیم که آنچه را از لسان مبارک نقل میکنیم مضمون و مفاد  
 فرمایش مولای تواناست نه عین آن و همه آن مطالب در الواح مقدسه  
 و تواقیع مبارکه مندرج است و این تا عمید مبتنی برین بیان حضرت  
 عد البهآء بوده که میفرمایند **قوله الأَحَلِّ** :

" در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده بودید  
 روایتی که سند در دست نباشد اعتماد نشاید زیرا اگر صدق هم باشد  
 باز اسباب پریشانی است **نصوص معموله بهاست و بس**"

انتهی

ازشام وبغداد وکرمانشاه وهمدان وقزوین وطهران

عرائض محتوی شرح این اسفار باستان مقدّس تقدیم شد که

در جواب توابع منیعه صادرودریکی از آن عنایتنامه ها بتاریخ

۱۲ شهرالجمال ۹۸ منجمه چنین میفرماینند :

" فرمودند بنویس از ملاقات وموانست ایشان درجوارپرانوار

مقامات مقدّسه سرورموفورحاصل وشبهه ئی نیست که پس ازین

زیارت واستفاضه واستمداد ازآستان مقدّس جمال ابهی مطاف

ملاّاعلیٰ ومقام اعلیٰ ومرقد حضرت عبدالبهاء بخدماتی اعظم و

اجل موفق ومفتخرخواهندگشت . . "

۱۵

درسال ۱۹۴۴ میلادی موافق باسنه ۱۳۲۳ هجری

ازجمع مراکزامری ایران جشنهائی بمناسبت یکصدمین سال

اظهارامرحضرت اعلیٰ منعقدشد ودرآن سنه مبارکه انجمن شورروحانی

و احتفالات عديده و مجالس كثيرالجمعيه ازياران راستان آسانمان  
و نقاط مجاوره نيز تشكيل شده و واقعاً مجلل و محتشم بود \*

در مرداد ماه همان سال سه نفر از احباب عزيز آلهي

جناب محمد جذباني - جناب اسد الله نادري و جناب مهاجر  
اناركي در شاهرود برتبه رفيعه شهادت نائل شدند و خون پاك  
آمظلومان اثرات معنوي و روحاني خود را بر جاي گذاشت و سبب  
مزيد اشتعال و انجذاب پيروان امر حضرت يزدان در جميع انحاء  
كشور منور ايران گرديد \*

در سال ۱۳۲۵ هجري شمسي مطابق با سنه ۱۹۴۷

ميلادي اداره راديوي ايران مرابري سخنراني در موضوع تعليم و  
تربيت کودکان دعوت نمود و اين خطابه ها هفته ئي يكبار بمدت  
شش ماه امتداد يافت و در ميان نفوس غير بهائي نيز شهرت كامله  
حاصل نمود و نامه هاي تقدير آميز از اشخاص مختلف بمن ميرسييد  
و بعد ها آن سخنرانيها با ضافه چند رساله ديگر با اجازة

وزارت فرهنگ در مجموعه ئی جد اگانه تحت عنوان مقالات تربیتی  
چاپ و منتشر شد و کراراً تجدید طبع یافت .

در سال ۱۹۵۰ میلادی مطابق با سنه ۱۳۲۹ هجری

شمسی بر حسب دستور مبارك در جمع مراکز امری بمناسبت مرور

یکصد سال شمسی از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ احتفالات مخصوص

تشکیل شد و احبّاء عزیز ایران مانند خواهران و برادران روحانی

خود در اقطار جهان بذکر مصائب وازده بر طلعت اعلیٰ و جانبازان

عصر سولی مآلوف بودند و شماره مخصوص اخبار امری و رسائیل

و جزوات تاریخی باین حادثه فاجعه اختصاص یافت و از منہم

مقاله ئی در اخبار امری ایران بهمین مناسبت منتشر شد که بعد ها

بانگلیسی نیز ترجمه و چاپ آن چند بار در هندوستان تجدید شد .

ماه دسامبر سال ۱۹۵۱ میلادی در زندگی روحانی من

تحولی عظیم پدید آورد و تاج افتخاری بر سرم گذارده شد که

زبان از شکرانه آن عاجز است زیرا درین تاریخ تلگراف مبارک  
 زیارت شد که این عهد را بسمت ایادی امرالله منصوب و در همان  
 اوان دو نفر دیگر از یاران عزیز ایران جناب ولی الله ورقا و جناب  
 طراز الله سمندری را نیز باین سمت مفتخر فرموده بودند و بعد که  
 پیامهای تلگرافی و کتبی هیکل مبارک رسید معلوم گردید که  
 از شرق و غرب دنیای بهائی در همان تاریخ دوازده نفر باین  
 مقام منصوب و پس از چهار ماه هشت نفر دیگر بر آن عده اضافه شد  
 که جمعاً بالغ بر یکواحد گردید

در همین سال ۱۹۵۲ دستوری از ساحت اقدس  
 خطاب بیاران ایران صادر شد که برای بنای جدید مقام اعلیٰ  
 اعانه تقدیم نمایند \* محفل روحانی ملی بمساعدت محفل محلی  
 طهران و لجنه های آن در طی سیزده جلسه عموم احباء طهران  
 را از غنی و فقیر دعوت نموده و با آنکه موسم زمستان و سرمای بیسابقه



حکمران و برف سنگینی بر روی زمین بود یاران رحمانی بنهایت وله  
 و سرور از راه های دور و غالباً بدون وسائل ناقله در شبهای تیره  
 و تار بحظیره القدس میآمدند و در تمام جلسات سیزده گانه  
 پس از تلاوت مناجات و پیام منیع مبارک شرحی راجع به عظمت و  
 اهمیت بنای جدید مقام مقدّس اعلی بیان میشد و دوستان عزیز  
 تبرّعات خویش را از نقد و جنس یعنی گوشواره و سینه ریز و انگشتر  
 و ساعت و سایر زینت آلات تقدیم میکردند • این اعانات کریمانه  
 بحدّی کثیر و وفیر بود که پس از چندی تلگراف مبارک رسید که دیگر  
 اعانه جمع آوری نشود و بزازترین فرموده بودند که احبّای ایران  
 در صف اول اعانه دهندگان قرار داشتند و انقدر تبرّع کردند که  
 من تلگراف کردم دیگر بس است •

با حلول سال ۱۹۵۳ و اعلان نقشه ده ساله جهاد -

کبیراکبر وظائف ومسئولیت های ایادی امرالله نیزروپفزونى نهاد  
 وهیکل مبارک ایشانرا بحضور دکنفرانسهای بین القارات که  
 درآفریقا - اروپا - آسیا و آمریکا انعقاد مییافت تشویق ودلالت  
 فرمودند واز همان زمان سفرهای یکساله من نیزآغاز شد \*

روز ۲۶ ژانویه ۱۹۵۳ مقارن ظهر باتفاق ۲۶ نفر از

احباء طهران با هواپیما عازم بغداد شدیم و همان روز ساعت

دوویانزده دقیقه بعدینة الله رسیدیم \* جمعی از احباء

در فرودگاه مارا استقبال کردند وعصر آن روز در حظیرة القدس

زیبای آنمدینه منوره ابتدا امام الرّحمن وسپس مردان جلسہ

ملاقاتی داشتند که ما هم در آن احتفال حضور یافتیم وپیام محبت

دوستان ایران را بایشان ابلاغ کردیم وبعد از ختم جلسہ

بتمشای کتابخانه امری ومحفظه آثار ملی پرداختیم \*

در قاهره محفل عمومی مرکب از رجال و سـ

در حظيرة القدس منعقد شد و ناطقین بزبانهای عربی - فارسی

و انگلیسی بشارات امری را با حجاب بلاغ میکردند که منهم یکی از

آنان بودم • در گلستان جاوید قاهره بزیارت مرقد حضرت

ابوالفضائل و امة الله لواگتسینگر که متصل بیکدیگر است فائز

شدیم و بر سر مزار جناب آقا محمد تقی اصفهانی و جناب گلستانه

نیز مناجاتی تلاوت کردیم و از روح پرفروش آن نفوس مبارکه برای خدمت

بآستان الهی استعانت و استمداد جستیم •

در همین سفر بجامع از هر رفتیم و آن دارالعلم مشهور

اسلامی را از نزدیک دیدیم و بزیارت بقعه مبارکه " رأس الحسین "

که در بهترین ناحیه قاهره واقع است فائز شدیم • این بقعه بسیار

مزیّن و زیبا و در عین حال ساده و بسیط و روحانی و نورانی است

حضرت عبدالبهاء در آیام توقف در قاهره باین مزار تشریف برده

و در بیانات شفاهی ذکر آن را فرموده اند \*

از مصر بسوی کامپالا عاصمۀ کشور یوگاندا که نخستین

کنفرانس بین القارات در آئندینه انعقاد مییافت با هواپیما عزیمت

نمودیم و پس از دوازده ساعت پرواز بفرودگاه انطبه رسیدیم

و از گمرک بکمال سهولت و احترام گذشته بهمراهی چند نفر از

مستقبلین بشهر رفتیم \* مدینه کامپالا بسیار زیبا و بر روی چند تپه

بلحوی بهجت افزا بنا شده و دارای آب و هوای معتدل و درختان

انبوه از هر طرف آن را فرا گرفته و بدون مبالغه غرق گل وریاحین است \*

روز هشتم فوریه ۱۹۵۳ اولین جلسه کنفرانس در زیر

خیمهئی که در وسط حیاط حظیرة القدس افراشته بود شد

با حضور هشتاد نفر از احباب سیاه پوست و جمعی کثیر از یاران ایرانی

آمریکائی - انگلیسی - مصری - هلندی و غیرهم منعقد و قبل از

شروع بالسنة مختلفه دعا و مناجات تلاوت گردید • یکی از باطنین

جدید الایمان سیاه پوست منجمله چنین گفت :

تاکنون مبلغین و مبشرین مذاهب مختلفه بسرزمین

مآمده و سالها بتبلیغ عقائد خود پرداخته اند و لکن هیچکدام

قادر بر رفع اختلافات نژادی و مذهبی و قبیلہ ئی نبوده و موفّق

بتاسیس وحدت بین ماننده اند • ما بتعام روح و قلب و وجود انمان

شهادت میدهم که حضرت بها<sup>۴</sup> اللّٰه رجعت ثانی مسیح است

و در ظلّ امریهائی وحدت اصلی حاصل خواهد شد •

بیانات سن یاری بکر معروف بمرد درخت

که سالیان دراز در قاره<sup>۵</sup> آفریقا بآبادی اراضی بایراشتغال داشته

و هزاران اصله درخت بتشویق و راهنمایی او کاشته شده و اجداد<sup>ش</sup>

ازفاتحین اولیه این سرزمین بشمار میرفته اند راجع بعظمت  
 و جامعیت تعالیم حضرت بهاء الله در قلوب حاضران تاثیر  
 شدید داشت \*

ایادی امرالله خانم دروتی بیکر حفیده خانم  
 بیچر استار و مؤلف کتاب مشهور " کلبه عموتوم " در مجالس  
 ملحقده باشیوه مخصوص بخودشان شنوندگان را در عوالم  
 روحانی سپرداده و قلوب را مجذوب تعالیم الهی میساختند \*

بهمین وتیره سائرایادی و خطبا و ناطقین بر رونق  
 و جلال جلسات میافزودند \*

عده احباب سیاه پوست در کنفرانس روز بروز زیاد تر  
 میشد و بحد متوسط در هر جلسه قرب دوست نفر شرکت داشتند \*

روزیکه احباب برای زیارت شمایل مبارک حضرت اعلی

در خیمه اجتماع گرد آمده بودند از روزهای فراموش نشدنی

و تاریخی کنفرانس کامپالا بشمار میرود \*

تمثال مبارك، بر روی میزی که با پارچه زربفت پوشیده

شده بود قرار داشت و دسته گل‌های رنگارنگ اطراف آن را احاطه

کرده بود \* و در فراز ایادی امرالله<sup>۱</sup> کنار میز ایستاده بودند

و احبباد رسکوتی عمیق و توجه و انجذابی شدید از مقابل شمایل

مبارک میگذشتند و هر کدام بدحوی خضوع و احترام خویش را ظاهر

میساختند \* ایند فیله روحانی مدتی بطول انجامید و از سیمای

حاضرین علائم آرامش درونی و سکون روحی هوید ابود \* درین مقام

بیان طلعت اعلیٰ به دکتر کورمیک انگلیسی در تهریز بیاد آمد

که در جواب سئوال او بانگامی پرمعنی فرموده بودند من شگنی

ندارم که جمیع اروپائیان بزودی بمن ایمان خواهند آورد آنروز

درک این حقیقت برای دکتر مزبور متعسر بوده و حال ما بچشم سَر  
 و دیده عنصری می بینیم که وعده\* مبارک تحقق یافته و آنچه شده  
 هنوز از نتایج سحراست و باید منتظر د میدان صبح دولتش گردید \*

پس از خاتمه کنفرانس بین القارات آفریقا من و چند نفر  
 از حضرات ایادی امرالله و جمعی از احببا قصد اروپا کردیم  
 و در فرودگاه شهر رم عاصمه ایطالیا فرود آمدیم و در آنمدینه بملاقات  
 احبباء آلهی نائل شدیم و اخبار و بیشارات کنفرانس کامپالا را بتفصیل  
 برای یاران مشتاق آنسامان بیان کردیم و در یکی از جلسات مخصوص  
 ایام ها که دوستان عزیز رم جلسه ضیافتی داشتند و خود را  
 برای ایام صیام مهیا میکردند حضور یافتیم و روح وریحان بی پایان  
 حاصل کردیم \*

یکشب خانم دروتی بیکر احبباء رم را در اطاق یکی از  
 هتل ها با فطارد عوت نمود و در آن جلسه جمعی از دوستان ممالک مختلفه  
 نیز حاضر بودند روحانیت و نورانیت آن احتفال و محبت و صمیمیت



حاضران که هرکدام قبل از اقبال بامر مبارک بدین و مذ هبی جداگانه منسوب و حال چون اعضاء يك خاندان گرد هم آمده و ازدید اریکدیگر قرین فرح و سرور موفور گشته اند واقعاً خارج از وصف و بیان بود .

از ایتالیا به سوئیس رفتیم و در ژنو و برن با احبّبا

ملاقات کردیم . در ژنو جلسه ئی با حضور جمعی از احبّبا و چند نفر

مبتدی انعقاد یافت و من در موضوع تأثیر امریهائی در قلوب و ارواح

صحبت کردم که بزبان فرانسه ترجمه میشد در خاتمه جلسه

دانشمندی سوئیسی که نویسنده و ناطق مشهوری بود از تعالیم

بهائی تمجید فراوان نمود و از اینکه شهر ژنو بقدوم حضرت

عبدالبهاء مزین شده اظهار خشنودی کرد .

در یکی از جلسات عمومی احبّباى ژنو چند نفر از

زائرین ارض اقدس نیز شرکت داشتند و یکی از آنان که جوانی

امریکائی بود پیام محبت حضرت ولی امرالله را بحاضران ابلاغ کرد

که مزید بر سرور و روحانیت گردید .

روز پنجم ماه مارس ۱۹۵۳ بر سر مزار امة اللّٰه

المتصاعده مليحه خانم ذبيح كه در محل مهاجرت صعود نمود  
حاضر شدیم و بياد خدمات آن كنيز عزيزا الهی دعا و مناجات كردیم  
و سپس بشهر مونترو برای زیارت تربت یکی دیگر از مهاجرات ثابت  
قدم بنام داگمادال كه بسیار مورد مرحمت و عطف مولاى توانا  
قرار داشته و پس از صعود ایشان هیکل انور میس ترو صبيه\* ایادی  
امر اللّٰه مسژكورین ترور برای شرکت در مراسم تدفین بنمایندگی  
خودشان بسوئیس فرستاده اند عزیمت نمودیم و روز اول عید نوروز،  
بآن محل رسیدیم و بکمال تضرع و ابتهال بر مزار آنخانم منجذبه كه  
در قلعه كوه مونترو واقع شده پس از تلاوت دعا و مناجات دو عدد  
گلدان نقره بیادگار گذاردیم \*

درین عاصمه کشور سوئیس بزیارت دوستان عزیز

آنسانان فائز شدیم و بشارت امریه را باستحضارشان رساندیم

و از آنجا بهلند توجه کردیم و در آمستردام ولا هم و مراکز امری دیگر

مکرر بملاقات احبباً موفق گشتیم و در چند جلسه با متحریان حقیقت مذاکرات تبلیغی داشتیم و در احوال و فرصت بگردش و تماشای اماکن تاریخی و موزه ها و کلیساها و بناهای مشهور نیز پرداختیم و اواخر ماه مارس ۱۹۵۳ بمسافرتهاى خود در قاره اروپا خاتمه داده -  
 بتهيئهٔ مقدمات سفر بآمریکای شمالی مشغول شدیم .

## ۱۶

روز دوم آوریل ۱۹۵۳ از اروپا بآمریکای شمالی عزیمت کردیم و پس از چند ساعت پرواز به بندر مشهور نیویورک رسیدیم در فرودگاه جمعی از احبباً آلهی انتظار ورود ما را داشتند و با ماشینهای سواری خود ما را بشهر بردند . در نیویورک وانگلود و نیوجرزی با دوستان آلهی ملاقات و در نیویورک که از لسان حضرت عبدالبهاء بمدینهٔ میثاق تسعیه یافته چند روز توقف نمودیم و چون هنوز بتشکیل دو مین کنفرانس بین القارات در شیکاگو وقت و فرصت کافی موجود بود من و یکی دو نفر از دوستان با ایالت اوهایو

رفتیم و در شهر آکرون از بلاد صناعی امریکا بدیدار احببانا نائل شدیم  
 و با جمعی از متحرّیان حقیقت نیز ملاقات کردیم و از آنجا به کلیولند  
 که بقدم حضرت عبدالبهاء مشرف شده توجه نموده با چند نفر  
 از معرّین احببا که بلقائ مبارک مولی الوری فائزگشته و جمعی دیگر  
 از یاران آنسانان ملاقات و دوباره به نیویورک معاودت کردیم  
 و بتماشای مجسمه معروف به آزادی که واقعاً از عجایب هنری است  
 رفتیم .

سازنده این مجسمه فردریک آگوست بارتولد ی

هنرمند نامی او اواخر قرن نوزدهم میلادی است که اصلاً ایتالیائی  
 بوده ولی در فرانسه متولد شده و در آن مملکت میزیسته است .  
 ارزش بنای این مجسمه عظیم دو بیست و پنج هزار دلار که در سنین  
 ۱۸۸۴ مبلغ گزافی بشمار میرفته برآورد شده و اتمام آن دو سال  
 بطول انجامیده و یکصد و بیست تن آهن و هشت تن مس و هفتاد  
 واگن برای حمل مصالح و سه ماه جهت سوار کردن قطعات مجسمه

لازم بوده است در ۱۷ جون ۱۸۸۵ این مجسمه به نیویورک حمل شده و چند کشتی آنرا همراهی نموده و چند تیرتوپ نیز شلیک شده و شش ماه بعد هفتاد و پنج کارگر از سیصد هزار میخ پرچین برای اتصال یکصد قسمت مجسمه به پایه های آن استفاده نمود و بالاخره در اواسط اکتبر ۱۸۸۵ مشعل آزادی در بالای آن قرار گرفته و کلولند رئیس جمهور آمریکا در ۲۸ اکتبر ۱۸۸۶ ضمن پرده برداری از مجسمه گفته این مجسمه نشانهٔ علاقه و احترام ملت فرانسه بآمریکاست \* بارتولدی مفتخر بدیافت نشان لژیون دونور گردیده و در پنجم اکتبر ۱۹۰۴ در پاریس وفات یافته است \*

از نیویورک به شیکاگو برای حضور در وین کنفرانس بین القارات رفتیم و در آن موتمنعظیم تاریخی که در یکی از طالارها معزوف آنمدینه منعقد بود حضور یافتیم \* درین کنفرانس قسرب سه هزار نفر شرکت داشتند و امة البهائم روحیه خام نماینده هیکل مبارک بودند \* بعد از تلاوت ادعیه و پیام مولای عزیز

نخستین جلسه آغاز شد و مشاورات حصر در نقشهٔ ده ساله بود. نتایج حاصله از آن کنفرانس بتفصیل در اوراق اخبار و مجموعه "عالم بهائی" اندراج یافته و بیان یکایک آنها از حوصلهٔ خاطرات شخصی خارج است. همین قدر باختصار مرقوم میشود که ناطقین قسمت اعظم خطابه خود را با اجرای امر اصیل مهاجرت اختصاص داده بودند و روزی که طبق برنامه قرار بود داوطلبان مهاجرت خود را معرفی نمایند یکصد و بیست و هشت نفر که بعد برین عده نفوسی دیگر نیز افزوده شد در صحنه حاضر شدند و هر کدام در بلندگو نام خود و محل هجرت را اعلان میکردند. حالت عجیبی بحضار دست داده بود که برخی از شدت شوق میگریستند.

روزیکه امة البهائیه روحیه خانم و حضرات ایادی امرالله و احبباء جمال ابهی برای افتتاح رسمی امّ المعابد غرب در مشرق الاذکار اجتماع نموده بودند بر راستی فراموش نشدنی است متجاوز از چهار هزار نفر در آن حلقه نورانی حضور داشتند

وچون طالا رمعبد گنجایش این جمعیت راند داشت مراسم افتتاح -  
 درسه نوبت برپاگشت \* روزاول مخصوص احباب بود وروزدوم نفوس  
 غیریهائی نیزحاضرشدند وآن جلسه بابرنامه ذیل برگذارشد :

۱- سرود روحانی

۲- پیام مبارک حضرت ولی امرالله

۳- چندآیه ازتوراة

۴- چندآیه ازانجیل

۵- چندآیه ازقرآن

۶- سرود روحانی

۷- قسمتی ازبیانات حضرت اعلیٰ بعربی

۸- ترجمه قسمتی ازسوره یوسف (احسن القصص) بانگلیسی

۹- قسمتی ازآثارقلم اعلیٰ بفارسی

۱۰- قسمتی ازآیات مقدسه بانگلیسی

۱۱- ترجمه قسمتی ازلوح ابن ذئب بانگلیسی

۱۲- مناجات بانگلیسی

۱۳- مناجات بفارسی

۱۴- سرود روحانی

سومین جلسه کنفرانس که باردگر مخصوص احبّابا  
 در مشرق الاذکار برگزار شد مانند دوجلسه گذشته قرین شکوه  
 وجلال وروحانیت بود . امه البهآء در مدخل معبد ایستاده  
 افراد احبّار ابا عطر متبرک معطر میکردند وبعد از آنکه همه احبّابا  
 در محلهای خود جالس شدند حرم مبارک تمثال مقدّس جمال ابهی  
 وطلعت اعلی را بر روی میز گذاردند و احبّابا آرامش و سکوت عمیق  
 از مقابل شمایل میگذشتند . تلاوت " رشح عماء " وادعیه مختلفه  
 نیز جزء برنامه بود که بنهایت اتقان و انتظام پایان رسید و همین  
 برنامه نظریکثرت عدّه احبّابا و محدودیت جادرسه نوبت اجراگشت  
 وصف عظمت وجلال آن احتفالات از اقتدار نویسنده<sup>۶</sup> این سطور  
 خارج است باید بود و دید والا بقول شاعر:



" توپوسف گفتی و وصفش شنیدی شلیدن کی بود مانند دیدن "

پس از خاتمه کنفرانس تلگراف مبارک خطاب

بحضرات ایادی امرالله زیارت شد مضمون آنکه در فاصله بین

کنفرانس امریکا و موتمرات اروپا که در ماه جولای ۱۹۵۳ انعقاد

خواهد یافت ایادی ایرانی در ایالات متحده آمریکا شمالی

و کشورهای کانادا بسیر و حرکت پردازند و لهذا هر کدام بشطری توجه

نمودند و من بر حسب توصیه محفل ملی آمریکا عازم کانادا شدم و در مراکز

امری وینی پیگ - ساسگاتون - اد مونتون - وانکوور - ویکتوریا

کالگاری - ریجاینا - هامیلتون - لندن کانادا

سنت کاترین - تورانتو - اوتاوا - بل ول - کینگ

استون - مونتریال - سنت لاورد - ورن - وست مونتیا

مدرسه تابستانه بولاک - مونکتون - شارلوت تاون

در جزیره پرنس ادوارد آیلند - هالیفاکس - سنت جون

بملاقات احبابنا اهل گشتم و در بسیاری از جلسات با طالبان حقیقت

نیز بعد از اکران تبلیغی پرداختم و چند بار در رادیو راجع با مرمبارك صحبت داشتم و با ارباب جرائد و دانشمندان و وزرای تعلیم و تربیت ملاقات و اصول معارف بهائی را تشریح و توضیح کردم که خلاصه این مذاکرات در بسیاری از جرائد درج و منتشر گشت \*

سفرکانادا اچهل و هشت روز ادامه داشت و مخاطرات

شیرینی از آن سفر در ذهن من باقی مانده که درین مقام بچند فقره اشاره میشود :

خاطره اول - وقتی از شهر هامیلتون به سنت کاترین میرفتیم

درین راه بشهر نیوگارفال که در کنار آبشار معروف نیوگارا قرار دارد و سرحد بین ایالات متحده آمریکا و کانادا است رسیدیم \* در آن شهر بهائی وجود نداشت و یکی از همراهان ما که خانمی بسیار مؤمن و مخلص بود توضیح نمود که مادرین محل بهائی ندارند اگر شما میخواهید از آبشار دیدن کنید بمانیم و الاً براه ادامه دهیم من میل وافر خود را بتمشای آن شاهکار طبیعت اظهار داشتم

ولهذا با تشریفاتى كه همه ميدانند يعنى خريد بليط و پوشيدن لباس چرمى و چكمه هاى مخصوص كه از ترشحات آب محفوظ باشند و زدن عيـنك سياه بدرون دره كه آب سه رود خانه با صلابت و مهابت<sup>بت</sup> و شدتى غير قابل وصف بآن فرو ميريزد سرازير شديم و در جاى گاه مخصوص سياهان قرار گرفتيم • در اين حين همان خانم پيشنهـاد كرد كه لوح مبارك احمد راد ر قلبمان تلاوت كنيم زيرا صد اى ريزش آب از فراز فرود مانع از شنيدن بود حكمت تلاوت لوح را هم چنين بيان نمود كه : اولاً - شايد تا حال كسى درين مكان لوح احمد نخوانده باشد و ما اين اولويت را حائز ميشويم • ثانياً - نيت كنيم كه محفل روحانى درين شهر تا ۴۰ سيـس شود • خلاصه بعد از آنكه لوح راد ر قلب تلاوت كرديم از يائين به بالا آمديم و پس از تحويل لباسها برستورانى كه مشرف بر آبشار بود براى صرف چاى و قهوه رفتيم باز آن خانم عزيز از ما پرسيد كه آيا وقتى شما بتماشاى آبشار مشغول بوديد از بيانات مباركه مطلبى بخاطرتان نرسيد و چون جواب نفى

شاهد گفت من مصداق این آیات مقدّسه را که در لوح ابن ذئب نازل شده در نظرم مجسّم دیدم :

" .. در ایام توقّف در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت

سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست میداد

احساس میشد از جهت اعلاى رأس چیزی بر صد رمیرخت بمثابه

رود خانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد .."

آنخام ترجمه انگلیسی بیان مبارک را از بر تلاوت کرد . من از

احاطه او با آثار مبارکه وحدّت ذهن و لطافت ذوقش حیرت کردم .

چند سال بعد روزی که در مسافر خانه مقام اعلیٰ در انتظار ورود زائرین

بودیم خانمی از تاکسی پیاده شد که همان همسفر کانادائی ما بود

مرافوری شناخت و گفت یادتان هست در عمق درّه آبشار بیاگارا

به نیت تأسیس محفل در آن محل لوح احمد خواندیم ؟ حال در آن

شهرده نفریهای داریم و محفل هم تشکیل شده است .

خاطره دوم - در مونت ریال کانادا به بیت جناب مستر

مکسول که حضرت عبد البهاء آن را بقدم مبارکشان مزین فرموده  
 و حال زیارتگاه یاران الهی است مشرف شدیم و سپس برســـــ  
 تربت جناب مکسول والد حرم مبارک که تازه بملکوت ابهی عـــــروج  
 نموده بودند مناجات تلاوت کردیم \*

من با ایشان در ارض اقدس بسال ۱۹۳۹ برای  
 چند دقیقه ملاقات کرده بودم و سیمای نورانی ایشان همواره در-  
 نظرم مجسم بوده و هست \*

خاطره سوم - در شهروینی پگ مرا بکلیسائی دعوت کردند  
 که راجع بامربارک صحبت کنم \* صبح یکشنبه باتفاق دو نفر از احباب  
 وارد طالار کلیسا شدیم ، حاضران همه جوان بودند وقتی کشیش  
 ما را در صف اول پهلوی خود نشاندید برنامه شروع گردید و نفر  
 از بازیگران کمدی امریکا در محراب کلیسا مشغول هنرنمایی و خنداندن  
 مردم بودند از کشیش پرسیدم چرا در نمازخانه اجازه این حرکات  
 داده شده گفت برای جلب جوانان بکلیسا چاره جز این نیست و

شما هم باید با نقل قصص و حکایات مضحك شنوندگان خود را سرگرم کنید گفتم من امروز بخصوص خیلی جدی و بدون طنز و مزاح صحبت خواهم کرد • کشیش گفت پس دیگر من مسئول عواقب آن نخواهم بود •

وقتی نوبت بمن رسید قرب جهل دقیقه راجع بتاریخ امر و تعالیم بهائی صحبت شد و همگی بنهایت دقت گوش میدادند و در پایان خطابه با کف زدن ممتد امتنان خویش را ظاهر ساختند • کشیش حیرت زده باین اوضاع می نگریست و بمن گفت این اولین بار است که جوانان در کلیسای من بمطالب جدی باین دقت گوش داده اند •

خاطره چهارم - در نزدیکی وینی پگ ناحیه مخصوصی برای سکونت سرخ پوستان موجود است که در آن زمان فقط يك عائله بهائی در آن محل اقامت داشت • من و یکنفر دیگر از احباب برای ملاقات آن خانواده براه افتادیم و پس از چند ساعت راه پیمائی با ماشینی

وقایق و پیاده بمقصد رسیدیم مردی میانه سال باستقبال ما آمده بود و ما را بکلبهٔ خویش دعوت نمود روی زمین بستری گسترده و دختر بیمار صاحبخانه در آن آرمیده بود • از ماتقاضای تـلاوت لوح شفا کرد و بلافاصله پنجرهٔ کلبه را گشود و گفت حیفا است کلمات خدا فقط در کلبهٔ ما بموج آید بگذارید ازین منفذ بخارج برود و بخانه های دیگر نیز نفوذ کند تا در آینده بر مؤمنین یا مرمبارك در ناحیه ما بیفزاید • لوح شفا را بنهایت ابتهال تلاوت کردیم و شفای بیمار را از ساحت قدس حضرت پروردگار رجا و مسئلت نمودیم •

خاطرهٔ پنجم - روز سی ام جون ۱۹۵۳ ساعت ۹ صبح

در شهرها میلتنون برای ملاقات یکی از اماة الرحمن که بعد از وضع حمل در بیمارستان مسلولین بستری شده بود رفتیم • روی میز اطاقش چند جلد کتاب از الواح و آثار وادعیه و مناجات دیده میشد وقتی مرا معرفی کردند مسرور شد و سئوالاتی داشت که جوابش را از من میخواست یکی از سئوالا تش حکمت عدد ۹۵ بود گفتم حضرت

عبدالبهاء در لوحی میفرمایند که عد د کلمهء باب بحساب اجد  
 که در شرق داریم پنج است و واحد اول هم چنانکه میدانید  
 نوزده است و چون ۱۹ را در ۵ ضرب کنیم ۹۵ میشود •

سؤال دیگری نیز داشت که جوابش داده شد • با خود گفتم  
 که آنخام جوان با آنکه درستربیماری افتاده و طفل هشت  
 ماهه اش را از او جدا کرده اند مدام در فکر اكمال اطلاعات امری  
 خویش است و میخواهد بکنه مطالب پی برد و در دل هزاران آفرین  
 بر چنین همت و ذوق و فعالیت خواندم • پس از چند سال همین  
 خانم جزء زائرین بارض اقدس آمد و مرا شناخت و بیاد آنروز ملاقات  
 کوتاه ما افتاد و بمن مژده داد که فرزندش امروز جوان برومندی است  
 و بهائی بسیار فعال و مخلص و مؤمن است •

## ۱۷

از کانادا دوباره با آمریکا برگشتم و روز ۱۴ جولای ۱۹۵۳

از بند نیویورک بقصد حضور در کنفرانس استکهلم بهلند پرواز کردم



ویس از توقف کوتاه در آن کشور و ملاقات احبا در چند مرکز امری بجانب  
 سوئد عزیمت نموده بشهر استکهلم عاصمه سوئد وارد شد  
 وبه همکاران محترم خود پیوستم • کنفرانس مجلل استکهلم سومین  
 حلقه از سلسله مؤتمرات بین القارات بود و در یکی از بهترین  
 طالارهای آن شهر زیبا متجاوز از چهارصد نفر از بیست وهشت  
 مملکت که به ۲۵ زبان تکلم مینمودند اجتماع کرده بودند • این  
 کنفرانس نورانی و روحانی صبح روز ۲۲ جولای پس از تلاوت ادعیه  
 بالسنه مختلفه رسماً افتتاح شد • ایادی امرالله جناب دکتر  
 جیاگری نماینده هیکل مبارک پیام مولای عزیز اقرائت و راجع  
 باهمیت نقشه دهساله ولزوم قیام عاشقانه احبا مطالبی بیان  
 فرمودند • بجز جناب جیاگری سیزده نفر از حضرات ایادی امرالله  
 در کنفرانس شرکت داشتند وعصر همان روز احباب زیارت شمایل  
 طلعت اعلیٰ فائز شدند • تمثال مبارک در وسط صحنه روی میزی  
 قرار داشت که با پارچه ابریشمی و گل‌های رنگارنگ پوشیده بود •

وقتی طالارتاریک و صحنه روشن شد و پرده بکنار رفت و ایسادی  
 امرالله جناب دکتر جی‌اگری روپوش ظریف را از روی شمایل مقدّس  
 برگرفتند تمام حضّار که عددشان در آن حین بالغ بر سیصد و هشتاد  
 نفر بود بپا خاستند و ساکت و آرام برجای خود ایستادند • ابتدا  
 جناب جی‌اگری در مقابل شمایل مبارک خضوع و احترام خویش را بجای  
 آوردند و بعد یکی از حضرات افنان لوح مبارک احمد را تلاوت کردند  
 و سپس حاضران در آن حفله در کمال نظم و ترتیب بزیارت تمثال  
 بیمثال فائز گشتند • این دفیله روحانی قرب دو ساعت و نیم امتداد  
 یافت و درین مدّت نغمات موسیقی کلاسیک در ترمم بود •  
 وقتی میرزا سعید خان وزیر خارجه ایران در نامه خود  
 بسفیر دولت علیه در استانبول اطمینان میداد که :  
 " الحمد لله ریشه آنها بتوجّهات خاطر هما یون سرکار اعلیٰ حضرت  
 توپشوکت شاهنشاه جم‌جاه دین‌پناه ارواحنا فداه کنده شد "   
 آیا هرگز خاطرش خطور میکرد که روزی آنهم باین زودی فرا خواهد

رسید که نمایندگان بیست و هشت مملکت در شمال اروپا خاضعاً  
 خاشعاً از مقابل شمایل مظلوم عالم و موعود ملل و امم بگذرند  
 و سرتعظیم فرود آورند ؟

در استکهلم علاوه بر جلسات احبباً احتفالات مجللی

نیز برای طالبان حقیقت و نفوس غیربھائی انعقاد یافت که اثرات  
 کلیه داشت و سبب انتباه بسیاری از مستمعین گردید .

روزیکه برای خرید زمین مشرق الاذکار سوئد و آلمان در کنفرانس

اعانه جمع آوری میشد شور و انجذاب و کرم و سخای احباب واقعاً  
 تماشائی بود و هر کس هر چه داشت تقدیم میکرد و روی میزاعانه  
 زینت آلات زنانه و ساعت‌های مردانه و دوربین‌عکاسی و حلقه‌های  
 نامزدی و مانند آن نیز دیده میشد . چون منظور نگارنده این  
 سطور فقط بیان خاطرات شخصی است نه تفصیل وقایع تاریخی  
 درین مقام بهمین مقدار اختصار میشود .

در پایان کنفرانس تلگرافی از ساحت قدس مولای

مالعیان خطاب بایادی ایرانی زیارت شد که تا زمان تشکیل  
 مومئرمهد وستان در مراکز امری اروپا بتشویق احبّاپرد از سد •  
 ولهذ امریک از حضرات ایادی امرالله بسمتی توجّه نمودند و من  
 فازم کشور آلمان شدم و در بلاد مهمّه آن مملکت مانند هامبورگ -  
 ویسیادن - ایپنیگن - فرانکفورت - کارلسروهه - فرایبورگ - و  
 اشتوتگارت بزیارت دوستان نائل گشتم و در مد رسه تابستانه  
 اسلینگن چند روز از محضریان که از نقاط مختلفه آلمان آمده بودند  
 حظّ فراوان بردم •

در اشتوتگارت حرم مرحوم کونسول شوارتز که چندی  
 میزبان حضرت عبدالبهّا\* بوده خاطرهای گرانبهای خود را از روزگار  
 پرافتخار تشرف بحضور حضرت مولی الوری و بعد از صعود باستان  
 مبارک حضرت ولی امرالله برای حاضران بیان مینمود که مایه  
 سرور و حبور و جذبه و شور موفور بود •

چنانکه همه شنیده و میدانید دختری ایرانی که

والدینش از مهاجرین نازنین بوده و هستند در شهر اشتوتگارت  
 بتحصیل اشتغال داشته و روزی هنگام پیاده شدن از تراموا  
 بدبختانه هرد وپایش زیر چرخ رفت موپای چپ از ساق شکسته و پنبه  
 پای راست تماماً له شده است • در بیمارستان که ایادی امرالله  
 جناب دکتر مولشلگل و خانمشان نیز حضور داشته اند رومی جراحان  
 بر آن قرار گرفته که پنبه پاقطع شود ولی خانم و آقای مولشلگل  
 آنان را بشدت ازین عمل معانعت مینمایند و اصرار در معالجه میکنند  
 جراحان بالمآل میگویند که برفرض محال اگر کسی حاضر شود پای  
 بیمار را ببدن خود اتصال دهد و از خون خویش انساج و الیاف لهیده  
 را تغذیه نماید احتمال بهبودی خواهد بود • خانم مولشلگل  
 در مقابل دیدگان حیرت زده آنان آمادگی خود را برای این عمل بیان  
 میکند و بدین ترتیب پای بیمار چهارده روز ببدن آن خانم فداکار  
 وصل میشود و این درد جانگداز را بکمال حلم و متانت تحمل مینماید و  
 حیات خود را برای نجات یکی از هموعان خویش بمهلکه میافکند

و بر اثر چنین جانفشانی که يك خانم آلمانی برای دختری ایرانی می‌نماید پا از خطر میرهد • من خودم به عیادت دخترکه دیگر پایش آزاد شده بود به بیمارستان رفتم و این قصه پرغصه را از خود او شنیدم و در همان اوان بملاقات آن خانم عزیز و مهربان نیز شتافتم و آنچه را شنیده بودم برای العین دیدم و مجذوب و مسحور خلوص و انقطاع آن بهائی حقیقی گردیدم • چند سال بعد از حسن اتفاق در یکی از بلاد آلمان میهمان آن دخترکه دیگر خانمی تحصیل کرده و خانه دار بود شدم و معلوم شد که فقط يك انگشت او از بین رفته و یا الحمد لله صحیح و سالم برجای مانده است •

روز ۲۳ اوت ۱۹۵۳ از آلمان به فرانسه عزیمت کردم

و در مراکز امری آنکشور پنهانور مانند پاریس - لیون - بندرمارسی و غیره بزیارت دوستان عزیز مفتخرو نائل شدم و پنجم سپتمبر بسوی اسپانیا حرکت کردم و در مادرید و بندر بارسلون اخبار ملاقات نموده به کشور پرتغال رفتم و در لیسبون و بندر ریورتو از دیدار یاران آلهی

بهره مند شده دوباره بفرانسه برگشتم و از آنجا به ایتالیا پرواز کرده و پس از توقف چند ساعت در عاصمه آن مملکت به قاهره عزیمت نمودم • در قاهره جلسات عدیده منعقد شد و روز ۴ سپتمبر به رمله اسکندریه رفتم و پس از ملاقات با اعضا<sup>۱</sup> محفل روحانی و لجنه<sup>۲</sup> ملی جوانان دوباره بقاهره رفتم • در جلسه محفل ملی راجع بلقشه ده ساله مذاکره و مشورت شد و یوم ۸ سپتمبر به پورت سعید و ۲۹ به اسمعیلیه رفته و پس از ملاقات با یاران منجذب و مشتعل آن دو مرکز امری بقاهره مراجعت و روزینجم اکتبر ۱۹۵۳ به هند وستان عزیمت نمودم •

## ۱۸

کنفرانس عظیم و مجلل هندوستان در عاصمه<sup>۱</sup> آنکشور پنهان و ریکمال شکوه و جلال تشکیل شد و روز اول درین موتمن<sup>۲</sup> تاریخ سیصد و بیست و پنج نفر از بیست و هفت کشور حاضر بودند و متدرجاً عدد حاضران رو بفرزونی نهاد و به پانصد و سیزده نفر

ازسی ویک کشور بالغ گردید • نتایج عملی که بدین کنفرانس تاریخی  
 مترتب شد علاوه بر روحانیت و انجذاب که از تلاوت پیام‌های  
 مبارک حصول یافت و القاء خطابه‌های مهیج که روح و روان حاضران  
 را با هتزاز می‌آورد بشرح ذیل بود :

هفتاد و نه نفر برای مهاجرت بنقاطیکه در نقشه دهساله  
 جهاد کبیرا کبر مرقوم حاضر شدند که بیست و پنج نفر فوری بمقصد  
 حرکت کردند •

مبلغ چهل و هفت هزار و چهارصد و شصت و سه دلا برای خرید  
 زمین مشرق الاذکار درد هلی نو و بغداد و سیدنی جمع آوری و ده  
 هزار دولا ر برای مخارج مهاجرین تقبیل گردید و دو نفر از احباب  
 مصارف دو نفر مهاجر را بعدت دهسال عهده دار شدند • مبالغی  
 هم برای مدرسه پنجگینی جمع آوری گشت •

اینها شمه‌ئی از نتایج صوری آن کنفرانس بود  
 و اما اثرات معنوی و روحانی آن موتمرتاریخی خارج از وصف و بیان



این ناتوان است •

حشرو آمیزش نفوس مختلفه بالبسه والسنة متنوعه واجتماع  
 نمایندگان ملل واقوام متباینه دریک خیمه ومحبت والفت  
 عديم النظير آنان بایکدیگر که کل چون براد روخواهر بلکه بمراتب  
 مهربانتر باهم رفتار میکردند نمونه ئی از وحدت نوع بشر بود •  
 ونفوذ وتاثير بينظير تعاليم حضرت بها<sup>۱</sup> الله را مجسم ومصور مینمود •  
 قلم شکسته من از شرح روحانیت ونورانیت جلسه ئی که  
 احببشما میل مقدس طلعت اعلی راز یارت میکردند واقعاً عاجز است  
 وقتی یاران راستان آمریکائی - افریقائی - استرالیائی - اروپائی  
 وآسیائی بکمال خضوع از مقابل شمایل مبارک میگذشتند ، این  
 منظره هر ناظری را بی اختیار متاثر میساخت و بحوالم ملکوتی  
 متوجه مینمود و در عین حال لسان کَل را بشکرانه میگذراند که  
 الحمد لله پس از گذشت یکقرن از ظهور ربّ اعلی حضرت نقطه اولی  
 هزاران نفر در شرق وغرب عالم بحبودیت آستانش مفتخرند وبزیارت

نعمثال بیمثالش فخر و مباحات می نمایند \*

در رساله " دلائل سبعة " طلعت اعلیٰ از

احتجاج منکرین و غفلت معرضین چنین شکوه میفرمایند :

قوله عَزَّيْنَا نُهْ :

" .. حال نظر کن اون لقا الله راکه کل از برای آن خلق شده اند

حظ اون لقا را جبل ماکو بر میدارد و حال آنکه کل او را میخوانند و از او

محتجب و کل از برای او عاملند و از او محجوب ... " انتهى

اما حال صد ها نفر از دلدادگان امرنا زینش دید مرا

بزیارت تصویر منیرش روشن و ساحت دل را از مشاهده <sup>پیش</sup> روی دلجو

رشك گلزار و گلشن میکنند فَسُبْحَانَ رَبَّنَا أَعْلَىٰ وَسُبْحَانَ رَبَّنَا

الْبَهِيِّ الْاَبْهِيِّ \*

علاوه بر جلسات کنفرانس که مخصوص احباب بود

مجالس متحد عمومی برای نفوس غیر بهائی نیز بشرح ذیل

ملحق گردید :

جلسه کنفرانس مطبوعاتی در عالیترین هتـل

د هلی نـو •

دو جلسه مجلّ و محتشم تبلیغی یکی در طـالار

شهرداری و دیگری در زیرخیمه‌ئی که جلسات کنفرانس در آن برپا

بـود •

در ضیافتی که در هتل امپریال " داده شد جمعی کثیر از

محترمین واجله معارف شهر منجمله سفرا ووزرا<sup>۱</sup> خارجـه

و روسای دوائر حکومت و اشراف واعیان و مدیران جرائد و امثال

ایشان حاضر بودند •

نمایندگان مجامع مختلفه امری بارئیس جمهـوری

و معاونشان و رئیس الوزرا<sup>۲</sup> هندوستان ملاقات نموده و مواجه با

محبت و حسن پذیرائی و ملاطفت کامله شدند و چون درین دیدارها

حضرات ایادی امرالله نیز شرکت داشتند منهم حاضر و ناظر

عظمت و جلال امر مبارک درین احتفالات مجلّه بودم و زبـان

بشکرانه میگذرد که درین اقطار شاسعه صیت امرالله منتشر است

و نام مقدّس حضرت بهاءالله مشتهر •

آخرین جلسه کنفرانس در لیلۀ پانزدهم اکتبر ۱۹۵۳

پس از ۹ روز فیروز با صفحه صوت مبارک حضرت عبدالبهاء و صدای

امه الله المنجذبه میس مارتاروت در میان احساسات رقیقه

و تأثرات عمیقۀ شرکت کنندگان پایان پذیرفت •

در روزهای آخر کنفرانس تلگراف مبارک زیارت شد که

خط سیرایادی امرالله رابعد از خاتمه مؤتمرد هلی مشخص و برای

من قاره استرالیا و جزیره نیوزیلند را معین فرموده بودند و لهذا

بمنظور تمهید مقدمات سفرازد هلی به بند ربعی رفتیم و بملاقات

احباء در چند جلسه نائل شدم و روز ۲۴ اکتبر در یکی از طالارهای

بزرگ آمدینه که جمعی از متحرّیان حقیقت و گروهی از اربابان

حضرت احدیّت حاضر بودند خطابه ثی در اثبات حقانیت امر

اعظم القا کردم که خوشبختانه مورد توجه کامل شنوندگان قرار گرفت •

روز ۲۵ اکتبر ۱۹۵۳ کشتی اقیانوس پیمای انگلیسی

از بند ربعی لنگر گرفت و در میان امواج خروشان محیط هند

بسوی قاره\* استرالیا روانه گشت و در آن سفینه ازده نفرهائی

هشت نفر از یاران عزیز استرالیا بودند \*

صبح ۲۶ اکتبر ماده نفر جلسه ئی تشکیل دادیم و هیئتی مرکب

از سه نفر برای ترتیب محافل دعای صبحگاهی و انعقاد جلسات

تبلیغی و توزیع رسائل امری انتخاب کردیم \*

بهتت اعضا\* این هیئت بااذن ناخدای کشتی سه جلسه

تحرّی حقیقت در طالاجتماعات هر سه روز یکبار د اثر شد و در هر

جلسه متجاوز از پنجاه نفر حاضر میشدند و بعد از ختم جلسه جزوات

و رسائل امری بین حاضرین توزیع میگشت \* روز ۲۸ اکتبر کشتی ما

در بند رکولومبو عاصمه سیلان برای چند ساعت توقف کرد \*

مسافرین برای تماشای شهر خارج شدند و مابحظیره القدس

آنعدینه برای ملاقات دوستان بهائی رفتیم و روز اول نومبر که

از سواحل جزائر کوکاس میگذشتیم برای موفقیت یگانه مهاجران جزایر  
 دعا کردیم و پنجم نومبر ۱۹۵۳ بعد از یازده روز که بر روی آب شناور  
 بودیم و طعم سردی و گرمی مناطق مختلفه را چشیدیم و هنگام عبور  
 از خط استوا در جشنهای تقلیدی که از قدیم الایام در احویان مرور  
 از نیمکره شمالی و د خول به نیمکره جنوبی معمول بوده شرکت  
 ورزیدیم پابخشکی نهادیم و در بندرفری مانند از بلاد استرالیای  
 غربی پیاده شدیم \* چند نفر از احباب استقبال ما آمده بودند که  
 مخبر روزنامه " وست استرالیان " نیز با آنان بود و سئوالاتی  
 راجع با مرمبارک نمود که فردای آن روز در روزنامه انتشار یافت \*  
 از فری مانند به بندر پرت عزیمت نمودیم و در -  
 حظیره القدس آنمدینه بزیارت دوستان آلهی که از بیست نفر  
 متجاوز بودند فائز شدیم و ششم ماه نومبر ۱۹۵۳ به شهر آلبانی  
 رفتیم و ملاقات دوستان مشتعل و منجذب آنسامان نائل گشتیم  
 و چون قبل از ورود مان با محل در یکی از جزائر دیومیّه مقاله ئی راجع

بامبارك ومقصود از مسافرت ما با استرالیا انتشار یافته و تاریخ  
 انعقاد جلسه تبلیغی نیز اعلان شده بود آن احتفال واقعاً  
 باشکوه و جلال تام برگذار شد و تعالیم مبارکه چنان در شنوندگان  
 موثر بود که یکی از مبتدیان بدوست خود در بند ریپرت تلگراف  
 کرد که از حضور در جلسات بهائی غفلت نورزد \*

هفتم نومبر دوباره به بند ریپرت برگشتیم و روز هشتم  
 در مجلسی مرکب از بهائی و غیر بهائی صحبت داشتیم و یوم نهم  
 به شهر ادلید رفتیم و همان شب ورود در مجلس عمومی بشارات  
 امریه را باستحضار یاران حضرت یزدان رساندیم \*

از روز دهم نومبر ملاقات یاران آلهی در نواحی مدینه

ادلید از قبیل : برنشاید - مونت بارکر - بیرث - لینیداک  
 اولی - پرت لینکن - پین هام - کلر - کاپوندا و بود ویل  
 آغاز شد \* در تمام این مراکز دوستان راستان حضرت رحمن  
 چنان مجذوب تعالیم آلهی شده و یقسی سراسر وجودشان

به نیروی ایمان و ایقان مسخرگشته که تمام تعصبات سابقه  
 را فراموش کرده و محبّ جمیع بشر شده و از همه مهمتر حقاّیّت  
 حضرت ختمی مرتبتّ اعتراف نموده و قرآن کریم را در ردیف انجیل  
 جلیل قرار داده به عبارۀ اُخریٰ خلق جدیدگشته اند •

در شهر کاپوندا با خانمی آلمانی نژاد که تازه با مرهمبار<sup>ک</sup>

اقبال کرده بود ملاقات حاصل شد • دختر چهار ساله اش دست

بر سینه نهاده سه بار با لهجۀ شیرین کودکانه یا بها<sup>آ</sup> لا بهی

بر زبان راند و روحانیت و انجذاب این مادرود دختر چنان ما را

تحت تأثیر قرار داد که بی اختیار اشک شوق در دیدگانمان حلقه زد •

روز ۱۵ نوامبر از ادلید به ملبورن که از بلاد مهمّۀ

استرالیاست عزیمت کردیم و همان شب ورود بملاقات احبّانائیل

شدیم و اخبار مومّاتر عظیم هندوستان را باستحضار آن عزیزان

رساندیم و بعد از ظهر ۱۶ نوامبر جزیرۀ تاسمانیا که در جنوب

قارۀ استرالیا واقع شده پرواز کردیم و بشهر هوبارت که عاصمۀ



آنجزیره است ورود نمودیم • درین شهرد و جلسه برای احبّاس  
 ویک جلسهٔ مشترک جهت نفوس بهائی و غیربهائی در حظیره القُدس  
 محلی که در مصفیٰ ترین نقطه قرار گرفته انعقاد یافت • ملاقاتهای  
 انفرادی نیز با معارف تئوسوفیها دست داد که همه در  
 پیشگاه تعالیم مبارک اظهار خضع مینمودند •

روز ۱۷ نوامبر بدیدن رئیس محفل که در بیمارستان  
 بستری بود رفتیم و ۱۸ نوامبر در دو مؤسسه رادیو صحبت کردیم  
 و نوزدهم نوامبر از هوبارت به (لن سیستر) عزیمت نمودیم  
 و همان شب ورود در منزل یکی از احبّاس در جلسه مشترکی مرکب از احبّاس  
 و مبتدیان آنها حضور یافتیم و یوم بیستم نوامبر مدینه (دون بارت)  
 رهسپار شدیم و شب در منزل یکی از دوستان چند نفر مبتدی  
 منجمله رئیس جمعیت اسپرانتیست ها و مخبر یکی از جرائد و نماینده  
 رادیوی آنشهر بتفصیل راجع با مبارک مذاکره کردیم و روز ۲۱ نوامبر  
 با مدیر جریدهٔ محلی ملاقات و ده دقیقه در رادیو خطابه فی القاسم

نمودیم و همان روزبه ملبرن رفتیم • در آن شهر جلسه تبلیغی  
 بسیار مجللی در منزل یکی از احباب منعقد بود و تعالیم الهی در نفوس  
 حاضرچنان تاءثیر شدید بخشید که در پایان مجلس یکی از مبتدیان  
 نطق مشروحو در مدح و ثنای امر بهائی ایراد کرد • بعد از ظهر  
 ۲۲ نومبر بملاقائهای انفرادی و رفتن بمنازل احباب که بععلل مختلفه  
 قادر بحضورد رجلسات نشده بودند گذشت و شب در ضیافت نوزده  
 روزه بذكر و ثنای مالك البريه پرداختیم و روز ۲۳ نومبر بشهر  
 (بالارت) توجه کردیم • این شهر فقط یکنفر بهائی داشت  
 و او دختری نوزده ساله بود که یکه و تنها بآن نقطه مهاجرت کرده و  
 بر اثر حسن اخلاق دوستان بسیاری اندوخته بود • بهمت همین  
 دخترجوان در منزل یکی از مبتدیان جلسه تبلیغی انعقاد یافت که  
 در پایان آن کل اظهار سرور مینمودند و روز بعد در جریده محلی  
 مقاله ای راجع بامر مبارک منتشر و در رادیو قزلباشه دقیقه تعالیم  
 بهائی شرح و بیان گردید •

در مراجعت به ملهن در تن با خانم غیربهائی

ملاقات رخ داد که شوهرش طبیب مشهور و مدیریکی از بیمارستانهای  
بزرگ و خود خانم رئیس هیئت مساعدت به نابینایان بود در ضمن  
مذاکرات اظهار کرد که سال قبل با شوهرش با اروپا مسافرت کرده و در  
غربت بایشان بسیار بدگذشته است • گفتیم ما الحال قرب یکسال  
است که در اقطار و اکناف عالم بسیر و حرکت مشغولیم و بهیچوجه  
احساس تنهایی و غربت نکرده ایم • با تاثری محسوس و حالتی  
مخصوص گفت شما خودتان را با ما مقایسه نکنید شما بهائی هستید  
و بهر جا بروید دوست و آشنا دارید • با خود گفتم سبحان الله  
شخصی استرالیائی از نژاد انگلیسی که بقول خودشان در قلمرو  
امپراطوریشان آفتاب غروب نمیکند حسرت آسایش یکنفرایرانی  
را میخورد • این است تاج و هاجی که حضرت بهاء الله بر سر ما  
نهاده و مصداق "تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ" قرار داده است •

صبح ۲۵ نومبر شهر ورنبول رفتیم و دید اربک عائله

که در آن مدینه مهاجر بودند نائل شدیم و صبح ۶ ۲ دوباره به ملبرن  
 مراجعت کردیم و از حسن اتفاق ؛ ملاقات امه الله میس ایفی بیکر  
 خانم محترمه ثی که بدستور مبارک حضرت ولی امر الله در قری و  
 قصبات و بلاد و امصار ایران سیار و عکسهای اماکن تاریخیه را برای  
 درج در کتاب تاریخ نبیل گرفته بودند نائل شدیم و سپس با  
 نمایندۀ اداره رادیو مصاحبه کردیم و نواری ازین گفتگو تهیه گشت  
 که بعد از ظهر از اذاعه و سبب سرور احباب گردید . شب دوستان ملبرن  
 در منزل یکی از احباب اجتماع نمودند که مراسم تودیع بعمل آید  
 و ما با آن عزیزان دل و جان وداع و صبح ۷ نوامبر با طیاره به زلاند  
 جدید پرواز کردیم و پس از هشت ساعت که هوا منقلب و هوا پیم  
 بیش از حد معمول متحرک و سر نشینان نگران و مضطرب بودند در شهر  
 کرایست چرچ فرود آمدیم و پس از ملاقات با دوستان آن سامان  
 بشهرهای ( دانی دن ) - ( نیسن ) - ( وانگا نوئی ) - ( نیو  
 پلیر موت ) و ( اوکلند ) عزیمت و در هر نقطه با احباب ملاقات و بشارات

امریه را بآنان ابلاغ نمودیم • در ( دانیدن ) با مدیر مجله معروف  
 آن شهر مذاکرات مفصله راجع بامر مبارک بعین آمد وبالنتیجه  
 مقاله بسیار مدوحی بقلم اود در مجله اندراج یافت • در وایلنگتن  
 دو جلسه تبلیغی منعقد گردید که چهل نفر از محترمین شهر  
 در آن جلسه حاضر بودند و در جرائد آن محل مقالات عدیده راجع  
 بامر مبارک منتشر شد • در ( وانگانوئی ) مکالمه رادیوئی داشتیم  
 و در ( نیوپلیموث ) جلسه تبلیغی بسیار مؤثر منعقد گردید که  
 بیش از هیجده نفر مبتدی حاضر بودند و با مدیران جرائد نیز راجع  
 بامر مبارک مذاکرات مفصله بعمل آمد که منجر بانشار مقالات  
 تمجید آمیز در آن جرائد شد •

صبح سوم دسامبر ۱۹۵۳ به اوکلند وارد شدیم

وبعد از ملاقات بادوستان در رادیو صحبت کردیم و سپس در  
 ( دون پیرث ) و ( برکنهد ) اخبار ملاقات و روز چهارم دسامبر  
 بشهر ( وان اگری ) سفر کردیم و پس از زیارت دوستان بامخبر

روزنامهٔ محلی مصاحبه و سپس در رادیو خطابه ئی راجع بامر مبارک

القا نمودیم •

صبح روز پنجم دسامبر در حظیره القدس اوکلند

جلسهٔ عمومی احباً منعقد بود و عصر همان روز در مدینه (هامیلتن)

در جلسه کثیرالجمعیه تبلیغی حاضر شدیم و صبح ششم دسامبر

در یکی از طالارهای مهم شهر جلسه تبلیغی مجللی داشتیم که

پس از القای خطابه و جواب سئوالات مختلفه و توزیع رسائل

و جزوات امریه عصر همان روز به (اوکلند) برگشتیم •

روز هشتم دسامبر در حظیره القدس آن مدینه جلسهٔ

خدا حافظی انعقاد یافت و باکمال تأثر نیوزیلند را ترک گفته

صبح هشتم دسامبر با استرالیا پرواز کردیم و همان لیلهٔ ورود در

حظیره القدس زیبای سیدنی با ایادی امرالله (مسیس کلارادان)

که خود و شوهرشان مستر (هاید دان) فاتح قارهٔ استرالیا هستند

ملاقات نمودیم • لیلهٔ نهم دسامبر در حظیره القدس سیدنی

جلسه عمومی یاران آلهی انعقاد یافت که تاپاسی از شب رفته  
 ادامه داشت • صبح دهم دسامبر از سیدنی بشهر (برستون) <sup>۱</sup>  
 عزیمت کردیم و محض ورود در فرودگاه بامغبر جریده و عکاس  
 روزنامه مواجه شدیم که فردای آنروز شرحی در جریدهٔ محلی راجع  
 بامبارک انتشار یافت • روزیازدهم دسامبر در (بریسبن) <sup>۲</sup>  
 بادوستان و مبتدیان آنان ملاقات حاصل شد و دوازدهم دسامبر  
 در جلسهٔ ضیافت نوزده روزه و بعد از ختم آن جلسه در احتفال تبلیغی  
 حاضر شدیم •

دهم  
 روز سیزدهم دسامبر بملاقات احتیاج گذشت و روز چهارم

در اداره رادیو راجع بامبارک صحبت شد و نوار آن درد و نوبت  
 تکرار گردید •

بعد از ظهر چهاردهم دسامبر بشهر صنعتی

( ایپ اسویچ ) عزیمت و برحسب تعیین وقت قبلی در جلسهٔ ششم  
 متجاوز از سیصد نفر کارگر حاضر بودند تعالیم مبارکه را شرح و بیان

کردیم و این مذاکرات چنان مورد توجه حاضران قرار گرفت که چند بار با کف زدن طولانی سرور و حبور خود را ظاهر نمودند • در پایان جلسه یکصد و پنجاه نسخه از سائل امری توزیع شد • ساعت چهار بعد از ظهر همان روز به بریسن برگشتیم و بلافاصله در ادرا رادیو بیست دقیقه صحبت داشتیم و شب در منزل یکی از دوستان بایاران آنسامان ملاقات کردیم •

صبح پانزدهم دسامبر ۵ دقیقه در رادیو ملی استرالیا صحبت شد و شب در منزل یکی از احباب جلسه ملاقاتی انعقاد یافت • روز ۱۶ دسامبر شهر (لیسمور) عزیمت نمودیم و بمنزل یکی از مهاجرین نازنین آن محل وارد شدیم • قبل از انعقاد جلسه عمومی احباب که قرار بود غروب همان روز در منزل ایشان تشکیل گردد ما با صاحبخانه که عائله ای مرکب از پدر و مادر و دختر جوان و یک پسر خردسال بود از نزدیک آشنا شدیم • صاحبخانه که مردی آرام و موقر بود تقاضای تلاوت مناجاتی بزبان فارسی نمود ، بعد از



تلاوت مشاهده شد دختر دوم ایشان که هیجده سال از عمرش میگذشت گریان است و اشک از دیدگانش در جریان سبب راجویا شدیم مادر با چهره ئی محزون و مکدر برای ما شرح داد که این دختر میخواهد تنها بنقطه ئی مهاجرت کند و ما او را بآینده حواله میکنیم و در وقت حاضر بصبر و شکیبائی دلالت مینمائیم زیرا اولاً - ما خود مان درین محل مهاجریم ثانیاً - او هنوز سن بلوغ اجتماعی نرسیده ثالثاً - درش تمام نشده رابعاً - ما استطاعت کمک مالی باوند داریم و راضی با استفاده از صندوق امرهم نیستیم ولی این دلائل منطقی مادر او تا اثیری نداشته و روز ما را مدتی است شب تار کرده است مُدام میگوید وقت تنگ است و نباید درنگ کرد و بالمال پدر و مادر مرد و بالحاج از من خواستند که او را نصیحت و ازین فکر منصرفش نمایم • محذورش دیدی بود • بعد از ختم جلسه عمومی احببا با آن دختر بطور خصوصی بمذاکره پرداختیم او با چهره معصوم و دیدگان محزونش بمن مینگریست و در رأی خود اصرار مهور زهد

که وقت تنگ است و نباید درنگ کرد ، میگفت حضرت ولی امرالله  
در پیام اخیرشان همه ما را مأمور اجرای نقشه دهساله فرموده اند  
و فرقی بین پیرو جوان و بزرگ و کوچک ننهاده اند . وقتی ملاحسین  
با صاحب دستورداد که اسبهارا سوارشوید و رویقلعه بگذارید اگر  
بالفرض یکی از آنها اطاعت نمیکرد حالا مادر باره او چه قضاوتی  
میکردیم ؟ بعد ازین مذاکرات من بوالدین او گفتم شما دختر را بحال  
خودش بگذارید و برای آرامش وجدانش با او کمک کنید . جلسه احباب  
بخوشی سپری شد و مادیروقت به هتل رفتیم . ساعت ۵ صبح  
در اطاق مرا زدند سراسیمه از خواب پریدم و در را گشودم پدر همان  
دختر پشت در بود و زبان بمعذرت گشود که مرا بیموقع بیدار کرده  
ولی چاره نداشته زیرا دختر بعد از خاتمه جلسه تا حال گریسته  
و همه را ناراحت کرده و حالا مرد و برای تعیین تکلیف، نزد من  
آمده اند . خلاصه لباس پوشیدم و بطالار هتل آمدم دختر را دیدم  
بارنگ پریده در گوشه ئی خزیده است بعد از مذاکرات مشروح

باصرار و الحاح من راضی شد که ماوقع را بارض اقدس بنگارد و همد ایت  
 مبارک را درین موضوع بخصوص مسئلت نماید • نامه را نوشته بمن  
 داد که باپست ارسال شود • چند روز بعد که ما بمدرسه  
 تابستانه استرالیا به یریمبول رفتیم این دختر عزیز و تمام اعضا  
 خانواده اش را آنجا دیدیم • خندان و شادمان نزد من آمده  
 و مزده داد که پدر و مادربالا خره بمهاجرت اورضایت داده اند  
 وقتی من بایران برگشتم روزی در دفتر محفل مشغول خواندن  
 نامه های رسیده بودم و چون یکی از آنها را گشودم آه از نهادم  
 برخاست و بی اختیار اشکم سرازیر شد نوشته بودند که آن دختر  
 پس از استقرار در محل مهاجرت و هدایت چند نفر با مرحضرت ایت  
 ناگهان بریستر بیماری افتاده و بعد از چند روز روح پاکش بملکوت  
 ابهی صعود کرده است • آنوقت سربیان مکررا و مکشوف شد که مدام  
 میگفت وقت تنگ است درنگ نباید نمود و من آنموقع باخود  
 میاندیشیدم دختر جوانی که تازه هیجده بهار از عمرش گذشته

چرا اینقدرنا آرام وشتابان است . . .

دوباره بهمان شهر لیتور برگردیم . . غروب

۱۶ دسامبر با اداره روزنامه رفتیم و با ممبر جریده مذاکرات مشروحه

راجع با ممبرك بمیان آمد که فردای آن روز ضمن مقاله مفصلی

انتشار یافت و شب جلسه تبلیغی منعقد گردید و تعالیم آلهی

در حاضران تأثیر شدید بخشید .

صبح ۱۷ دسامبر به ( دیویسن هد ) رفتیم و با

دوستان آنسامان ملاقات کردیم و سپس به سیدنی مراجعت نمودیم

و شب در حظیره القدس جلسه ملاقاتی پر جمعیتی تشکیل شد

ولیله ۱۸ دسامبر نیز در همان محل احتفال تبلیغی مرکب از بهائیان

و غیر بهائیان انعقاد یافت . صبح نوزدهم دسامبر بشهر

( نیوکاستل ) وارد شدیم و با احباب آن محل ملاقات کردیم و بیستم

دسامبر به ( لیتن ) رفتیم و زیارت دوستان آنسامان فائز

شدیم و شب در شهر ( واگا ) جلسه داشتیم و غروب ۲۱ دسامبر

در جلسهٔ تبلیغی ( والون کانگ ) شرکت کردیم و ساعت آبعد از ظهر روز ۲۲ دسامبر به سیدنی بازگشتیم و شب در حظیرهٔ القدس ملی در جلسهٔی مرکب از جوانان عزیزیهائی و مبتدیان آنسان دربارهٔ صلح عمومی و نحوهٔ تحقق آن صحبت داشتیم و لیلۀ ۲۳ دسامبر در همان محل عموم دوستان آلهی را ملاقات و با آن عزیزان تودیع و بعد از ظهر ۲۴ دسامبر بشهر ( کالگاری ) عزیمت نمودیم و بملاقات عزیزان آنسانمان نائل شدیم و بطور خلاصه از پنجم نومبر تا ۲۶ دسامبر ۱۹۵۳ یعنی در ظرف پنجاه و یکروز در چهل و دو نقطه از مراکز امری استرالیا بزیارت یاران آلهی توفیق یافتیم و با بسیاری از متحرّیان حقیقت و ارباب جرائد ملاقات نمودیم و در چندین مرکز رادیو بادای خطابه راجع بامر مبارک موفق گشتیم \*

مدرسهٔ تابستانه استرالیا از اول ژانویه ۱۹۵۴ در بیربیرول آغاز شد و در آن تاریخ هیجده سال تمام از تاسیس آن میگذشت \* این مؤسسه در وسط جنگلی با صفا قرار گرفته

ودارای ابله ع دیده است که جناب بولتن از اجلهٔ احبباء

استرالیا آن مؤسسه را با مرتقدیم نموده اند .

پس از خاتمهٔ دورهٔ ده روزهٔ مدرسهٔ مسافرت طولانی

من در سال ۱۹۵۳ پایان رسید و از طریق اندونزی و سنگاپور و هند

و پاکستان بکشور منورایران معاودت گردید .

## ۱۹

بعد از طی اسفار یکساله و حضور در کنفرانس های چهار

گانه بین القارات و چند کنفرانس ملی و محلی و مراجعت بایران

برای تشرف با عتاب مقدسه و زیارت مولای مهربان در اسفند ماه

سال ۱۹۵۴ میلادی عازم ارض اقدس شدم . درین ایام دورهٔ تشرف

زائرین از ۱۹ روز به نه روز تقلیل یافته بود .

طرز تشرف درین ایام بطور کلی چنین بود که همه

زائرین از زن و مرد طرف صبح طبق برنامهٔ معین بزیارت مقام

مقدس اعلیٰ و مراقد شریفه و محفظهٔ آثار امری نائل میشدند و عصرها

خانمها به بیت مبارک میرفتند و مرد ها در جوار مسافر خانه مقام  
اعلیٰ منتظر تشریف فرمائی هیکل اطهر بودند که غالباً ساعت چهار  
بعد از ظهر تشریف میآوردند و همینکه از دروازه بزرگ قدم  
بمدخل حدائق مقام اعلیٰ مینهادند و چشم ما بزیارت هیکل اطهر  
منور میشد باوله و شعی عظیم بسوی مولای مهربان میشتافتیم  
و درین حین صدای ملیح ملکوتی وجود مبارک را میشنیدیم که  
میفرمودند آرام بیائید خسته نکنید خودتان را و چون همگی  
بمحضر انور مشرف میشدیم بجاده ای که بباغهای جنوبی منتهی میشود  
وارد میشدند و محض آنکه گنبد ذہبی مقام مقدس نمایان میشدند  
لسان مبارک باین بیانات ناطق میگشت : این بنا بدیع است  
نه بکنائس شبیه است نه بمساجد و نه بکلیسا ، بدیع است  
بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سپس از در آهنی که در پایان آن جاده  
قرار گرفته بقسمت علیای حدائق جنوبی محلّ سررهای تاریخی که  
خیمه جمال مبارک در آن محل افراشته بوده ورود میفرمودند •

از جمله بیانات مبارکه در آن محوطه آنچه بخاطر

این بنده مانده چنین بود :

وقتی در جوار دیر مسیحیان لوح مبارک کرمل نازل شد  
جمال مبارک و حضرت عبد البهّا \* بهماهی جمعی از اصحاب پیاده  
از حاشیهٔ جبل باین محل توجه فرمودند \* چون صاحب زمین درین  
نقطه چند اصله درخت نونهال غرس نموده و سایهٔ مختصری  
بوجود آورده بود با مبارک سراپرده را میان آن درختان  
افراشتند و جمال مبارک بحضرت عبد البهّا \* فرمودند آقا  
شهادت آئینده این اراضی را که بسیار خرم و خوش منظر است تملک  
نمائید و عرش حضرت اعلیٰ را از ایران باینجا منتقل کنید \* فرمودند  
این بر حسب تصادف نیست که مقام مقدّس اعلیٰ درین نقطه استقرار  
یافته جمال قدم باثر اصبع مبارک باین اراضی اشاره فرموده و  
دستور استقرار عرش مطهر را درین محل صادر کرده اند \* فرمودند  
بشارت حضرت اشعیا که خیمهٔ ربّ بر کوه خدا مرتفع خواهد شد



اشاره بارتفاع خیمهٔ مبارک درین نقطه است • احبّاباید بدانند که مؤسّس و بانی مقام اعلیٰ نفس مقدّس جمال مبارک است و حضرت عبد البهّا\* مجری فرمان جمال قدم بودند •

پس از این بیانات هیکل مبارک از حاشیه ئی که باندره آهلین محصور شده پائین میرفتند و در باغها مشی و بیانات میفرمودند و پس از دقائق چند متوجّه آخرین قسمت غربی حد اائق مقام اعلیٰ شده و از پله هائیکه اطاق سیّد ابوالقاسم خراسانی در یکطرف آن قرار گرفته صعود و در محوطه ئی که قبلاً بتعداد زائرین کرسی چیده بودند جلوس میفرمودند و به بیانات مبارکه ادامه میدادند و جناب دکتر لطف اللّه حکیم بدستور مبارک برای زائرین چای میآوردند و همینکه نورافکن های مقام اعلیٰ روشن میشد بپامیخاستند و با زائرین بزیارت میرفتند • یکروز مقام اعلیٰ و روز دیگر مقام حضرت عبد البهّا\* رازیارت میکردند •

ترتیب زیارت هیکل اطهر که ما زائرین نیز عیناً تبعیّت

میکردیم چنین بود : در رواق مقام نزدیک در ورودی کفش هارا  
 میکندند و داخل صحن مطهر میشدند و در مقابل عتبه مبارکه زانو  
 زده سجده میفرمودند و بعد از لمحہ ثی برخاسته زیارتنامه را  
 بصدای بلند تلاوت میکردند و سپس دوباره سر بر عتبه مقدّسه  
 مینهادند و بعد از سجده برخاسته رو بضریح مبارک و پشت بدر  
 آرام آرام بیرون میرفتند و بعد از مشی مختصر در باغها از خیابانیکه  
 بعسافر خانه مقام اعلیٰ منتهی میشود خارج شده باماخدا حافظی  
 میفرمودند • این ترتیب هر روز کمابیش جاری بود •

### چند خاطره از تشرّف ثانی

خاطره اول - یکروز که در زاویه شرقی باغهای مقام اعلیٰ  
 قدم میزدند شرحی راجع بنظم بدیع فرمودند که نظم اداری -  
 مقدّمه نظم بدیع است و نظم بدیع مقدّمه مدنیّت آلهی است •  
 عرض شد این موضوع برای ما کاملاً تازه است فرمودند این مطالب  
 در مکاتیب من مشروحاً بیان شده شما باید تفرّس کنید •

خاطرهٔ دوم - یکروز عصر که از زیارت مقام اعلیٰ فراغت یافتند  
 و روی مسافر خانه تشریف میبردند بقعهٔ مبارک بانورا فکنها منور  
 شده بود وانعکاس آن در ستونهای مرمر گرانیقیمت جلوه مخصوصی  
 داشت هیکل مبارک رو بزازترین ایستاده فرمودند میدانید چرا  
 من هر شب مقام اعلیٰ را غرق نور میکنم ؟ بتلافی شبهای تاریک ماه کو  
 که حضرت اعلیٰ مدت نه ماه یک سراج نداشتند و سپس بالحنسی  
 موعده فرمودند کی گمان میکرد که عرش مطهر حضرت اعلیٰ از کنار  
 خندق تبریز بکوه خدا منتقل و بقعهٔ مبارکه باین شکوه و جلال  
 مرتفع شود ؟ که گمان میکرد ؟ این است قدرت الهی این است  
 تائید ملکوتی •

خاطرهٔ سوم - روزی که مقابل طبقات نگاهانه ایستاده بودند  
 فرمودند در آینده از خلف مقام تا قلّهٔ جبل نه طبقه دیگر احداث  
 خواهد شد که بشود هیجده طبقه و هر کدام بنام یکی از حروف ح  
 تسمیه خواهد گشت و تمام طبقات با کهر یا منور میشود تابش بود

طَبَقَاتُ مِنَ النُّورِ نُورٌ طَى نُورٌ طَى نُورٍ • وبادست مبارك

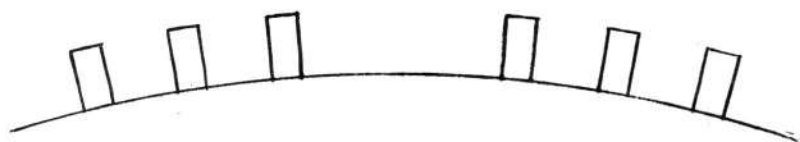
• اشاره بطبقات ازباین بالا میفرمودند

خاطره چهارم - روزی بجناب دکتر حکیم دستور فرمودند

که نقشه مشروعات ارض اقدس را بمانشان بدهد تا بعد میکل مبارك

آن را تشریح فرمایند • آن نقشه را میکل اطهر بنفسه المقدس ترسیم

و بامداد های رنگین ملون فرموده بودند که بدین صورت جلوه میکرد :



فرمودند این نقشه مانند قرص آفتاب است که شش شعاع از آن

ساطع شده و بنام مشروعات ارض اقدس در قوسی که مشرف بر مرقد

شریفه است تاسیس خواهد شد : دارالاثار - دارالتشريع -

دارالتبیین - دارالترویج • این چهار مومئسه را بهمین نامها

خواندند ولی اسم دوم مشروع دیگر را بیان نفرمودند •

در ضمن هفت روزتشریف در اعیان مقدسه دوشبانه روز

در مدینه منوره بیضا، قلعه محصنه عکا وقصر مبارک بهجس بسر بردیم  
 ومکز زیارت روضه مبارکه علیا، قبله اهل بها وقشله عسکره و بیت  
 عبود و خان عوامید وقصر مزرحه وباغ رضوان فائز شدیم و پس از خاتمه  
 دوره زیارت از ارض اقدس مرخص شده بایران برگشتیم \*

پس از مراجعت از ارض اقدس بطهران دستوری از  
 ساحت مقدس مولای رؤف ومهربان خطاب باین بنده ناتوان  
 صادرودر آن امریسفرد رماکز امری ایران فرموده بودند \* برای  
 امثال دستور مبارک روز اول تیرماه سنه ۱۳۳۳ از طهران بسوی  
 مازندران عزیمت نمودیم وهمان روز وارد بابل شدیم \* شب  
 در حظیره القدس محلی محفل نورانی با حضور بیش از سیصد نفر  
 از یاران رحمانی منعقد گردید و اخبار و بشارات امریه علی الخصوص  
 مضمون بیانات مبارک که در سفر اخیر از لسان اطهر شنیده شده بود  
 بدوستان آنسامان ابلاغ گشت \*

روز دوم تیرماه بملاقات افراد احبا زیارت امکانه

تاریخیه گذشت و شب مجد داد رحظیره القدس محفل مجللی که  
متجاوزا ز سیصد نفر حاضر بود ند منعقد گردید و احباً نقاط مجاوره

بابل نیز درین احتفال شرکت داشتند .

سوم تیروارد آمدل شدیم و زیارت احباء آمدینه تاریخی

و اماکن متبرکه فائزگشتیم و عصر همان روز ببابل برگشتیم و در محفل

عمومی یاران شرکت جستیم . چهارم و پنجم تیرماه در بابل سفر

بملاقات دوستان آمدینه و نقاط مجاوره فائز شدیم و روز ششم تیرماه

به عنخیل رفتیم و در مجمع دوستان که کثرت عده شان بیش از

حد تصور این ناتوان بود حضور یافتیم . در روز هفتم نیز این ملاقات

تجدید شد . هشتم و نهم تیرماه در قریه بهنمیر که مجاور عنخیل

است بایاران کثیرالعدّه آنسامان که کل بزیرایمان و ایقان و تمسک

بذیل ربّ منان مزینند ملاقات دست داد و شب نهم و دهم تیرماه

برای بار سوم در بابل بملاقات عزیزان آمدینه مفتخر و در همین سفر

بزیارت مرقد منور حضرت قدّوس نائل گشتیم .

صبح روزیازدهم تیرماه در ساری بملاقات یاران  
 آمدینه ونقاط مجاوره مانند روشنکوه - آزادکلا - احمدآباد  
 ایول گذشت - وروزدوازدهم تیرماه نیزدر ساری سپری گشت  
 و شب جلسه عمومی برای باردوم انعقاد یافت . سیزدهم تیرماه از  
 ساری بشاهی عزیمت شد و شب جلسه عمومی با حضور دوستان  
 آمدینه وقراء مجاوره مانند : کفشگرکلا - پل سفید - شیرگاه -  
 زهراآب وغیره انعقاد یافت .

صبح روزچهاردهم تیرماه بزیارت قلعه مبارکه  
 شیخ طهرسی فائز شدیم واز ارواح مقدسه شهداء فی سبیل اللّٰه  
 همت خواستیم وعصر همان روز در چاله زمین بزیارت یاران نازنین  
 توفیق یافتیم وروی دلجوی بیش از یکصد و پنجاه نفر ازدوستان  
 آ نسامان راروشنی بخش دل و دیده کردیم . پانزدهم تیرماه  
 درقریه کفشگرکلا با سیصد نفر از یاران آن قریه ودوستان درزیکلا  
 ملاقات نمودیم وشانزدهم تیرماه بشاهی برگشتیم ودرجلسه

عمومی دوستان آنسامان حاضر شدیم . روز ۱۷ و ۱۸ تیرماه در قریه ماهفروزك كه تقريباً عموم سكه آن بهائی هستند جلسهٔ عمومی منعقد شد و از (ارطه) و شاهی نیز جمعی از دوستان آمده بودند این قریه مبارکه زادگاه شهید مجید جناب ملاعلیجان است که خون پاکش در طهران ریخته شد، و قریهٔ منجذبه شان علویه خانم در ماهفروزك صعود نموده است . بدون اغراق و مبالغه شرح روحانیت و شور و نشور و انجذاب احباب آنسامان از عهدۀ خامه خام این ناتوان خارج است .

۱۷ تیرماه از ماهفروزك به ساری رفتیم و شب همان روز وليله ۱۸ تیرماه بزیارت دوستان آنسامان و اماکن متبرکۀ آمدینه فائز شدیم و صبح نوزدهم تیرماه از ساری به بهشهر عزیمت نمودیم و عصر همان روز محفل عمومی در حظیره القدس انعقاد یافت و روز بیستم تیرماه نیز در بهشهر بملاقات دوستان آنسامان گذشت و عصر همان روز دوباره در حظیره القدس جلسه عمومی منعقد گردید



در ختم جلسه قاصدی از ساری رسید و خبرنگاری آوری آورد که  
جناب دکتر اعتماد رئیس محفل روحانی ساری سگته قلبی نموده و  
بعالم بالا شتافته اند و لهذا روز ۱۲ تیر ماه ساری مراجعت نمودند  
و در تشییع جنازه آن متصاعد الی الله شرکت کردیم • جمعی کثیر  
از بهائی و غیر بهائی از تجار و اعیان و اطباء و مشاهیر جنازه را تا  
گلستان جاوید ماه فروزک همراهی نمودند و در اجرای مراسم تدفین  
شرکت کردند • تلاوت آیات مبارکه و نطق ناطقین در باره بقای روح  
و عالم بعد در نفوس حاضره بسیار مؤثر واقع شد و عصر آن روز در  
منزل آن مرحوم جلسه تذکره عقد یافت و بسیاری از اعاظم اهالی  
غیر بهائی نیز شرکت داشتند درین دو جلسه فی الحقیقه سبب  
اعلاء امر الله در آن مدینه و نواحی بود و چنین اعلان و اشتهاوری در  
آن خطه سابقه نداشت • **رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَّاسِعَةٌ** که  
هم حیاتش و هم مماتش سبب عزت و رفعت شأن جامعه بهائیان  
آنسان بود •

روز ۲۲ تیرماه به بندرگز عزیمت کردیم و پس از ملاقات  
 دوستان آنسامان یوم ۲۳ بیزه بندرشاه رفتیم و شب مجلس  
 عمومی احبّاد رَحْظِیرَةُ الْقَدْسِ انعقاد یافت و دروز دیگر نیز در همان  
 مدینه بزیارت یاران گذشت و یوم ۲۵ تیرماه در گرگان و فردای آن  
 روز در بندرشاه احبّاء عزیز آلهی را زیارت کردیم و صبح ۲۷ تیر بگنبد  
 کاوس رفتیم و شب در منزل یکی از دوستان بزیارت دو بیست نفر از یاران  
 آنسامان توفیق یافتیم و روز ۲۸ تیرماه را نیز در همان محلّ ملاقات  
 احبّا گذراندیم و صبح ۲۹ بسوی کلاله که به آی درویش نیز معروف  
 است عزیمت کردیم و در عرض راه در مزرعه یکی از احبّاء ملاقات چند  
 نفر از یاران آن محل فائز شدیم و شب در کلاله بجلسه عمومی احبّاء  
 رفتیم و صبح روز سیام تیر را نیز در همان محلّ گذراندیم و عصر آن روزه  
 گنبد کاوس برگشتیم و صبح ۳۱ تیر از آنجا بشاهرود توجه کردیم  
 و همان روز ورود در جلسه عمومی احبّاء حاضر شدیم و بشارات  
 روحانیّه را بسمع آن عزیزان رساندیم .

روز اول مرداد ماه از شاهرود بجانب سبزوار حرکت

کردیم و در بین راه به زیارت مرقد شهداء ثلاثه شاهرود و باغهای  
تاریخی و متبرک بدشت فائز شدیم و ساعت ۷ بعد از ظهر همان روزه  
سبزوار رسیدیم •

سبزوار که در الواح مبارکه به مدینه الخضراء تسمیه یافته

زادگاه نگارنده این سطور است و از زمان طلوع نیر اعظم مجمع

مؤمنین باین امر افخم اکرم بوده و نفوس کثیره بظل شریعة الهیه

آمده اند و بشهادت لرد کرزن در کتاب مشهور او بنام " ایران و

قضیه ایران " سبزوار کانون مهم با بیان بوده است •

از اول مرداد تا پنجم در سبزوار بملاقات دوستان الهی

فائز بودیم و صبح پنجم به نیشابور عزیمت کردیم و ساعت یک بعد از ظهر

بموطن حضرت فخرالشهداء وارد شدیم •

نیشابور به تنها در تاریخ سوانح کشور که نسیال ایران مشهور

و معروف است و الحال نیز نظر بمقام آرا مگاه نفوسی مانند شیخ عطار

وحکیم عمر خیّام مورد توجه خاص و عام بود موهست در تاریخ امر  
 مبارك نیز این شهر شهرت کامله دارد وصیتش نظر بر زادگاه  
 حضرت بدیع جهانگیر گشته است . راجع بجناب بدیع آنقدر  
 کتاب و رساله و مقاله نوشته شده که دیگر مجال برای جولان خامه  
 خام این گمنام نمانده است ولکن برای مزید تذکر خوانندگان  
 بنگارش چند سطر راجع باین نادره دوران مبادرت میشود :

جناب بدیع بقربینه باید در سال ۱۲۶۹ هجری قمری

در شهر نیشابور تولد یافته باشد این یک تازمیدان فدا قبل از  
 ملاقات با جناب نبیل اعظم با مراقد سافخم مؤمن نبوده و با آنکه  
 والد ماجدش جناب حاج عبدالمجید نیشابوری از بقایای سیف  
 قلعه طبرسی بوده و بعد ها در زمان جمال ابهی در مشهد بر تبه  
 رفیع شهادت فائز شده او بوسیله جناب نبیل با مر مبارك اقبال  
 کرده و بعد از ایمان چنان آتش اشتیاق در کانون سینه اش شعله ور  
 گشته که دیگر تاب اقامت در وطن نداشته و برای تشرّف بمحض

جمال قدم دیوانه وارترك یارود یارکرده و باتفاق شیخ احمد فانی  
 نیشابوری بیزد رفته و از آنجایکه و تنها پیاده رو به بغداد نهاده  
 و پس از چند روزی توقف در آن مدینه بموصل عزیمت کرده و از آنجا  
 پیاده بعکاشنا فته و در مسجد جزا ر بحضور حضرت من اراده الله  
 غصن اعظم ابھی مشرف شده و بهدایت آنحضرت در قشلهٔ عسکریه  
 دو بار بساحت قدس مظهر رب البریه بار یافته و خلق جدید و نفس  
 بدیع گشته و حامل لوح مبارک برای ناصرالدین شاه شده و در سال  
 ۱۲۸۷ هجری قمری مطابق با سنه ۱۸۶۹ میلادی شهید  
 گشته است .

در کتاب " بهجة الصدور " راجع بجناب بدیع  
 مطلبی مسطور است که جوهر و خلاصه اش این است : جناب  
 حاج شاه محمد امین حکایت کرده که آقا بزرگ که بعد ها به بدیع  
 مشهور شد بحضور جمال قدم مشرف گشت و پس از تشرف مرخص شد  
 و بحیفا رفت . جمال قدم جعبه کوچکی که یک شبرونیم طول و از یک

شهرک متر عرض و چهار یک شهر قطر داشت جناب امین مرحمت فرموده بود ند که با چند لیره برای مصارف سفر در حیفا با و تسلیم نماید و جناب امین از محتویات جعبه آگاهی نداشته اند • جناب امین آقا بزرگ را در حیفا ملاقات میکنند و بشارت میدهند که امانتی دارد و عنایتی در حقیقش شده است و در خارج شهر حیفا در جبل کرم سل آن جعبه را تسلیم آقا بزرگ مینمایند • او جعبه را بدو دست گرفته میبوسد و سجده میکند و پاکت سر بسته را نیز از جناب امین گرفته بیست - سی قدم دور از ایشان رو بساحت اقدس نشسته آن را میگذشاید و زیارت میکند و بسجده رفته انوار شاشت و مسرت از چهره اش نمایان میشود • جناب امین میپرسد که آیا ممکن است لوح مبارک را زیارت کرد میگوید حالا وقت نیست جناب امین میفهمد مطلبی است که باید ستر کنند میگوید برویم حیفاتا وجهی بشما تقدیم کنم جواب میدهد من بشهر نمیآیم شما بروید بیاورید جناب امین میروند و وقتی بر میگردند آقا بزرگ را پیدا نمیکنند و آنچه

تفحص مینمایند بیفایده بوده است • نامه‌ی به بیروت می‌نویسند که وجه را آنجا بیاورند و او را ندیده بوده اند جناب امین میگوید ما از اودیگر خبری نداشتیم تا قضیه شهادتشان را از ظهر آن شنیدیم و دانستیم که در آن جعبه لوح سلطان قرار داشته و آن پاکت محتوی لوح مبارک خطاب به خود آقا بزرگ بوده که بشارت شهادت آنجوهر ثبات و استقامت را داشته است • از لسان جناب حاج علی منقول است که از طرابزان تا تبریز همراه جناب بدیع بوده و میدیده که او در عرض راه بسیار شاش و خندان و صبور و شکور است و جز این نمیدانسته که این جوان از نیشابور بحضور مکّم طور مشرف شده و حال بموطنش خراسان مراجعت مینماید و بکرات و مرات دیدی که او صد قدم زیادتر با کمتر راه می‌رود و بعد از راه خارج میشود و رو بساحت اقدس بسجده میافتد و میگوید خدایا آنچه را بفضل بخشیدی بعدل مگیر و قوه حفظش را عطا فرما •

روزهای پنجم و ششم مرداد در نیشابور به زیارت  
 دوستان ربّ غفور فائز بودیم و صبح روز هفتم مرداد عازم مشهد  
 شدیم و مقارن ظهر با آمدینه ورود نمودیم • تمام ساعات بعد از  
 ظهر و اوائل شب بملاقاتهای انفرادی گذشت و شب هشتم مرداد  
 در منزل یکی از احباب جلسه عمومی با حضور قریب هفتصد نفر منعقد  
 گشت و صحبت های مادر تمام جلسات راجع بنقشه دهساله و شرح  
 کنفرانسهای بین القارات و قیام احباب بفتح نقاط و امثال آن بود که  
 سبب روح و ریحان یاران حضرت رحمن میشد و علائم بهجت  
 و انبساط از وجنات عموم ظاهر و هوید آمد •

نهم مرداد جلسه با حضور هشتصد نفر از احباب عزیز  
 الهی انعقاد یافت و عصر دهم مرداد مجلس عمومی جوانان تشکیل  
 شد که علاوه بر اجرای برنامه معین دسته موسیقی نیز با ترنمات  
 روح پرور جلسه را گرمتر مینمود و متعاقب آن جلسه احتفالی  
 مخصوص متحرّیان حقیقت منعقد گشت •



روزهای یازدهم و دوازدهم مرداد نیز در مشهد سپری شد و درین دو روز ملاقات نوجوانان و کودکان نیز فائز شدیم و غرق دربای سرور و حور بودیم • صبح روز سیزدهم مرداد بتربت حیدر رفتیم و پس از ملاقات یاران آنمدینه و کارخانه قند بهاگستان عزیمت و چهاردهم مرداد یاران عزیز آنسلمان را ملاقات و پانزدهم مرداد به خیرالقری حرکت کردیم •

نام خیرالقری زهرک (بسکون راه) بوده و جمال قدم آن را خیرالقری نامیده اند • بمحض ورود بان قریه احباء الهی ما را حلقه و آرازه رسو محاصره نموده بحظیره القدس بردند و بعد از ظهرهما نروز جلسه ثی کثیرالجمعیه تشکیل دادند که شدت روحانیت حاضران ریح سفر را از مازدود و روحی تازه بما بخشود •

درین قریه همه بهائی بودند و آزادی کامل برای

اجرای شعائر امری داشتند و تکبیرالله ابهی بدون پرواد رگزارها

بلند بود • روزی که قدم زنان از معبری میگذشتیم باد و کودك -  
 بهائی بسن ۸ یا ۹ سال مصادف گشتم یکی بمن سلام گفت  
 دیگری اللهُ اِبهی و فوراً اضافه کرد که رفیق من هم بهائی است  
 ولی چون از بشرویه آمده سلام کرد و بالهجه شیرین محلی گفت :  
 " آقا شما اورا بهخشید "

لیلهٔ شانزدهم مرداد ماه از حیرالقریٰ به بشرویه رفتیم  
 و آن ایام با تضيیقات وارده بر باران آمدینه و حرق حظیره القدس  
 و منزل جناب باب الباب و متواری شدن بعضی از احباب مصادف بود  
 نیمه شب بحوالی حصار شهر رسیدیم و ماشین سواری خود مان را  
 کنار خندق گذاردیم و در پناه تاریکی شب از بیراهه وارد شهر  
 شدیم • هوا بشدت گرم و سکوتی مرگبار در دل شب برآند بار حکمفرما  
 بود • آهسته و آرام مسافتی را طی کردیم تا بکوچه ئی رسیدیم که  
 وصل بدالان سرپوشیده بود و در مدخل آن چراغ بیه سوز نور کم رنگی  
 باطراف میپاشید • دو نفر از احباب کنار دیوار انتظار ورود ما را داشتند

و ما را بخانه می برد ندکه در صحن حیاط و درون اطاقها احباب از زن و مرد  
 موج میزدند • همینکه ما را دیدند مانند کسانیکه عزیزان  
 خود را از دست داده باشند چنان بزاری گریستند که ما را نیز بگریه  
 انداختند • پس از حصول آرامش آنچه لازمه تسلی و تسکین بود  
 بعمل آمد و بشارات امریه و فتوحات روحانیّه پیروان حضرت ربّ الکریم  
 در اقالیم شاسعه قارات خمه باستحضارشان رسید و سپس چند  
 نفر از امام الرّحمن شرح مصائب وارده بر باران آنسا مان را بیان و کل را  
 غرق در بای احزان نمودند • این حکایتها و شکایتها و راز و نیاز و سوز  
 و گداز تا طلّیعه صبح صادق ادامه داشت • پس از ختم جلسسه  
 ما را بمنزل یکی از احباب بردند تا ساعتی چند استراحت کنیم و از خستگی  
 شدید قدری بیاسائیم • نزدیک ظهر از شهر بانی وژاندارمری د و نفر  
 ما مورعا لیرتبه بمنزل ما آمدند و بانگرانی فوق العاده از هجوم اهالی  
 و قیام مردم ازادانی و اعالی علیه ما حکایتها گفته دستور حرکت  
 فوری از شرویه را ابلاغ نمودند ما هم باشتاب تمام برهنمائی بلد ی از

یاران آنسامان بکنار خندق رفتیم و سوار ماشین شده رو بخیر القری

• نهادیم

ر وزیرست و یکم به فردوس رفتیم که سابقاً تون بسوده

و جمال قدم بآن فاران فرموده اند و یکی از هواکزمهم امری خراسان

بوده است • شب ۲۱ مرداد و صبح ۲۲ و روز ۲۳ جمع کثیری از یاران

راستان آنسامان را ملاقات کردیم و عصر ۱۲ از طریق باغستان به

کاخک ( با سکون خا ) عزیمت کردیم و آنروز شب و همچنین یوم ۲۵

مرداد را بزیارت دوستان آن نقطه گذراندیم و صبح ۱۲ از آنجا به

کاشمر رفتیم که نام سابق آن ترشیز بوده است • دو روز در آن مدینه

بملاقات یاران آلهی گذشت و صبح ۲۸ مرداد دوباره بتربت حیدر

مراجعت گشت و تناسی ام مرداد با یاران آنسامان ملاقات و مصاحبت

و مؤانست دست داد •

بعد از ظهر سی ام مرداد ماه از تربت حیدر به سا

دراز گوش عازم قریه نامق و حصار شدیم و از میان کوه ها و دره ها و

نهرها گذشته بنا مق رسیدیم و در منزل یکی از احباب ما وی جستیم و تا اول شهریور ماه در آن قریه بذكر آتھی و دیدار دوستان رحمانی گذرانندیم و یوم اول شهریور بقریه حصار که در کنار نامق قرار گرفته رهسپار شدیم و اول شب ابتدا جلسه محفل روحانی و سپس احتفال عمومی تشکیل گشت و این ملاقاتها و دید و بازدیدها در مجالس پسر جمعیت تا سوم شهریور ادامه داشت و صبح روز چهارم با چهارها از حصار به علی آباد توجه کردیم و بین راه در باغها و مزارع احباب از میهمان نوازی گرمی برخوردار شدیم .

چارپا دارما یکی از باران راستان حصار بود و در بین راه که از آن درّه زهبا میگذشتیم و در ورشته کوه پرشکوه در بزمین و بسار ماجلوه مخصوصی داشت و صدای ملایم آب رود خانه گوش را نوازش میداد ، بالهجه شیرین حصارى راجع بمراحل سبعة که در جلسه عمومی احباب آن را از روی توقیع مبارک توضیح داده بودیم سئوالاتی مینمود و چنان گفتارش عمیق و دقیق بود که مرا حیرت دست میداد و با خود میگفتم

سبحان الله امر مبارک چه اعجازی کرده و چسان ماضعفای ارض  
 را باوج هزّت اهدیه رسانده و مصداق " الْعِلْمُ نُورٌ يَزِيدُ فِي اللّٰهِ  
 فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ " قرار داده است .

غروب همان روز وارد علی آباد شدیم و با ماشین سواری  
 خودمان که موقع رفتن بحصار و نام قق آنجا گذاشته بودیم  
 بتربت رفتیم و شب راد آن محل بسربرده صبح پنجم شهریور مشهد  
 هزیمت کردیم و تا شانزد هم مهرماه در آن شهر ماندیم و ایام ولّیالی را  
 بملاقات دوستان و مذاکره با متحرّیان حقیقت و حضور در احتفالات  
 جوانان و آموزگاران دروس اخلاقیّه و شرکت در مدرسه تابستانه  
 گذراندیم و روز ۱۶ مهرماه بکمال تأثر بایاران عزیز آسامان وداع-  
 نموده عازم نیشابور شدیم و تا نوزدهم مهر در آمدینه ماندیم و صبح  
 نوزدهم دوباره به سبزوار برگشتیم و تا ۲۳ مهرماه با احباب آن محل  
 بسربردیم و شب و روز در جلسات عدیده از حضورشان بهره مند شدیم  
 و صبح ۲۴ مهر بشاهرود هزیمت کردیم و شب در جلسه عمومی یاران

آنسان حاضر شدیم و صبح ۲۵ از شاهرود حرکت و مقارن ظهر  
 بدامغان ورود نمودیم و با مهاجرین آن محل ملاقات کرده عصر آنروز  
 به سمنان رفتیم و شب در احتفال عمومی احباب عزیز شرکت نمود. صبح  
 ۲۶ از سمنان بسوی مدینه منوره طهران رهسپار شدیم و عصر همان  
 روز به ام‌العالم و مطلع التورین الام رسیدیم. این سیر و حرکت  
 در نقاط امری کشور مقدّس ایران چهار ماه امتداد یافت والحمد لله  
 بخیر و خوشی بپایان رسید.

## ۲۰

پس از چند روز از ورود من بطهران دستوری مؤکّد  
 از ساحت اقدس رسید که بدون تاخیر به نی‌ریز عزیمت و هر قدر ممکن  
 و میسر باشد در آن نقطه اقامت و باران آلهی راکه سالیان دراز با  
 تضییق و فشار از ناحیه متعصّبین و مخالفین شریعه ربّ العالمین  
 انباز بوده و هستند تشجیع و تشویق نمایم و دل‌داری و تسلی دهم.  
 لهد اصبح هشتم آبانماه ۱۳۳۳ از طهران حرکت کرده عصر

همان روز باصفهان وارد و شب در جلسهٔ عمومی که در حظیرهٔ القدر  
 منعقد و عدهٔ حاضرین از سیصد و پنجاه نفر متجاوز بود حاضر شدم  
 و صبح بهم به آباءه رفتم و عصر آن روز در احتفال عمومی اجبا که در  
 حدیقهٔ الرحمن مدفن روس شهدائی ریز منعقد بود حضور یافتیم و  
 بایکصد و پنجاه نفر از یاران آنسامان ملاقات و صبح روز هم بده بید  
 و از آنجا بمدینهٔ الله شیراز توجّه نمودم • چون یگانه جاده خاکی  
 شیراز به بی ریز نظر بفصل پائیز و نزول بارانهای شدید و مد اوم کاملاً  
 مسدود بود بر حسب اجبار ایامی چند بانظار قطع باران و افتتاح  
 راه در مدینه الله سپری شد و در آن ایام جلسات عدیده مرکب از  
 رجال و نساء و جوانان و نورسیدگان چه در حظیرهٔ القدر و چه در  
 منازل دوستان انعقاد یافت و احتفالات متعدده نیز بنام تحرّی  
 حقیقت بمنظور ابلاغ کلمهٔ الله بطالبان تشکیل گشت تا آنکه حدّت  
 باران تخفیف یافت و راه باز شد • در اثنای طریق زیارت یاران  
 سر و ستان بهز نصیب شد و ساعاتی چند با عزیزان آنسامان بذکر الهی



گذشت \* من و چند نفر از هم‌رمان از سر استان بجانب نریز  
 رهسپار شدیم و وقتی با آن شهر تاریخی رسیدیم اعضا<sup>۱</sup> محفل روحانی  
 و وجوه احباً بدیدار ما آمدند \* معلوم شد ملائی متنفذ محل که  
 همواره مزاحم دوستان حضرت رحمن بوده و هست بقرا<sup>۲</sup> مجاوره رفته  
 و در غیاب او آرامش نسبی برقرار است \*

بیست و پنج روز درآمدینه ماندیم و شب و روز بایاران  
 سعیدیده<sup>۳</sup> آنسامان محشور شدیم و از هر فرصتی برای تأسیس کلاس  
 درس و مجالس بحث و فحوص و تشکیل جلسات عمومی و احتفالات<sup>ص</sup>  
 و زیارت اماکن تاریخی استفاده کردیم و از محضر دوستان راستان  
 آنسامان فیض وافر بردیم تا آنکه ملائی مزبور از راه دور رسید و موجبات  
 ناراحتی احبّاء الهی مجدداً فراهم گردید و دیگر توقف مانیز در نریز  
 موافق با حکمت نبود و لهدا اباندوه فراوان یاران حضرت رحمن را  
 و داع گفته رهسپار طهران شدیم و در بین راه در شیراز آباده و اصفهان  
 باردگرا احبّار از زیارت کردیم آنچه لازمه تذکره مراجع بوظائف خطبه<sup>۴</sup>

اهل بهادر دورهٔ نقشه ده ساله جهاد کبیرا کبر بود بجای آوردیم

• وخیروخوشی وارد مدینه طیبه طهران شدیم •

جواب عریضه مراد ربارهٔ اوضاع نی ریز جناب دکتـ

لطف الله حکیم منشی شرقی شورای بین المللی بهائی با مر مبارک

مرقوم داشته بودند که منجمله متضمن عبارات ذیل بود :

" •• فرمودند من برای احبای نی ریز دعا میکنم • حال وجود

جناب فروتن در طهران برای تنظیم امور محفل ملی لازم است •

لهذا چندی در طهران بمانند و امور محفل را کاملاً منظم و مرتب

نمایند •• "

در ماه رمضان سال ۱۹۵۵ میلادی واعظی بنام شیخ

محمد تقی معروف به فلسفی در یکی از مساجد طهران ناگهان

ببد گوئی از بهائیان آغاز بجهت وافترا نسبت بمقدسات اهل بها

زبان باز کرد و چون هر روز این روش ادامه داشت در سراسر کشور

هیجانی عجیب پدید آمد و یاران حضرت رحمن در جمیع نقاط ایران

پرشان خاطر و نگران و محفل ملی در صدد چاره جویی و مراجعه بولاة امور و ملاذ جمهور بود تا آنکه در ایام عید اعظم رضوان انجمن شور و روحانی بر حسب معمول سنواتی در حظیرة القدس طهران انعقاد یافت و نمایندگان از هر سو بمرکز آمدند • روز دوازدهم عید سعید که آخرین جلسه انجمن منعقد گردید دستور تعطیل جلسات و بستن حظیرة القدس رسید و لهذا اوکلاب منزل یکی از اخبار فته بقیة مذاکرات و مشاورات را انجام داده با دعا و مناجات و رجای هون و صون از حضرت قاضی الحاجات با وطن خود معاودت نمودند •

روز هفتم ماه می ۱۹۵۵ حظیرة القدس بسته شد و متعاقب این وقایع هر روز اخبار ناگوار از گوشه و کنار بمرکز میرسید و محفل ملی کتباً و شفاهاً بمراجع رسمی مراجعه و داد خواهی میکرد • در همین اوان گنبد حظیرة القدس نیز برداشته شد و در تمام مراکز امری حظائر قدس از تملک بهائیان خارج گشت و چندی امر دین منوال میگذاشت تا آنکه تضحیقات وارده رو بمتخفیف نهاد و ماه محرم آنسال بدون

• حادثه سپری شد

واقعه جانگد از شهادت شهدای سبحةٔ هرمزك هم در

همین سال اسف اشتمال رخ نمود •

در ماه می ۱۹۵۵ حضرت ولی امرالله مرآة مآب

مسافرت بترکیه فرمودند • این سیر و حرکت چند ماه بطول انجامید

و در آن مدت در نقاط مختلفهٔ امریه مانند استانبول - آنکارا - ازبیر

آطنه (آدانا) غازی عنتاب - ادرنه و قوتیه بملاقات دوستان و

تأسیس کلاسهای معلومات امری برای جوانان توفیق یافتیم

و چون بزبان ترکی عثمانی آشنا هستم تفهیم و تفهیم بآسانی انجام

می پذیرفت •

زیارت اماکن معبرکه و تاریخیهٔ امریه علی الخصوص

بیت مبارک در ادرنه از افتخارات آن سفر است •

در اثنای این مسافرت همچنین بمشای قصور عالیه

سلاطین عثمانی و موزه ها و قلعه ها و خرابه های امکنهٔ تاریخی که

در آن کشور بحدّ و فور موجود پرداخته و منجمله روزی بقصر مسرور  
 " دولما باغچه سرایی " رفتم • من در سفرهای خود بدوردنیا  
 قصرهای مجلل و زیبا بسیار دیده بودم و لکن حشمت و جلال و عظمت  
 و ظرافت این قصر که بدست معماران و مهندسان و هنرمندان غریبی  
 در سال ۱۸۵۳ میلادی کنار بوغاز بسفـور ساخته و پرداخته  
 شده واقعاً خیره کننده بود •

مدیر قصر بنهایت مهربانی قسمت های مختلف آن بنای  
 رفیع را با توضیحات لازمه بمن نشان میداد زیرا بسفارش بعضی  
 از احبّامی همان اوبودم • وقتی بطالارتا گذاری رسیدیم میزبان  
 بالحنی آمیخته بمزاح بمن گفت آیا مایل هستید که بر تخت امپراطوری  
 سلطان عبدالعزیز جلوس نمائید و خود را در عوالم قدرت و سلطنت  
 و حکمرانی بر ممالک وسیعۀ عثمانی سیر دهید ؟ جواب من این بود که  
 شما امید انید من بهائی هستم و حضرت بهاءالله این سرپر را کرسی ظلم  
 خوانده اند و عبدالعزیز همان سلطان جبار و غدار است که حضرت

بها<sup>۱</sup> الله و عائله و اصحاب آنحضرت را از استغابول بادرنه و از آنجا  
 بحکاسرگون نعوده و نهائیت ظلم و اعتساف را در حق آنمظلومان  
 رواداشته حال چگونه من که یکی از بندگان حضرت بها<sup>۱</sup> الله هستم  
 بچنین خفت و حقارتی تن دردم که بر کرسی ظلم بنشینم ؟ مدیر قصر  
 که مردی دانشمند و مطلع و تاریخدان بود با من هم آواز شد که حق  
 باشماست و سلاطین عثمانی غالباً علی الخصوص عبد العزیز و عبد الحمید  
 بسیار ظالم و خونخوار و فاسد و ستمکار بوده و عاقبت بسزای اعمال  
 رذیله شان همرسیده و محو و نابود گردیده اند •

در آنحین قلباً و باطناً بآسکان مقدّس شکرگزار شدم  
 که الحمد لله بچشم خود تحقیق اندازات نازل در کتاب اقدس  
 والواح ملوک را دیدم و بگوش خود ملامت و سرزنش هموطنان شان را در  
 حقشان شنیدم •

خوانندگان عزیز بخوبی میدانند که سلطان عبد العزیز  
 در تاریخ یکهزار و هشتصد و شصت و یک بسخت خلافت و سلطنت

عثمانی نشست و در سال یکهزار و هشتصد و هفتاد و شش مخلوع و مقتول گشت و سلطان عبد الحمید ثانی بخلافت و سلطنت رسید او هم در سنه یکهزار و نهصد و نه مغضوب ملت شد و در گوشهٔ عزلت بکمال حسرت چشم از عالم بریست و سپس سلطان محمد خامس و سلطان محمد سادس متوالیاً بسلطنت رسیدند • سلطان محمد سادس نیز از سلطنت خلع و بجای او شاهزاده عبد المجید پسر سلطان عبد العزیز بخلافت منصوب شد و پس از چندی او هم از مقام خود مستعفی و در ریست و نهم اکبر یکهزار و نهصد و بیست و سه ترکیه به جمهوری مبدل و غازی مصطفی کمال پاشا بسمت اولین رئیس جمهوری ترکیه از طرف مجلس کبیر ملی منصوب گردید •

در تاریخ سوّم ماه مارس یکهزار و نهصد و بیست و چهار

مجلس کبیر ترکیه در یک جلسه سه قانون مهم را تصویب کرد :

اول - الغاء سلطنت وراثی آل عثمان •

ثانی - الغاء خلافت عثمانی و انحلال دائرة نظارت بر

برادریان و اوقاف دینی \*

ثالث - انضمام تمام مؤسسات تربیتی و مجامع علمی و مدارس  
دینی به کمیساری ملّی که بدین شیوه برای  
نخستین بار در ترکیه دین از سیاست جدا و مجزّی

گشت \*

وصول و پیام منبع مبارک مورخ چهارم جون واکتبر  
۱۹۵۷ که در آن بشارت انصاف هشت نفر از نفوس زکیّه را بسمت  
ایادی امرالله بدنیای بهائی اعلان و دستور انتخاب هیئت دیگر  
را برای حفظ وصیانت امرالله علاوه بر هیئت معاونت سابقه صادر  
ووظائف مهمه خطیره حضرات ایادی امرالله و لزوم همکاری آنان را  
بامحافل ملّی و ناحیه فی بمنظور تائید و وحدت اهل بها در مستقبل  
ایام تصریح و تائید فرموده بودند از طرفی مورث سرور فراوان و روح و  
روحان پس پایان و ازسوی دیگر موجب نگرانی شدید یاران حضرت



رحمن شد زیرا از تمام آن بیانات راحه فراق ولی مقدّس امر ربّ الایات  
مغضوع بود ولی هیچکس گمان نمینمود که بعد از ایامی معهود  
شمس جمال مولای روعف و مهربان از انظار دلدادگان فداکارش  
پنهان شود و سرشک اندوه و حسرت از دیدگان آنان جریان وسیلان

## ۲۱

• یابعد •

صبح روز پنجم نومبر سال ۱۹۵۷ تلگرافی بدست من  
رسید که پس از مطالعه بمعنی الکلمه بدلم لرزید و رخوشی شدید  
بر اعصابم مستولی گردید ، دیده گریان و جگریریان شد • در آن  
تلگراف امه البهائم روحیه خانم صعود مولای عزیز ابیهائیان جهان  
اعلان نموده بودند •

دیوانه وار بمنزل امه الله المنجذبه میس ادلید شارپ  
رهسپار شدم و تلگراف را بدستش دادم • پس از ملاحظه مات  
و مبهوت در گوشه ئی قرار گرفتم • بعد از قرائتی چند ماد و نفری  
یکدیگر نحوه ابلاغ این خبر دشت اثر را با اعضا محفل ملی و محلی

مورد مذاکره ومشورت قراردادیم وبالاخره چنین صلاح دیدیم که ساعت چهار بعد از ظهر بوسیلهٔ تلفن اماناء هردو محفل را بمنزل میس شارب دعوت کنیم وبکمال حزم واحتیاط آنان را ازین رزیهٔ عظمیٰ ومصیبت کبریٰ آگاه سازیم . سر ساعت چهار هیجده نفر در اطلاق محقر میس شارب حاضر بودیم وقتی آن نفوس زکیه از ماجری اطالع یافتند ابتدا باور نکردند وبعد چنان شدند که شرح آن هجران و آخون جگر واقعاً درین دفتر ننگند ، همان بیه که خواننده محترم با احساسات وجدانی خود راجع شود وحزن و اندوه آن ماتمزدگان را برای خود مجسم سازد .

روز بعد تلگرافی دیگر از امانه البهائه رسید که اعضا

محافل و هر کس از احباب که بتوانند بلند عزیمت و در تشییع عرش مبارک شرکت نمایند .

پس از شور کامل در محفل قرار شد من در طهران بمانم

و در جلسات تذکر شرکت نمایم . مجالس عدیده در مرکز و حومه شهر

العقاد یاف و در هر جلسه جم غفیری از یاران رحمانی حاضر بودند  
 و در تمام آن محافل من که خود احتیاج بتسلیت داشتم برای احبّاء  
 صحبت میکردم و آن غمزدگان را تسلی میدادم • مفاد و مدلول  
 مطالب در آن جلسات چنین بود :

احبّاء عزیز الحال قرب یکصد و سیزده سال از ظهور  
 طلعت اعلی میگذرد و درین برهه از زمان حوادث خطیره و وقایع  
 هائله برای پیروان امر حضرت ربّ البریه واقع شده که جملاگی  
 در صفحات تاریخ بهائی ثبت و ضبط گردیده است • بشهادت  
 آشنا و بیگانه هیچیک از مظالم وارده اهل بهار را از اجرای نوایای  
 مبارکه باز نداشته و آنهمه مانع و رادع از پیشرفت شریعة اللّهِ جلّ  
 نکرده است •

پس از شهادت حضرت اعلی شمس جمال اقدس ابهی  
 از افق سپاه چال طهران طالع شد و بعد از اعلان امر در باغ رضوان  
 با وجود در بدری و سرگونی از نقطه ئی بنقطه دیگر و نزول بلا یا و روزیای

بیحدّ و حصر در طّیّ سی و نه سال فتنهٔ مظلومه را چنان هدایت و سریت  
 فرمودند و امر الهی را بمقامی از اعتلا و عظمت رساندند که کلّ انگش  
 حیرت بدندان عبرت گزیدند و مخالفان و بدخواهان مایوس و  
 نومید گردیدند و دولت قوی شوکت آن زمان یعنی حکومت  
 مستعبد و ظالم آنروز ایران و سلطان مغرور عثمانیان خویش را در قبال  
 ترقّی و تعالیٰ امر ربّ متّان عاجز و مغلوب دیدند •

بعد از صعود جمال قدم بمحض آنکه بارقهٔ امید در قلب  
 کینه توزان برای تشنّیت شمل یاران حضرت رحمن درخشید مرکز  
 میثاق بها حضرت عبدالبهاء سکن سفینهٔ الله را بدست توانای  
 خویش گرفته بساحل فتح و فیروزی رساندند و آوازهٔ امر الله را در مغرب  
 زمین نیز بلند فرمودند و مجال هلهله و مدّ مه و شادی و پیایکوبی  
 بمخالفان و بدخواهان امر حضرت یزدان ندادند •

بعد از صعود حضرت عبدالبهاء بافق اعلیٰ حضرت

ولّی امر الله مولای مقتدر و توانای اهل بها در طّیّ سی و شش سال

ولایت کبریٰ امر اقدس ابهن راد شرق و غرب دئیابقد رشی ترویج  
فرمودند که خیره ماند در آن دیده اولوالابصار •

گذشته آئینه آینده است • مابیقین مبین میدانیم

وآنی شک و تردید بخود راه نمیدهم که صعود مولای توانا بعالم  
بالا مبنی بر حکمت‌های بالغه احدیه است و نفس این انتقال از حیث  
ادنی بافق اعلیٰ محرک احب و سائق اصقیا بمیادین خدمت  
ومهاجرت وفد اکاری وجانفشانی برای پیشرف امر الهی خواهد  
بود •

مقارن این احوال امة البهائم روحیه خانم حضرات

ایادی امرالله رابارض اقدس خوانده بودند که مجلس مشورت  
بیارایند و راجع بآینده امر مبارک مذاکره نمایند لهذا من هم بآن شرط  
شتافتسم و روز هفتم نومبر در مدینه منوره حیفاً بهمکاران محترم خود  
پیوستم •

از بیست و هفت نفر ایادی بیست و شش نفر حاضر

ومیسیس ترو نظریکبرسن ونقاہت مزاج از حضور معذ و ربود نسد •

روز عیجد هم نومبر ایادی امرالله در قصر مبارک بهجی

مجامع شدن و در نخستین جلسه بیاد مولای محبوب بدعا و مناجات

و رازونیا زید رگاہ خد اوندبی انبازیرد اخنجد و سپس بحالت اجتماع

بروضه مبارکہ مشرف شدہ یکان یکان جبین برعبه نورمبین نهادہ

حفظ وصیانت امرالله و حراست شریعة اللہ و وحدت جامعہ اعل

بہار ارجا و مسئلت نمود نسد • ومن در آن حین دو پیام ملیع

اخیر مبارک مورخ چہارم جون واکتبر ۱۹۵۷ رابرای دہمین بار

زیارت و تلاوت کردم و مخصوصاً درین بیانات صریحہ کہ میفرمایند :

( ترجمہ ) " • • حفظ و حراست امر عزیز و گرانبہای آلہی

وصیانت و حفظ صحت روحانی جوامع بہائی و تقویت و تحکیم روح

ایمانی در فرد فرد احباب • • و تحقق مقدرات نہائی امر آلہی

کلّ را ساء و مستقیماً مربوط بنحوہ انجام وظیفہ خطیرہ می است کہ

اکنون بعهده اعضا این دموکراسی قرار دارد • • "

( ترجمه ) " چون ایادی امرالله اخیراً عهدہ دار مسئولیت  
 صیانت امرالله نیزگشده اند در هر قارّه هیئتی جدید بنام هیئت  
 معاونت برای حفظ وصیانت که مکمل هیئت سابقه است انتخاب  
 نمایند \* \* ایادی امرالله صاحب منصبان عالی مرتبهٔ نظم سریع  
 التکامل اداری جهانی هستند " \* ( انتہی )

مجدداً غور و تأمل و تفکر و تمعن نمودم ذہم تشحیذ  
 و قلبم مطمئن و روحم تسکین یافت و دانستم کہ امرالله همیشه محفوظ  
 و مصون بوده و خواهد بود \*

وقتی بعد از ایادی امرالله تصمیم بتاسیس بیت العدل

اعظم آلہی در سال ۱۹۶۳ میلادی گرفتند و معلوم شد کہ بزودی  
 آنہیئت ملہم در عالم بوجود خواهد آمد قلوب مطمئن و ارواح مستبشر  
 شد و افکار و اذکار کل بر محور تنفیذ اہداف نقشہ دہ سالۂ جہاد  
 کبیرا کبر آخرین یادگار مولای عزیز و درمیزد و دعا و توجّہ و تضرّع  
 و ابتهال در مقامات مقدّسہ رزق روحانی ایادی امرالله در آن دوران

پرهیجان بود \*

در تاریخ ۲۵ نوامبر اولین پیام مجمع ایادی خطاب

بعموم اهل بهاصادر و در آن بیاران حضرت رحمن در سراسر  
جهان اعلان شد که هیئتی مرکب از ۹ نفر در ارض اقدس بخد مات  
روحانی مالمولف خواهند بود و امر آلهی را بمساعدت سایر ایادی و  
محافل ملی و ناحیه ئی و محلی و عموم یاران رحمانی حفظ و حراست  
و برای اجرای نقشه دهمساله با محافل ملیه مکاتبه خواهند نمود و  
با سئله احباً از روی نصوص مبارکه جواب خواهند داد \* چون منہم  
یکی از آن نه نفر بودم از طهران بحیفا منتقل و در ارض اقدس ساکن  
شدم \*

دردوره تصدی ایادی امر الله الحمد لله احباً  
ف  
آلهی و محافل ملی بکمال همت با اجرای نوایای مقدسه و تنفیذ اهدا  
نقشه دهمساله قیام نموده و هر روز خبر خوشی از کشوری میرسید  
و سبب تسلی قلوب محترقه میگردد \*



مخالفت شرذمهی معدود با الواح وصایای حضرت  
 عبد البهآء چند صباحی موجب تکدّر خاطر یاران رحمانی بود که  
 رفته رفته آن نغمه های مخالف خاموش و آن اذکارناهنجار بالمره  
 فراموش شد و مصداق کریمه قرآنیّه " اجتثت من فوق الارض مالها  
 من قرار " تحقق یافت .

از ماه نومبر ۱۹۵۹ تا آوریل ۱۹۶۰ در کشور ترکیه  
 بزیارت دوستان الهی فائز شدم و شش ماه تمام در مراکز امریه  
 آن خطه شاسعه بسیر و حرکت پرداختم و در ماه آوریل ۱۹۶۱ بنمایندگی  
 مرکز جهانی در اولین انجمن شور و روحانی ملی بهائیان برزیل و اوروگوئه  
 شرکت کردم و شاهد تاسیس نخستین محفل ملی آند و کشور شدم  
 و در جلسات عدیده بایاران رحمانی و متحرّیان حقیقت ملاقات  
 و در باره تحقق بشارات کتب مقدسه و ظهور موعود گل ملل وادیان  
 و تعالیم بدیعه آئین ربّ منان مفصل صحبت داشتم . در آرژانتین  
 چند روز برای ملاقات احبّاء بوئنوس آیرس توقف کردم و بزیارت

مرقد امة اللہ المنجد به مسیس می مکسول نائل شد م و در مونیقو بود نو  
 عاصمہ کشور اوروگوہ علاوه بر حضور در جلسات اولین انجمن شوروی حائ  
 ملی آسامان در احتفالات متعدده با احباء عزیز آلهی و متحریران  
 حقیقت نیز ملاقات و از امریکای جنوبی بارویا معاودت نمود م و سا  
 پایان ماه می ۱۹۶۱ در انگلستان و سپس جزیره قبرس بدیدار  
 دوستان فائز شد م •

در یکی از مراکز ویلز میهمان عائله فی بود م که مرگب از  
 زن و شوهر و دو پسر نهساله و پانزده ساله بود • شب دور هم بودیم و  
 نقشه مسافرت فردا را میکشیدیم که باید ساعت چهار صبح در ایستگاه  
 راه آهن باشیم آن دو پسر خرد سال نیز با صرار مایل بمشایعت بودند  
 ما میگفتیم که هوا سرد است و برف سنگینی بر زمین و شما صبح زود هنوز  
 خوابید و بعد هم باید سروقت در مدرسه باشید لهذا از فکر همراهی  
 ما منصرف شوید • صبح زود که از اطاقم بیرون آمدم آند و پیس را  
 لباس در بر آوراده حرکت دیدم بالاخره پدر و مادر رضایت دادند و

همه با هم از منزل بیرون آمدیم و در هوای سرد زمستان سوار ماشین شده بایستگاه رفتیم در آنجا نیز چند نفر دیگر از اخبارا که بمشایعت آمده بودند ملاقات کردیم که یکی از آنان پیرمردی نورانی و از جمله فاتحین بود • قصدم از نقل این حکایت بیان محبت و الفتی است که امر مبارک در قلوب نفوس مبارکه انداخته و گردنکشان غرب را از خرد و کلان بشخص شرقی از اهل ایران که قبلاً او را ندیده و نمیشناخته اند بدینسان روعف و مهربان ساخته است •

در قبرس با مهاجرین عزیز ایرانی و دوستان ترك نژاد محلی

و چند نفر از اهالی یونانی ملاقات حاصل و جلسات عدیده منعقد گردید و از محجزات امر اقدس ابهتی این بود که احبباء ایرانی و ترك و یونانی چون افراد يك خانواده بایکدیگر انس و الفت داشتند و اثری از تعصبات ملی که بین دیگران از امثال و اقرا نشان موجود ابداً مشهود نبوده •

رضوان سال ۱۹۶۳ فرارسید و اعضاء محافل ملی

از جمیع اقطار عالم برای انتخاب نخستین بیت العدل اعظم

بمدینة منوره حیفآمه و در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء اولین

جلسه خود را تشکیل دادند پس از تلاوت ادعیه بالسنة مختلفه

ابتدا امة البهاء روحیه خانم راجع با همیت این اجتماع تاریخی

بیاناتی ایراد نمودند و بعد اعضاء پنجاه و یک محفل ملی و ناحیه می

که عددشان در آن جلسه دو بیست و هشتاد نفر بود بانظم و ترتیب و

سکون و وقاری که مخصوص جوامع بهائی و نشانه می از نظم بدیع

جهان آرای آلهیست اوراق رأی خود را تسلیم هیئت نظر کردند •

جلسات بعدی در یکی از طالارهای شهر حیفآ در مرکز

جبل کرمل انعقاد یافت و وقتی هیئت نظر اسما اعضاء اولین

بیت العدل الهی را اعلان نمودند و نفوس منخبه بصحنه آمدند

و لموا جذب حضار در آن احتفال پر شکوه و جلال بسرحد کمال رسید •

شرح کنفرانس بین‌المللی که با حضور حضرات ایادی  
 امرالله و اعضاء نخستین دیوان عدل اعظم آلهی و متجاوز از هفت هزار  
 نفر از احباب در آلبرت هال لندن تشکیل گردیده در صفحات اخبار  
 امری و مجلّات کتاب عالم بهائی اندراج یافته و محققاً خوانندگان  
 محترم این اوراق آن را مطالعه کرده و بخاطر سپرده اند زیرا  
 اینگونه وقایع مهمّه و حوادث تاریخیّه همواره در نظریّه و هندگان  
 است و پیش‌بصر محققان • خلاصه آنکه جلسات این کنفرانس  
 عظیم و مجلّ پنج روز ادامه داشت و از بیست و هشتم آوریل ۱۹۶۳  
 تا دوم ماه می بابرنامه بی جامع و کامل و نظمی حیرت انگیز و وضعی  
 طریخیز اداره گشت •

حضرات ایادی امرالله و اعضاء بیت العدل اعظم  
 و زمره بی از دانشمندان عالی‌مقام و سخنوران بنام در برنامه شرکت  
 داشتند و احتفالاتی مخصوص برای نفوس غیربهای از طالبان و  
 متحرّیان حقیقت نیز تشکیل شد و مبادی سامیّه شریعه آلهیّه

علی روس الا شهاد اعلان و ابلاغ گردید و یک جلسه در طلوع زنون

ملى انگلستان تعالیم بهائی شرح و بیان گشت •

نفس عبور و مرور صد ها نفر از نژاد ها و ملیت های گوناگون

با نشان و علامت کنفرانس در معابر و اسواق بالطبع جالب انظار

نفس نیز هوش بود و امر مبارک را غیر مستقیم مشهور مینمود •

در سال ۱۹۶۵ اولین مسافرت امری من تحت اشراف

بیت العدل اعظم انجام پذیرفت • ابتدا بترکیه علی الخصوص

ناحیه اسکندرون و سپس بکشور منورایران عزیمت نمود و در بسیاری

از مراکز امری احبابا اجرای نقشه نهساله دیوان عدل اعظم الهی

ترغیب و تشویق گشتند و چند ماه متوالیاً این مأموریت ادامه یافت

والحمد لله نغایح حسنه بحول وقوه مالک البریه ازین اسفار بارآمد و

آناش متدرجاً آشکار و پدید ارگردید •

در سنه ۱۹۶۷ عازم هندوستان شدم و در مراکز مهمه

الخطه شاسعه بسیر و سفر برد اختم و از محضریانان جانفشان

آسان استفاضه و استفاده کامل نمود و علاوه بر حضور در مجامع و مجالس یاران با معاون رئیس جمهور هند و ستان و جمعی از خبر نگاران و وزیر معارف و گروهی از طالبان و متحرّیان حقیقت ملاقات کردم و درین محاضرات مبادی سامیهٔ امرآلهی و تعالیم روحانی و اجتماعی آئین‌بهای را برای آنان شرح و بیان نمودم و خوشبختانه همگی اظهار سرور از حضور در چنین مجامع و محافلی میکردند .

در گوالیر که فی الحقیقه قلب هند و ستان است علاوه بر ملاقات احبّبا و جمعی از نفوس غیربهای در مؤسسه تربیتی امری نیز حضور یافتیم . این مشروع جلیل در محلّ بسیار زیبا و مجللی قرار گرفته که سابقاً قصر یکی از امرای محلی بوده و حال از مملکات و مصصرفات بهائی است .

وقتی در آن مکان با آموزگاران و شاگردان آشنا شدم معلوم شد که جوانان و نوریسیدگان از نقاط مختلفه هند و ستان بمنظور فرا گرفتن اصول و مبادی روحانی و اداری آئین‌آلهی

باین موئسه میآید و بعد از طیّ دوره معین با وطن خود  
 معاودت مینمایند و بتعلیم و تدریس نونهالان و جوانان بهائی  
 میپردازند \*

در همین سنه شش کنفرانس تبلیغی بین المللی  
 در احاء و اکناف عالم بهائی تشکیل گردید و شش نفر از حضرات  
 ایادی امرالله برای شرکت در آن مجالس بنمایندگی مرکز جهانی  
 معین شدند که من ما مور بحضور در موتمر کامپالا عاصمه مملکت  
 یوگاند ابودم \* ماشش نفر قبل از عزیمت بصوب ما موریت خویش  
 بترکیه رفتیم و از استانبول بادرنه عزیمت و یکشنبه روز در آنمدینه  
 اقامت و در بیت مبارک جمال قدم بدعا و مناجات و رجای تائید  
 و توفیق از حضرت قاضی الحاجات مبادرت نمودیم و باروحی پرفشوح  
 و قلبی مطمئن از یکدیگر جدا شدیم \*

در جلد چهاردهم کتاب "عالم بهائی" راجع

بکنفرانس کامپالا مقاله مفصّلی بانگلیسی مرقوم که مضمون آن بفارسی



چنین است :

" ۰۰ کنفرانس کامپالا که با حضور چهارصد و پنجاه نفر از بیست و چهار ملیت مختلف انعقاد پذیرفت در نوع خود کم نظیر بود و نماینده بیت العدل اعظم پیام آن مرجع اعلی راقرائت کرد و سپس از مصائب وارده بر جمال قدم در آدرنه و نزول سوره ملوک و تاثرات شدیدة حضرات ایادی امرالله در موقع زیارت بیت مکرم شرحی بیان نمودند که تا اثیر شدید در شنوندگان داشت .

روز دوم کنفرانس ساعت پنج و نیم بعد از ظهر  
 احتفالی مرکب از نهائی و غیر نهائی در دانشگاه کامپالا تشکیل شد که تقریباً پانصد نفر از طبقات مختلفه حاضر بودند رئیس جلسه ایادی امرالله جناب اولینگا و ناطق نهائی نماینده بیت العدل اعظم آلهی بود . جلسه ئی نیز برای نمایندگان حکومت و سفرا دول و علما روحانی و مدیران مؤسسات مختلفه تربیتی و علمی و مشاهیر تجار و اهل حرف و صنایع انعقاد یافت که قرب دو بیست و پنجاه نفر

## در آن جلسه شرکت داشتند . . .

حظیره القدس جدید کامپالا که بمهندسی  
 پاتریک روبرتز مهندس جوان بهائی ساخته شده بوسیله نمایندگ  
 مرکز جهانی افتتاح یافت و در آخرین جلسه کنفرانس اهمیت وحدت  
 واتحاد اهل بها بیان شد که اثرات شدید در حضار گذاشت "

در همان سفر برای اولین بار امکان مصاحبه تلویزیونی  
 برای جامعه بهائی در یوگاند حصول یافت و من و ایادی امرالله  
 جناب اولینگاد رتلویزیون کامپالا شش دقیقه راجع بامر مبارک صحبت  
 داشتیم و تصویر رنگی مقام اعلی و مشرق الاذکار آمریکا و کامپالا بیژ  
 به بینندگان ارائه شد و مورث مسرت کامل احباب آلهی گردید و از قرار  
 معلوم این برنامه بیش از بیانصد هزار نفر تماشاگرد یوگاند و کشور  
 کنیادا داشته و برای نخستین بار در آن دیار از تلویزیون تعالیم  
 مبارکه انتشار یافته است .

در سال ۱۹۶۹ نخستین مسافرت من بجزائر فیلیپین

اتفاق افتاد و در شهر مانیلا عاصمه آن مملکت و چند مرکز امری دیگر با احباء عزیز آلهی ملاقات حاصل گشت و در دود انشگاه و یکی از دبیرستانهای پایتخت با حضور بیش از پانصد نفر دانشجو و دانش آموز و جمعی از اساتادان و دبیران و کارمندان عالیرتبه راجع بتعالیم مبارکه بتفصیل صحبت شد و جمیع از اصول و مبادی امریهائی تحسین و تمجید میکردند .

سفر من بعد هانیزه فیلیپین انجام پذیرفت و هر بار با جمعی کثیر از احباء و متحریان حقیقت ملاقات و مذاکره میگشست . در همین سال ۱۹۶۹ اولین سفر من بژاپن صورت گرفت . سالها بود که آرزوی چنین سفری را داشتم زیرا از زمان نوجوانی در کتاب "هدایع الآثار" خوانده بودم که حضرت عبدالبهاء از ژاپنها تمجید فراوان فرموده و نسبت بآنان ابراز محبت نموده اند و بعد هاهم چند لوح از حضرت مولی الوری زیارت کردم که مؤید این مطلب بود نظیر این لوح مبارک قوله الاحلی :

" ۰۰ ملت ژاپون بعد از هرم وناوانی دور جوانی گرفت  
 و در عالم مدنیّت در نهایت صباحت جلوه و دلربائی نمود ظاهر  
 عنوان باطن است این ترقیات مادّیه دلیل بر آنست که بفیض شمس  
 حقیقت ترقیات معنویّه حصول پذیرد و نفحات قدس در آن اقلیم  
 عنقریب انشایابند ۰۰ "

وقتی در توکیو و اوساکا و هیروشیما و چند مرکز دیگر  
 بملاقات احبّافائز شدم یقین کردم که پس از انتشار سریع امر اللّٰه  
 در میان مردمان کشور آفتاب تابان سرّیان حضرت عبد البهّا<sup>ء</sup>  
 بر جمیع مکشوف و عیان خواهد شد و ترقیات معنویّه نیز ضمیمه  
 ترقیات مادّیه آنان خواهد گشت ۰ در زمان سیرو حرکت در آن مملکت  
 علاوه بر زیارت احبّا در محافل و مجالس عیدیه بامتحربیان حقیقت  
 نیز ملاقات دست داد و بامدیران جرائد و نفوس سرشناس مذاکرات  
 امری بعمل آمد و خلاصه آن در چند روزنامه درج و منتشر گشت  
 و از همه مهمتر در دانشگاه اوساکا با حضور متجاوز از سیصد نفر

دانشجو خطابہ ٹی راجع بتعالیم سامیہٴ این امر مقدس القاشد  
 کہ فوق الحدّ مورد توجّہ شنوندگان جوان قرار گرفت و آلبومی بسیار  
 زیبائیزمن اهدا گردید • پس از شرکت در مدرسه تابستانہ بسپرو  
 حرکت در مراکز مختلفہ ادامه داده شد • در ہیروشیماکہ حالا از  
 زیباترین شہرہای ژاپن بشمار میرود و دارای عمارات عالیہ و ابنیہٴ  
 مرتفعہ و خیابانہای مشجر و عریض و وسیع است و از ویرانیہای  
 جنگ گذشتہ بجز چند خرابہ کہ تبدیل بموزہ شدہ اثری باقی نماندہ  
 جلسات بسیار خوبی با محرّبان حقیقت داشتیم و در کنفرانس  
 مطبوعاتی تعالیم آلہی را شرح و بیان نمودیم کہ روز بعد بالسنہ  
 ژاپنی وانگلیسی در چند جریدہ انتشار یافت و مضمون یکی از مقالات  
 این بود کہ برای اولین بار در تاریخ شہر ما ناطقی بود اورا مظهر خدا  
 نامیدہ و آن ناطق بہائی بودہ است •

مقارن ہمین احوال بجزائرہا وائی سفر کردم و درشش

جزیرہ احبارا ملاقات و از محضرشان استفادہ کامل نمودم و در تلویزیون

هونولولو راجع بامر مبارک صحبت داشتیم و نیز بارت مرقد منور

میس مارتاروت فائز گشتم \*

بارد گرمسافرت به جزائر هاوایی نصیبم شد و در آن

سفر ثانی بدیدار ایادی امرالله اگنس الکساندر نیز نائل شدم و در

راد یوراجع بامر مبارک صحبت کردم \*

در سال ۱۹۶۹ چند ماه در مراکز امری ایالات متحده

و کشور کانادا سیرو حرکت نمودم و نیز بارت مشرق الاذکار در ویلمت

که شاهکار هند روز بیانی است فائز شدم و در مدارس تابستانه

شرکت کردم و با جمعی کثیر از طالبان حقیقت در جلسات عدیده

مذاکرات تبلیغی بعمل آوردم که اگرخواهم تفصیل این مسافرت را

بجزئیات بنگارم سبب تطویل کلام خواهد بود \* همین قدر مذکور

چند موضوع که در مدارس تابستانه مذکور خطابات خود قرار داده بودم

اختصار میکنم \*

موضوع اول - من یک نفر شرقی هستم که بر حسب عرف و عادت -

مردم اینزمان بایستی در میان شما غربیان خویش را بیگانه و غریب بدانند و از الفت و موافقت با شما محروم بمانند و حال آنکه بشهادت خودشان نه تنها من مهجور و بیگس نیستم بلکه چنان از محبت و مرحمت و ملاحظت و عطوفت یکان یکان منتعم و برخوردارم که هرگز احساس دوری از یار و یار خود ندارم و شما عزیزان را از افراد خاندان خود می‌شمارم آیا جز قدرت تعالیم حضرت بهاء الله و نفوذ کلمه مبارکه علیانیروئی دیگر چه مادی و چه معنوی قادر بر تکوین چنین برادری و برابری تواند بود و زنگ تحصبات بیهوده را از آئینه دل تواند زدود .

در قرآن کریم خداوند علیم میفرماید :

"لَوَإِنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ

أَلَفَ بَيْنَهُمْ" (سوره انفال)

مضمون آیه مبارکه چنین است : اگر تو جمع خزان روی زمین را انفاق

نکردی بین قلوب آنان الفت نمی بخشیدی و لکن خدا اقلبها را

بیکد یگرالفت داده است • در صفحات تاریخ بشر حوادث خونین و وقایع شرم آور ننگین از قتل و غارت و تجاوز و حقوق حقّه یکد یگر ثبت و ضبط شده که هر خواننده با وجدان راد ل خون و بگفته شعرا دیده اش را رود جیحون میکند زیرا تاریخ شش هزار ساله انسان فقط دو بیست سال اگر متوالی حساب شود از جنگ و خونریزی خالی بوده و بقیه اوقات خوی پلنگی چنان بر ساکنین روی زمین چیره شده که دیده اولوالا بصار را خیره کرده است • پس ما اهل بها باید قدر این آئین نازنین را بد انیم و دست شکرانه بدرگاه خداوند یگانه بلند کنیم که در چنین عصر نورانی بوجود آمده و از جمیع تحصّبات گذشته خود فارغ و آزاد گشته ایم •

موضوع دوم - در زمان ما بجز آئین حضرت بها<sup>۱</sup> اله هفت دین

دیگر در سیطره زمین تابع و پیرو د ارد که بترتیب قدمت زمانی عبارت از صابئین - برهمنائی - بودائی - زردشتی - موسوی - عیسوی و اسلام است • چنانکه همه میدانند صابئین - هندوان و بودان<sup>۲</sup>



وزردشتیان و موسویان بجزئی خود منکوسا اذیانند و عیسویان  
 بحضرت مسیح و حضرت موسی معتقدند و مسلمین حضرت موسی و  
 حضرت مسیح را بحکم قرآن بین قبول دارند و تنها قومی که معترف  
 بحقایق کلیه ادیان است و شارحین آن را حق و معیشت من عند الله  
 میداند ملت بهائی است و این موهبت مخصوص پیروان حضرت  
 بهاء الله است و اگر سائرین نیز باین آئین نازنین بگردند و باین مقام  
 بلند برسند مخاصمات و منازعات مذهبی از میان خواهد رفت و بشر  
 رنج دیده از جنگهای خانمانسوز که بدبختانه در زمان ماهم هنوز  
 ادامه دارد خواهد درست .

موضوع سوم - شما که در مدارس تابستانه و زمستانه بهائی

شرکت دارید نیک میدانید که تعصبات نژادی چگونه از دیرزمانی  
 اساس آرامش و آسایش نفوس بشری را متزلزل ساخته و هر روز در مرزی  
 و بومی زمین را بخون مردم رنگین کرده است . یکی دوی سپاهی کرده  
 و دیگری داعیه سفیدی داشته و سومی خود را سرخ پنداشته و چهارمی

قهوه ئی انگاشته و بر سر این رنگهای وهمی که جز اثر تابش آفتاب  
 بر ذرات زیر پوست انسان چیز دیگری نبوده و نیست سالیان دراز بر  
 یکدیگر تاخته و خانمان همدیگر را ویران ساخته اند که در وقت  
 حاضر نیز لیب این آتش فروکش نکرده است • خوشحال ما اهل  
 بهاکه این بیان معجز نشان حضرت بهاء الله را شعار رفتار و گفتار  
 خود قرار داده ایم که میفرماید :

" ای اهل عالم سراپردۀ یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر  
 را مبینید همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار " •

موضوع چهارم - وقتی مظهر الهی نقاب ستروخفارا از رخ برگزیده  
 دعوی خویش را آشکار میسازد جمیع افراد بشر را من دون استثنای  
 بسوی خود میخواند زیرا در وجود کل بالذات استعداد شناسائی  
 مظهر اسماء و صفات الهی بودیعت نهاد شده و جمیع ناس  
 قابلیت معرفت مرتبی ملکوتی را داشته و دارند منتهی مردم معلول و  
 اسباب مختلفه متغایره ازین فیض آسمانی و بخشش یزدانی محروم

میشوند **إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** باین مناسبت حکایتی را برای شما بیان میکنم \*

روزی در مدرسهٔ تابستانه ورنون که در کانادا در کلمبیای بریتانیا تشکیل یافته بود دو نفر برای خدا حافظی و تودیع نزد من آمدند که یکی بهائی و دیگری خود را غیر بهائی میدانست. \* من از آنکه بهائی نبود پرسیدم آیا شما تعالیم و اصول دیانت حضرت بهاء الله را که درین چند روز مورد بحث و فحص قرار گرفته و شما هم حاضر بوده و شنیده و دقت کرده اید برای رفاه و آسایش بشر لازم میشمارید یا نه. جواب مثبت داد که این مبادی و احکام را نمیتوان انکار کرد گفتم پس شما بهائی بالقوه هستید و انشاء الله بالفعل هم خواهید بود. \* بعد این مثل را برایش زدم و گفتم بحقیقه من همه افراد بشر مانند شمعند نه سنگ و چوب و آهن و همه استعداد روشن شدن و روشن کردن دارند منتهی بعضی از شمعها را کبریت زده و افروخته اند و از روشن کردن بعضی

دیگر غفلت ورزیده اند . اگر رفیق شما که بهائی است بشما هم  
 کبریت بزند هم خودتان روشن و نورانی میشوید و هم با طرفایانتان  
 نور و ضیائی بخشید .

یکسال برین مقدّمه گذشت روزی که در مسافرخانه  
 مقام اعلیٰ منظر زائرین بودیم جوانی ازدرد درآمد که سیمای او برای  
 من آشنا بود پرسیدم آیا مایکدیگر اسابقاً ملاقات کرده ایم ؟ گفت  
 من همان شمع تاریکم که کبریت خورده ام و حالا روشن شده بزیارت  
 اعتبار مقدّمه آمده ام و از اینجا با فریقا بمها جرت میروم . .

در اواخر آوریل سال ۱۹۷۰ زارض اقدس یکشور آلمان  
 عزیمت کردم و پس از شرکت در انجمن شور و روحانی ملی بهائیان  
 آنسامان بمدرسه تابستانه رفته و بعد از طی دوره مدرسه قرب  
 دو ماه در مراکز مختلفه امریه بسیر و سفر پرداختم و همه جا با وجوه  
 نورانی احبّاء الهی مواجه میشدم . شرح این سفر در مجلّه  
 " بهائی نیوز " آمریکا باستناد تقاریر محفل ملی آلمان بدین معنون

اندراج یافته است :

" نتایج این مسافرت از لحاظ انتشار مقالات راجع بامربارک بسیار ثمر بخش بوده . بقریب شصت و نه مقاله در جرائد متعدده راجع بدیانت بهائی انتشار یافته که قریب سه میلیون و پانصد هزار نفر خواننده داشته و بطور تقریب ده درصد از اهالی آلمان غربی این مقالات را خوانده و از امربارک مطلع شده اند ."

اواسط ماه جون از آلمان با طریش رفتم و در تکمیل معلومات امری حاضرین باد یگرناطقین همکاری و شرکت کردم و بعد به دانمارک و فنلاند و هلند برای شرکت در مدارس تابستانه عزیزت نمودم . یکی از درسهای من در مدرسه هلند مورد توجه مخصوص قرار گرفت و بچندین زبان ترجمه و در اخبار امری بسیاری از ممالک اروپائی چاپ و منتشر شد و بعد در هندوستان بصورت رساله ئی جداگانه بلسان انگلیسی بطبع رسید و تا حال تحریر چندین بار تکرار چاپ یافته است . آخر ماه جولای بارض اقدس معاودت نمودم

### • وبوظائف و تکالیف محوله اشتغال جستجو

در سال ۱۹۷۱ با همکاریم و در مدرسه تابستانه دیویسن از ایالت میشیگان شرکت کردم و سپس در کنفرانس ملی بهائیان کانادا که در بندرها لیاکس منعقد بود حضور یافته‌ام و از آنجا به آلاسکا عزیمت نمودم و در چند مرکز امری با دوستان هم‌زات‌های ملاقات و در مدرسه تابستانه آسامان نیز شرکت کردم • سپس با استرالیا رفته در مراکز مختلفه با یاران رحمانی و طالبان حقیقت ملاقات و با مهربان جرائد مصاحبه داشتم و ازین اسفار خاطرات شیرین در ذهن انباشتم که بذکر چند فقره از آن برای سرور خاطر خوانندگان این اوراق مبادرت مینمایم :

#### خاطره اول - در مدرسه تابستانه گرین اپکراطقی است که

بقدم حضرت عبدالبهاء مشرف شده و حال آن حجره محل دعا و توجه احب است • هر روز از سحرگاه تا موقعیکه برنامه درسها آغاز میشود اطاق مزبور مملو از جوانان و بزرگ سالان بود که بکمال خضوع

بدعا و مناجات مشغول بودید و بعضی اوقات صف منظرین بحدی  
 دراز بود که تا وسط دالان ادامه داشت \* در مدرسه دیویسن  
 اطابقهرا بمشرق الاذکار اختصاص داده بودند که در آنجا بذر حضرت  
 پروردگار میپرداختند و این حالت برای غربیان جزئیات تیرامرب  
 منان حصول تعیبات و آن نفوس مبارکه بدون انجذابات روحانی  
 هرگز راضی بترك خواب نوشین با مداد نمیشدند و ذکراتی را مقدم  
 براستراحت جسدی نمیشمردند \*

خاطره دوم - من و یکی از دوستان آمریکائی با هم به مدرسه  
 آلاسکا برای تدریس میرفتیم و قرار بود هر دو نفر در یک هتل باشیم  
 عنوان مدرسه و شماره تلفن و عناوین چند نفر از احباب جوانی با خود  
 آوردیم و من بخاطر جمعی رفیق همراه چیزی ازین مقوله با خود نداشتم  
 همسفر من در طی راه که از فرودگاه به هتل میرفتیم تخییر عقیده داد و  
 به هتل دیگر رفت \* من در هتل خودم شب را بصبح رساندم و وقتی  
 ببرنامج مدرسه که در کیف بود مراجعه کردم دیدم همگی سامت

نه ونیم صبح منتظر من هستند که مدرسه آنها افتتاح شود ولی من  
نه میدانم که مدرسه کجاست و نه کسی را میشناسم که سؤال کنم  
پهشان و سرگردان در طالارنشستم و بتماشای سگ‌گرگی صاحب  
هتل که تمام قد دراز کشیده بود خود را مشغون داشتم در باز شد  
و دختری ۶-۷ ساله آمد و بکراست پیش سگ رفته بنوازش او پرداخت  
و از قرائن معلوم بود که ایند و باید دیگر آشنائی کامل دارند و قسماً  
دخترک از تیمار سگ فارغ شد نگاه می‌بمن کرد و از حیرت دهنش باز  
ماند بالحنی پراز مسرت پرسید شما مسافر فروتن نیستید ؟ تعجب  
من بیش از او بود گفتم تواز کجا مرا میشناسی ؟ گفت مادر من عکس شمارا  
از ارض اقدس با خود آورده و بمن نشان داده است با سروری فوق<sup>لحد</sup>  
گفتم دختر جان تو میدانی که مدرسه تابستانه کجاست ؟ گفت  
من و پدر و مادر من برای همین از شهر خود مان باینجا آمده ایم اگر شما  
هم میخواهید بروید من بلاما<sup>ا</sup> الان دارم باران میبارد شما  
چتر دارید ؟ دنیا را بمن بخشیدند دخترک زیر بازی مرا گرفت



• وپراه افتاد معلوم شد مدرسه خیلی بهتل ما نزدیک بود • است  
 • دم در احباً انظار مراد داشتند ، درست ساعت نه ونیم صبح بود  
 • وپامزه اینجاست که مقصد یان امور مدرسه از وقت شناسی من تمجید  
 • فراوان فرمودند •••

دوستی من و این دختر عزیز بعد ها هم ادامه یافت

• **پاهم نگاهه داشتیم و امضاء او در ذیل نامه ها چنین بود :**

• دوست سگ دوست شما •

• **خاطره سوم -** در استرالیا با قسیسی پروتستانت اتفاق

• ملاقات افتاد • پیرمردی بود بسیار وقور و نورانی و لکن در معتقدات  
 • مذہبی متعصب و متصلب از هر مقوله سخن را ندیم تا بشارت  
 • کتاب مقدس راجع به جثی ثانی مسیح رسیدیم • او حسب المعمول  
 • تمام علامات رابظا هر ظاهرا تفسیر مینمود و منتظر نزول حضرت عیسی  
 • از آسمان و سقوط ستارگان و کسوف و خسوف و زلزله و امثال آن بود •  
 • چون سعی من در انصراف او از ظوا هر بجائی نرسید گفتم مسئله ای

دارم که حل آن باشماست :

در باب اول سفریید ایش چنین آمده است :

" ۰۰ خد اگفت روشنائی بشود و روشنائی شد و خدا روشنائی را از

تاریکی جدا ساخت و خدا روشنائی را روز نماید و تاریکی را شب نامید

و شام بود و صبح بود روزی اول ۰۰ و خدا گفت نیّرها در فلک آسمان

باشد تا روز را از شب جدا کنند ۰۰۰ و خدا د و نیّر بزرگ بساخت نیّر

اعظم را برای سلطنت روز و نیّر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان

را ۰۰ و شام بود و صبح بود ۰ روزی چهارم "

۰۰ " سؤال من این است که خداوند خورشید و ماه

و ستارگان را که منبع نور و روشنائی هستند در روز چهارم آفرید

در این صورت معنی روز و شب در سه روز قبل چه بوده و چگونه بدو

آفتاب و ماه و ستارگان روشنائی بوجود آمده است ( این موضوع را من

در یکی از الواح حضرت عبد البهّا خوانده بودم ) ۰ پیرمرد مبهوت

بمن نگریست و بنهایت صداقت گفت من بارها این آیات را خوانده

وهرگز باین نکته توجه نداشته ام حق باشماست و در اینجا ابهامی  
 موجود است • گفتم پس باید متشابهات کتاب مقدس را از رموز  
 روحانیّه بدانیم و بظاهرتفسیر نکنیم • علامات راجع بمجلیّ ثانی  
 مسیح نیز چنین است •

## ۲۳

اوائل ماه سپتمبر سال ۱۹۷۱ بسمت نمایندۀ مرکز  
 جهانی برای شرکت در کنفرانس تاریخی اقیانوسیه عازم جزیره  
 هوکایدو در شمال کشور ژاپن شدم و پس از ورود بشهر عظیم چند  
 میلیونی اوساکا با هواپیمای ملی ژاپن ( جال ) بهمراهی چند  
 نفر از احباب آنجهت پرواز کردیم و از فرودگاه ساپورو عاصم  
 آنجزیره با ماشین سواری بشهر روهادیم • درد و طرف جاده  
 پرچم های یابها<sup>۱</sup> الابهی<sup>۲</sup> که اسم اعظم روی پارچه سفید بطرزی  
 بسیار زیبا نقش شده بود در اهتزاز و این ابتکار بقدری جالب انظار  
 عموم ازبهای و غیربهای بود که وصف آن دشوار است • هنگام

عور از خیابانهای زیبای ساپورو بردیوارها و پشت و پیرین مغازه‌ها  
 اعلانهائی راجع باین کنفرانس دیده شد و آثار باهرة این موتمر  
 عظیم از رودیوار این شهر تجلی مینمود \* درین احتفال مجلل  
 د و نفریادی امرالله جناب کالیس فدرستون و جناب دکتر مهاجر  
 وهشت نفر مشاور و پیازده نفر معاون و نمایندگان چهل محفل روحانی  
 ملی از سی و یک کشور و ششصد نفر از احباب حاضر بود \* ند

یکی از رویداد های مهم آن کنفرانس احتفال عمومی  
 برای متحرّبان حقیقت بود و محفل ملی ژاپن د و نفر از مشاهیر  
 دانشمندان را برای نطق و خطابه دعوت نموده بود \* موضوع  
 صحبت تعلیم و تربیت بود که ابتدا دکتر اوبارا رئیس  
 دانشگاه تاماگوا در توکیو و سپس  
 دکتر سوگنیومی رئیس مؤسسه یونسکو در هوکایدو و  
 رئیس سابق دانشگاه انجزیره راجع بآموزش و پرورش بطور عموم  
 خطابه ئی القا نمودند و سپس بنده راجع بتعلیم و تربیت در امر

بهائی صحبت داشتم که بژاپنی ترجمه میشد • در طالاجلسه  
 برای نشستن جان بود و بسیاری از حاضران برپای ایستاده بودند  
 و بیش از یکصد و پنجاه نفر مبتدی از بودائی و مسیحی حتی جمعی از  
 راهبات بالباس مخصوص در آنجلسه شرکت داشتند • در پایان  
 مجلس سی و هفت نفر اقبال خود را با مر مبارک اظهار کردند و چند نفر  
 کتاب و رساله خواستند •

بعد از ختم جلسه آمد و نفرناطق ژاپنی از تعالیم مبارکه  
 تمجید فراوان کردند و دکتر او را چند جلد کتاب نفیس  
 تألیف خویش را با انگلیسی و ژاپنی بمن اهدا نمود • نتایج محسوس  
 و عملی که بدین مواعیر تاریخی مترتب بود بقرار ذیل است :

- متجاوز از هشتاد هزار دولا ر برای اهداف نقشه تقبل شد •
- بیست و یک نفر برای مسافرت های تبلیغی نام نویسی کردند •

مجموعه الواح سلاطین بحاکم حزیره هوکاید و عالیجناب  
 دوگاکو نائسی تسلیم شد که بنده و ایادی امرالله

جناب فدرستون بهمراهی چند نفر از معارف احببا با تشریفات  
خاص ایشان را ملاقات والواج مبارکه را تسلیم نمودیم • ازین مراسم  
عکس هم گرفته شد که در بعضی از جرائد ساپورا انتشار یافت •

صبح روز یکشنبه نوزدهم سپتمبر ۱۹۷۱ برنامه ٹی

برای معرفی امریهائی در تلویزیون اجرا شده که دکتر اوبارا  
قرب نیمساعت راجع بتعالیم مبارکه صحبت داشته و تحسین  
و تمجید از اصول و مبادی حضرت بهاء الله نموده که برای ترویج  
شریعه الله تاثیر شدید داشته است •

ششم آوریل سنه ۱۹۷۲ برای حضور در اولین انجمن

شور و روحانی ملی بهائیان کشوری نپال بنماینده مرکز جهانی  
ارض اقدس بهندستان عزیمت نمودم و پس از چند روز توقف در دلهلی  
و ملاقات باد وستان بویژه جوانان بهمراهی دو نفر از یاران حضرت  
رحمن با هواپیمای کوچکی از شرکت هوائی نپال عازم شهر کاتماندو

عاصمه آنکشور شدیم • وقتی از فراز کوه های سرکش هیمالا یا  
 که مستور از برف بود میگذشتیم هوا پیمای ماشیه بکجاوه می بود که  
 لرزان و غلطان در آسمان حرکت مینمود •

شهرکاتماند و کما بیش شبیه شهرهای شبه قاره  
 هند وستان است که اگر مسافر از داخل مدینه بیرون رود و بدشت و  
 صحراتوجه نماید از هوای لطیف معطر و نسیم روح پرور با نتعاش  
 و اهتزاز میآید و بیاد این بیان مبارک حضرت بهاء الله می افتد که  
 میفرماید صحرا عالم ارواح و شهر عالم اجسام است •

اهالی کاتماندو بسیار مهربان و بسیم و وقورند  
 بقسمیکه تازه واردین را مجذوب خود میسازند •

در آن شهر عده زیادی از جوانان مغرب زمین دیده شد  
 که در کمال تنگدستی بسر میبرند و دلشان فقط باین خوش است که  
 بدون مزاحمت دسترس بحشیش و مخدرات دیگر دارند •

شنیدم که این گروه سرگردان در سرمای طاقت فرسای

زمستان در اطاقی مخروب و متروک بدون دروینجره شب را — روز

میرسانند •

یومی از ایام منبهمراهیکی از احبّا بتماشای معبد

معروف بودائی که در خارج شهر برفراز کوهی بنا شده و از آنجا خاک

تبت بخوبی نمایان است رفته بودیم جمعی از همین جوانان را

دخترویسر گرداگرد آن معبد در حال خلسه نشسته دیدیم که

هر کدام بوزینه ئی راروی زانو گرفته بودند •

اولین انجمن شورروحانی ملی بهائیان نیال با حضور

نمایندگان آنکشور و نمایندهٔ محفل ملی هند وستان و چند نفر از مشاویزین

و معاونین انعقاد یافت و در آغاز جلسه بالسنهٔ مختلفه نیالی - عربی

فارسی - انگلیسی و هندی مناجات تلاوت و سپس برنامه انجمن

بموقع اجرا گذاشته شد و تا پایان دورهٔ انجمن روحانیت و نورانیت

محضه بر حاضران که سابقاً هر کدام پیروادیان متنوعه از بودائی -

برهمنائی - مسیحی و امثال آن بوده اند حکمران بود و نمایندگان



و غائف اداری خویش را بانظم و ترتیبی دقیق انجام میدادند  
 و از روی بصیرت کامله با انتخاب اعضاء محفل ملی خویش مبادرت کرد<sup>۱۰</sup>  
 بابتکار محفل ملی جدیدالانتخاب هر شب چند نفر  
 از اولیای امور و معاریف شهر در هتل بشام دعوت میشدند و بر سر  
 میز مائده از هر دری سخن بمیان میآمد و بر حسب اقتضا رشته کلام  
 باصول و مبادی امر آلهی کشیده میشد و بدین ترتیب در چهار شب  
 جمعی از رؤساء و استادان دانشگاه و نویسندگان و صاحبان  
 جرائد با امر مبارک آشنا شدند و در میان آنان چند نفر نیز بودند که  
 بارض اقدس آمده و مقامات بهائی را از نزدیک دیده و بسیار  
 پسندیده و مدح و ثنا مینمودند<sup>۱۱</sup> رئیس کتابخانه دانشگاه از ما  
 دعوت نمود که از آن مرکز علمی دیدن کنیم و در آنجا مورد احترام تمام  
 قرار گرفتیم<sup>۱۲</sup>

در مجله " اخبار بین المللی ارض اقدس " مقاله ئی

راجع باین سفر منتشر شده که خلاصه اش چنین است :

" • • وقتی نمایندۀ بیت العدل اعظم پیام آن مقام رفیع را در

انجمن شورروحانی مَلّی بهائیان نپال قرائت می نمود اشک شوق  
از دیدگان نمایندگان و دیگران جاری بود • نمایندۀ مرکز جهانی  
در خانمۀ انجمن با جمعی از رؤسای و مشاهیر کشور ملاقات و پیام  
حضرت بهاء الله را بایشان ابلاغ کرد و جلساتی نیز برای تزئید  
اطلاعات و معلومات امری احبّا تشکیل گشت • مشارالیه از نپال  
به هند وستان برگشت و یوم اول عید اعظم رضوان درد هلی نو  
بایاران آن سامان ملاقات و سپس به پونه برای شرکت در جلسات  
انجمن شور بهائیان هند وستان عزیمت و در دو کنفرانس دیگر که  
در آن شهر منعقد شده بود شرکت نمود • "

او آخر سال ۱۹۷۲ و اوائل سنۀ ۱۹۷۳ از ارض اقدس

عازم اروپا شدم و در سوئیس و آلمان بملاقات دوستان نائل گشتم •  
این بار سفر آلمان طولانی تر از اسفار سابقه بود زیرا علاوه بر جلسات  
عمومی و ملاقاتهای خصوصی احتفالات مخصوصی نیز برای تکمیل

و تعمیق معلومات امری احباً بویژه جوانان و نورسیدگان  
 انعقاد یافت و بر حسب تقاضای بسیاری از متدرّسان توضیحات  
 مفصّله راجع بکتاب مستطاب اقدس در جلسات منعقدّه داده شد  
 که خلاصه آن برای مزید استحضار عموم یاران حضرت رحمان در  
 مجله اخبار امری آلمان اندراج یافت \*

در خطابه های خود بحاضران در آن جلسات توصیه  
 میکردم که اگرخواهیم آیات نازله درامّ الکتاب دوریهائی را بهتر  
 و عمیق تر بفهمیم و بکنه مطلب بی بریم باید از کتب مقدّسه ادیان  
 گذشته نیز ولو بطور اجمال و اختصار آگاهی یابیم و شأن نزول هر یک  
 از احکام و فرامین آسمانی را بدقت موشکافی و بررسی کنیم زیرا بدون  
 احاطه باین مسائل اطلاعات ما درباره آثار مقدّسه دوریهائی  
 کامل نخواهد بود \*

آنچه برای مطالعه در این زمینه توصیه میشد بقرار

ذیل بود :

از کتب عهد عتیق :

سفر لایان - ابواب ۱۱-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱ و

سفر خروج - ابواب ۲۱-۲۲ و ۲۳

از عهد جدید :

انجیل متی - فصل پنجم از آیه ۱۷ الی ۲۰

انجیل لوقا - فصل ۱۶ آیه ۱۷

اعمال رسولان - فصل ۲۴ آیه ۱۴

از قرآن مجید :

سوره النساء

از آثار مبارکه حضرت بهاء اللّٰه :

اشراقات - بشارات - طرازات - تجلیات - کلمات فردوسیّه

• که مضمّن کتاب اقدس سنند

• لوح دنیا و لوح مقصود

همچنین بشنوندگان خاطریشان میشد که وقوف بر اصطلاحات و تعبیرات بدیعه که در آیات آلهی نازل شده فهم مطلب را آسانتر و روشنتر میسازد چنانکه فی المثل اگر بود ائیمان و هندوان و پیارسیان زردشتی بخواهند معانی آیات الجیل را بخوبی ادراک کنند باید با اصطلاحات و عباراتی نظیر: فرسیان کاتبان - صدوقیان - آدم - حوا - پدر آسمانی - پسران خدا ملکوت آسمان و امثال آن آشنا باشند و الا از فهم معانی مودعه در بیانات حضرت مسیح عاجز خواهند بود \*

بعد از طیّی مدرسهٔ تابستانه آلمان و وداع باد وستان عزیزانسانمان بفرانسه رفتیم و در مدرسهٔ تابستانه بهائیان آنکشور که در نزد یکی بندرمارسید رنقطه ئی بسیار باصفا د اثر بود شرکت جستم الحقّ اوضاع صوری و معنوی آن مؤسسه بقدری منظم و مرتب بود که بوصف نیاید و جمع کثیری از دوستان غربی و شرقی در آن حاضر بودند \*

بعد از فرانسه عازم ایتالیا شدم که در مدرسه

تابستانه انسولا شرکت جویم • این مدرسه در محلی خوش منظر

مستقر شده بود و بیش از سیصد نفر در آن شرکت داشتند •

و تقریباً هر روز صبح و عصر مراد برنامه جای داده بودند • مضمون

یکی از خطابات بنده چنین بود :

دانشمندان و محققان برای کشف اسرار طبیعت

رنجها برده و زحمتها کشیده و با هوش کافی امور پراموشکافی

نموده اند که واقعاً مورث حیرت و موجب اعجاب و دهشت است •

مثلاً : متوجه شده اند که الکترون در درون اتم هر ثانیه سه

کاترلیون بار دور هسته مرکزی میچرخد - قاره آمریکا با سرعت بیست

ساعتی متر در سال بسوی مغرب در حرکت است و قاره آسیا و اروپا <sup>بجانب</sup>

مشرق بهمان تندی روان است و تا چهل میلیون سال دیگر آمریکا

از غرب با آسیا وصل میشود • مغز انسان ده میلیارد سلول دارد •

وزنشش دریدن مرد یک هزار و بیست گرام و دریدن زن نهصد گرام

است • طول رگهای بدن هر انسان ششصد و پنجاه هزار کیلومتر است • هفتصد هزار گیاه در زمین میروید که بر هر کدام اسمی نهاده اند • خورشید در هر ۴ ساعت چهارصد میلیارد تون هیدرژن را مبدل به گاز هلیوم میکند و تاده میلیارد سال دیگر خاموش نخواهد شد • موی سر مرد بطور متوسط پنجاه هزار وزن هفتاد هزار است - الی آخر - الی آخر •

اگر هوشمندان و دانایان جهان با همین صبـرو معانت و بهمین جدیت و حرارت بکشف اسرار عالم حقیقت و روحانیت نهمی پیرداختند و در تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله که یگانـه وسیله نجات بشر از ظلمات تعصبات جاهلیه و غرقاب منازعات بیهوده است به فحص و بحث و تحقیق و تدقیق مبادرت مینمودند روی زمین بیش ازین بخون ابناء بشر رنگین نمیشد و جنگ و جدال بصلح و آشتی مبدل میگشت • وقتی بمب های اتمی از آسمان بزمین فرود آید و شهرها را بآنی ویران و با خاک یکسان نماید چه فایدهئی

از کشف سرمت الکرونیها در درون آتم عاید انسان میشود ؟ و وقتی  
 صد ها مزارتن در میدانهای جنگ بی سر و بدن میلیونها سرباز  
 پاره پاره میشود از دانستن وزن شش آنها و تعداد موی  
 آن سر ما چه نتیجه می آید ؟ وزمانی که فرسخها از کشتزار  
 و چمنها و باغها بطرفه العین خاکستر میشود از دانستن اسامی  
 چند هزار نوع گیاه چه منفعتی حاصل میگردد ؟ •

ملت غائی همه اکتشافات و اختراعات و تحمّل زحمتهای  
 و مرارتهای و شب زنده داریها سعادت و رفاهیت و آسایش و آرامش  
 نوع انسان است و اگر علم و دانش سبب بدبختی و فلاکت بشر و موجب  
 ویرانی و دمار بلاد و دیار شود نقض غرض بعین آمده و درمان هر  
 مرض افزوده و بحبارت دیگر عمل حنظل شده است •  
 این است که حضرت بهاء الله در الواح عدیده  
 اهل عالم را با اتحاد و اتفاق و ترک تعصبات دعوت فرموده اند  
 منجمه چنین میفرماید :



"۰۰ مقصود این مظلوم از حمل شد ائد وایا و اسزال

آیات و اظهارینات اخمد نارضغینمو بغضا بوده که شاید

آفاق افئده اهل عالم بنور اتفاق منور شود و باسایش حقیقی

فائز ۰۰"

"۰۰ باید با سبابی که سبب الفت و محبت و اتحاد است

تشبث جویند " "۰۰ ای احزاب مختلفه با اتحاد توجه

نمائید و بنور اتفاق منور گردید ۰۰ "۰۰ براهل عالم طرراً

واجب و لازم است اعانت این امر اعظم که از سما اراده مالک امم

نازل گشته شاید نار بغضا که در صد و ربعضی از احزاب مشتعل است

باپ حکمت الهی و نصائح و مواعظ ربانی ساکن شود نور اتحاد و اتفاق

آفاق را روشن و منور نماید ۰۰"

حضرت عبد البهآء میفرماینند :

"۰۰ حیوان درنده اگر روزی برای خوراک نهایت یک

شکار میکند ولی انسان بپرحم روزی صد هزار نفر را برای شهسرت

وریاست میدرد اگرگرگی گوسفندی را بدرد اورا میکشند اما  
 اگر شخصی صد هزار نفر را با خاک و خون آغشته نماید اورا مارشال  
 و جنرال گویند و تعظیم و تکریم کنند اگر انسانی انسانی را بکشد  
 یا خانه بی را بسوزاند اورا قاتل و مجرم خوانند اما اگر اردوئی را  
 بر باد نماید و مملکتی را زیر و زبر کند اورا فاتح نامند و پرستش  
 کنند اگر کسی يك دلار بدزدد اورا حبس نمایند اما اگر خانمان  
 رعایا را غارت و شهری را تالان و تاراج کند اورا سردار نامند و آفرین  
 گویند " . . . "

حضرت عبدالبهاء راه چاره را نیز نموده اند قوله

عَزَائِمُهُ :

" . . . تا این تعصب ها موجود عالم انسانی راحت ننماید . . . "

جميع نوع بشر ملت واحد است . . . جميع كره ارض وطن انسان

است . . . در خلقت حدود و شغوری تعیین نشده " انتهى .

در همین سال سفر مجدد من به پرتغال و اسپانیا

صورت گرفت و در مراکز عیدیه این دو مملکت بایاران آلهی و متحریران  
 حقیقت ملاقات رخ نمود و روح و روحان بی پایان از انجذاب و اشتعال  
 دوستان علی الخصوص مهاجران سبیل یزدان حاصل گشت .

## ۲۴

در ماه مارس سال ۱۹۷۴ رأی بیت العدل اعظم

برین قرار گرفت که من پس از هفت سال بایران بروم و بنمایندگی  
 مرکز جهانی در انجمن شور روحانی شرکت کنم علی الخصوص  
 که آنسال مقارن با اعلان نقشه پنجاه ساله بود و هموطنان اسم اعظم  
 بایستی در میدان تبلیغ و مهاجرت بفضل و عنایت حضرت احدیت  
 گوی سبقت را از میدان خدمت بریابند . تفصیل این سفر  
 در تقاریر محفل روحانی ملی و محفل روحانی طهران که بمركز جهانی  
 تقدیم شده بوضوح تا آن انعکاس یافته و جوهر و خلاصه آن  
 بدین قرار است :

— در مدینه طهران همه روزه چهارالی پنج جلسه منعقد میشد که

- در هر حفله بیش از سیصد نفر از احباب شرکت داشتند و معمولاً
- برنامه معین یکساعت ونیم ادامه مییافت و این ترتیب
- بیش از چهار ماه بطول انجامید •
- کلاس معلومات امری برای جوانان هفته ای سه روز بمدت یکماه دایر بود که جمعیاً هشتصد نفر شرکت داشتند •
- کلاس نوجوانان هر روز صبح بمدت یک هفته ادامه داشت و یکصد و پنجاه نفر حاضر میشدند •
- دو بیست و پنجاه نفر از معلمین دروس اخلاقیه در کلاس مخصوص که یک هفته دایر بود حضور یافتند •
- برای امام‌الرّحمن کلاس مخصوصی بمدت دو هفته تأسیس شد که هر روز بیش از چهارصد نفر شرکت میکردند •
- چند جلسه مخصوص فارغ التحصیلان مدارس عالیّه با حضور دو بیست نفر منعقد گردید •
- مدرسه تابستانه در حدیقه بمدت چهار روز دایر بود و در آن مدت

- با حضور و همزارویان صد نفر جمعاً هفتاد ساعت تدریس شد.
- درسی و چهار نقطه از مراکز امری حومه طهران با احباب ملاقات حاصل گردید •
- علاوه بر انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران انجمن ماسی امام‌الرحمن و جوانان ایران و مرتبان کلاس‌های درس اخلاق متناوباً در حدیقه تشکیل شد •
- جلسات مشورت حضرات ایادی امرالله و مشاورین و معاونین نیز متوالیاً انعقاد می پذیرفت و این عهد افتخار حضور مییافت •
- بایک هزار و بیست نفر از اطفال خردسال کلاسهای درس اخلاق در یک جلسه ملاقات دست داد •
- ناد و ماه هر روز و بعد هفته ئی سه روز صبح‌ها بطور خصوصی با احباب ملاقات میشد و کم‌کم به هفته ئی یکبار تقلیل یافت •
- در مشهد خراسان - و اصفهان و نجف آباد و جلفا و سپاس شیراز - تبریز و رضائیه جلسات عدیده برای ملاقات دوستان

## وابلاغ بشارات امریه بانان منعقد گردید •

— زیارت اماکن مقدّسه مبرکه در شیراز - طهران و مازندران و

آذربایجان از افتخارات این سفر بود •

اواخر ماه جون ۱۹۷۵ از اراض اقدس برای شرکت در

مدارس تابستانه اروپا حرکت کرده ابتدا ابنوثر رفتیم و دوسه روز در

اسلو بملاقات دوستان همدر حظیره القدس وهم در منازل احبّبا

فائز شدیم و در يك جلسه برای مادران جوان راجع بتعلیم و تربیت

کودکان صحبت داشتم و بعد بمدرسه تابستانه که در نزدیکی

کریستیان سانندو در جنوب کشور

واقع است عزیمت کردم و از اول تانهم جولای در آن مدرسه ماندم

و سپس بآلمان توجه نموده در مدرسه تابستانه که در نقطه کوهستانی

بسیار باصفا بنام سونن برگ هورتندو

تا ۳۱ میس یافته بود شرکت کردم و از ۱۲ تابیستم جولای آنجا ماندم

و بعد از آلمان بانگلستان رفتم و از ۲۹ جولای تانهم اگست در مدرسه

تابستانه آنسامان که در لیستر دائر بود ماندم و از آنجا  
 به سوئیس عزیمت و در مدرسه تابستانه که در آرچگنوتی چی لو  
 قرب (لوکارلو) تشکیل شده بود شرکت نمودم و از ۱ تا  
 ۲۱ اوت آنجا بودم و از سوئیس به ترکیه رفتم و در مراکز مختلفه  
 آن مملکت مانند استانبول - آنکارا - ازمیر - بورصا -  
 برنوا - کوچک چکمه و امثال آن بملاقات دوستان  
 فائز شدم .

درسهای من در مدارس تابستانه راجع بنقشه  
 پنجساله - نظم بدیع - رموز کتب مقدسه - مسائل تاریخی  
 و نظائر آن بود که من باب نمونه چند بحث از آنچه در مدارس مزبوره  
 به میان آمده ذیلاً اشاره میشود :

بحث اول - صعوبت ترجمه :

حضرت عبدالبهاء میفرماید : " فی الحقیقه ترجمه بسیار مشکل  
 است انسان باید در فنون علمی و دینی و حکمت الهی و فلسفه حالیه

اروپا واصطلاحات حکمیّه و تعبيرات فنیّه — نهایت مهارت داشته باشد " انتهى •

وقتی مترجم دارای صفات و کمالات مزبوره نباشد

دچار سهو و خطا میشود •

حضرت عبد البهاء آیه مبارکه قرآنیّه " وَالتِّينِ

وَالزَّيْتُونِ " • • را که مترجمان عموماً قسم بانجیرو قسم بزیتون ترجمه

کرده اند چنین تبیین فرموده اند قَوْلُهُ الْأَحْلَى :

" تینا و زیتا بظاهرد و جبلند در قدس که بر انبیای

الهی در آن دو جبل تجلی رحمانی شد • • مقصود از جبل تینا

حقیقت عیسی بوده و از جبل زیتا حقیقت محمدیّه ، تینا و زیتا

در لغت عبری تین و زیتون است " انتهى •

این است آیه مبارکه :

" وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ " سوره

التین "•



حـث دـوم — رـاجـع بـا نـا حـیـل اـر بـعـه :

حضرت بهاء الله میفرماید : "انا جیل اربعه بعد از آنحضرت

نوشته شده . . ."

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

"مسلم است که انجیل مجرد بلسان عبرانی و یونانی

مترجم شده حتی بلسان رومانی انجیلی مرقوم نگردیده با وجود آنکه

در آن اوقات لسان رسمی بوده ولی چون حواریون در لسان رومان

مهارتی نداشتند انجیلی بلسان رومان مرقوم نگردید "

( مافده آسمانی جلد نهم صفحه ۲۴ )

انجیل متی ، متی از حواریون بوده و از قرار معلوم انجیل

خود را در سنوات سی و هشت الی شصت میلادی نوشته و بزبان

عبرانی برای یهودیان مرقوم گشته است .

انجیل مرقس : نام اصلی مرقس یوحنا فرزند مریم است که

حواریین در اورشلیم در منزل او اجتماع مینمودند او همسفر و مترجم

پطرس و برنا بوده و مطالب انجیل را از پطرس اخذ کرده و در روم برای

• مسیحیان رومی نوشته است •

انجیل لوقا : لوقا اصلاً یونانی و طبیب و همسفر بولس بوده و

انجیل خود را بر اهنمائی بولس بزبان یونانی نوشته و تاریخ آن تقریباً

در حدود شصت و سه میلادی بوده است •

انجیل یوحنا : یوحنا از حواریون و برادر یعقوب کبیر است که

بشهادت رسید • در اوا خرایامش در افسس انجیل را نوشت

و در سن نود صعود فرمود •

از انجیل دیگر میتوان انجیل واتیکانیّه - سینائیّه

اسکندریّه را نام برد • اولی در واتیکان - دومی در پطر - و ریک

و سومی در موزه بریطانیا است •

لغت انجیل یا انجیل از کلمه یونانی ثوا انجلیون

که بمعنی مؤده و بشارت است اخذ شده و در السنه مختلفه

منتهی باتلفظ مخصوص بان زبانها راجع گردیده است •

لفظ الجمل دوازده بار در قرآن مجید مذکور است :

سه بار در سوره آل عمران آیات دوم و چهل و سوم و پنجاه و

ششم .

پنج بار در سوره مائده آیات ۵۰-۵۱-۷۱-۷۲-۱۱۰ و

یکبار در سوره اعراف آیه ۵۶

یکبار در سوره توبه آیه ۱۲

یکبار در سوره فتح آیه ۲۹

یکبار در سوره حدید آیه ۲۷

مبحث سوم - موضوع ابن الله :

حضرت بهاء الله میفرماید : " حق در کتب قبل جمیع عباد را -

ابن خود خوانده " ( اقتدارات صفحه ۴ )

حضرت عبدالبهاء میفرماید : " ابن الله بودن در عهد حضرت

مسیح و موسی اصطلاحی بوده که حتی درباره بنی اسرائیل هم گفته

میشد چنانچه در توراة آنها را ابنا لله میفرماید و در سفر خروج

آخر اصحاح چهارم است که خداوند بموسی فرمود که بفرعون بگو  
 بنی اسرائیل فرزند اول زاده منند اگر آنها را آزاد نمائی من فرزند  
 اول زاده توامیکشم " •

مراجعه بمنابع ذیل موضوع را کاملاً روشن مینماید :

از سزامیر داود مزمور دوم آیه هفتم

سفر پیدایش باب چهارم آیه اول

= = باب ششم آیه دوم

کتاب ایوب باب اول آیه ششم

= = باب دوم آیه اول

= = باب سی و هشتم آیه هفتم

سفر خروج باب چهارم آیه ۲۲-۲۳ و ۲۴

انجیل متسی باب پنجم آیه نهم

انجیل یوحنا باب اول آیه ۱۲ و ۱۳

قرآن کریم سوره پنجم آیه ۱۸ و ۱۱۶

قرآن کریم سورة پنجم آیه ۱۷ و ۷۲ و ۷۳

سورة نهم آیه سی ام = =

سورة دوم آیه ۱۱۶ = =

سورة چهارم آیه ۱۷۱ = =

مبحث چهارم - حرمت مسکرات :

در اسلام حدیثی نقل شده که میفرماید :

" مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا ابْتَحَرِمَ الْخَمْرَ "

در جمیع ادیان الهیّه شرب مسکرات یا بالقرآحه

حرام و شدیداً منع گشته و یا بتاکید تقبیح و مذمت شده است •

برای نمونه از کتب مقدّسه آیاتی نقل میشود :

در کتاب عهد متیق :

سفر لاویان باب ۱۰ آیه ۹

سفر تشیبه - باب ۲۱ آیه ۲۰ و ۲۱

امثال سلیمان باب ۲۰ آیه ۱

امثال سليمان باب ۲۳ از آیه ۲۰ تا آخر فصل

يوثيل باب ۱ آیه ۵

حقوق = ۲ آیه ۵ و ۱۵

سفر اعداد = ۶ آیه ۱ الی ۴

اشعيا = ۵ آیات ۱۱-۱۲-۲۲-۲۳

= ۲۸ = ۱ - ۳ و ۷

داوران = ۱۳ آیات ۴ و ۱۴

### عهد جدید :

نامه بولس بخلایان باب ۵ آیه ۲

= = بافسسیان باب ۵ آیه ۱۸

= = اول بولس به قرنتیان باب ۵ آیه ۱۱

= = = = = ۶ = ۱۰

نامه بولس برونیان باب ۱۴ آیه ۲۱

انجیل لوقا باب ۲۱ آیه ۳۴

انجیل متی باب ۱۱ آیه ۱۹

قرآن مجید :

سوره ۱۶ آیه ۶۷

۶۱۹ = ۶ =

۴۳ = ۴ =

۹۰ = ۵ =

در کتب زردشتیان :

گاتها ۷۱ صفحه

۸۰ = ۱۰۹ آیه ۸۰ =

کتاب پیغمبری زردشت صفحه ۲۷

حرمت مسکرات در امریهائی بقدری واضح است که

احتیاج باتیان شواهدی از آثار مبارکه نیست و تنهالوح رام برای

اثبات موضوع کافی خواهد بود •

مبحث پنجم — معانی روحانی بعضی از تعبیرات وارده در انجیل :

متى باب ٨ آيات ٢١ و ٢٢		<u>معنى <u>مردہ</u></u>
يوحنا باب ٣ آيات ١٣ و ٣١		<u>معنى <u>آسمان</u></u>
٣٨ آية = =		
١١ آيات ٢٥ و ٣٦	= =	<u>معنى <u>قيامت وحيات</u></u>
٣٦ الى ٣٠ = ٦ = =		<u>معنى <u>نان حيا</u></u>
٥٩ = ٤٨ = ٦ = =		
٤١ الى ٣٩ = ٩ = =		<u>معنى <u>كور وبينا</u></u>
متى باب ٢٦ آية ٢٦		<u>معنى <u>نان وشراب</u></u>
معنى ملاقات مسيح باموسى والياس انجيل لوقا باب ٢٩ آية ٣		
معنى وجود مسيح قبل از ابراهيم = يوحنا باب ٨ آية		
٥١-٥٧ و ٥٩		
متى باب ١٠ آية ٣٤		<u>معنى <u>صلح</u></u>
٥١ = ١٢ = لوقا		
٣٦ = ٢٢ = =		



معنی مادر و برادر متی باب ۱۲ آیات ۴۶ الی ۵۰

مرقس = ۳ آیه ۳۱

لوقا = ۸ = ۱۹

معنی اسامی برادران و خواهران حضرت مسیح متی

باب ۱۳ آیه ۵۵

مبحث ششم انبیای کذبه :

در انجیل متی باب هفتم آیه ۱۵ چنین وارد شده :

" .. اما از انبیای کذب احتراز کنید که بلباس میشها نزد شما

میآیند .. "

در انجیل پنج طبقه برای ارشاد و راهنمایی مؤمنین

تعیین شده که عبارت از رسول - نبی - مبشر - شبان و معلمند .

در رساله بولس رسول به افسران باب چهارم آیه

د هم چنین مرقوم است :

" آنکه نزول نموده همان است که صعود نیز کرده بالا تر از جمیع

افلاك تا همه چیزها را پرکند و او بخشید بعضی رسولان و بعضی

انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را برای

تکمیل مقدّسین برای کار خدمت برای بنای جسد مسیح " " .

همچنین در رسالهٔ اول بولس به قرنّیان باب ۱۲

آیه ۲۸ مرقوم :

" و عهد اقرار داد بعضی را در کلیسا : اول رسولان - دوم

انبیا - سیم معلمان بعد قنوات . پس نعمتهای شفا دادن و

اعانات و تدابیر و اقسام زبانها " " . پس انبیاد را اصطلاح انجیل

یکی از طبقات چهارگانه خدّام کلیسا هستند که رتبه شان بعد از

رسولان است و این اصطلاح مرکز مظهر مستقلّ الهی اطلاق شده

است .

در انجیل متی باب ۲۳ آیه ۳۴ میفرماید :

" الحال انبیا و حکما و کاتبان نزد شما میفرستم و بعضی را

خواهد کشت و بدار خواهد کشید و بعضی را در کنائس خود تازاناه

زده از شهر بشهر خواهد رساند . . . "

واضح است که حضرت مسیح انبیاء اطبقه ثانی از

مؤمنین مانند حکما و کاتبان میدانند که بنزدی خود خواهند

فرستاد . مراجعه بمنابع ذیل بفهم مطلب کمک میکند:

لوقا باب ۶ آیه ۲۶

رساله دوم پطرس باب ۲ آیه ۱۶

اعمال رسولان = ۱۳ = ۱

= = = ۱۵ = ۳۲

= = = ۲۱ = ۱۰ الی ۱۳

رساله اول یوحنا رسول باب ۱۱ آیه ۵

رساله بولس به طیطوس باب ۱ آیه ۱۲ .

مبحث هفتم - راجع به قرآن مجید :

لفظ قرآن ۵۲ بار بصورت معرفه و ۱۸ بار بصورت

نکره در کتاب الله ذکر شده است .

نامهای دیگر قرآن : فرقان - تنزیل - ذکر -

حکمت و کتاب است و هر یک از نامهای مزبور عام است و در معانی

دیگر نیز بکار رفته • صفات قرآن که ما خود از خود کتاب خداست

عبارت از : کریم - عظیم - مجید - مبین و غیر ذی عوج است •

بحسب تحقیقات اکثر ائمه ققین قرآن دارای ۱۱۴

سوره - ۲۶ آیه - ۷۶۴۴۲ کلمه و ۳۲۶۶۷۱ حرف است •

مورخین اسلامی غالباً بر آنند که آیات قرآن پس از نزول

با مرسل نوشته میشد و خود آنحضرت محلّ هر آیه را در سوره ها

معین میفرمودند •

چهل و یک نفر کاتب وحی بوده اند که پس از کتابت

آیات را بر پیغمبر عرضه میداشتند آنگاه مردم آن آیات را بحافظه

میسپردند و باروی قطعات سنگ و استخوان و پوست و لیف خرما

ثبت میکردند و نزد خود نگاه میداشتند •

در زمان حضرت پیغمبر پنج نفر آیات قرآن را جمع

کرده بودند :

حضرت علی بن ابیطالب - معاذ بن جبله - ابی بن کعب -  
 زید بن ثابت و ابو زید • بعد از رحلت رسول الله حضرت علی  
 چند روز در خانه نشست و قرآن را مرتب فرمود تا زمان خلافت عثمان  
 فرارسید • عثمان هیئتی تشکیل داد و آنان قرآن را متحدالشکل  
 کردند •

بعقیده محققین در قرآن کریم قریب ۳۱۸ لفظ غیر

عربی وارد شده •

زیارت لوح مبارک قناع و مطالعه کتاب فرائد

ا بوالفضائل علی الخصوص از صفحه ۵۳۸ الی ۵۴۰ و ۶۸ الی

۴۷۷ چاپ مصر موجب تکمیل اطلاعات درین باب خواهد بود •

برای هر یک از سوره های قرآن اسمی تعیین شده که از خود آن

آیات اقتباس میگشته مانند : بقره - آل عمران - النساء و غیره •

مبحث هفتم - راجع بعهد عتیق :

تورات که در لغت عبری توره و توره تلفظ

میشود بمعنی شریعت و ناموس است .

در صحیفه یوشع بن نون باب ۲۳ آیه ۶ چنین

مرقوم است :

" پس بسیار قوی باشید و متوجه شده هر چه در سفر

توراة موسی مکتوبست نگاه دارید و طرف چپ یا راست از آن

تجاوز نمائید " .

و در سفر تثئیه باب ۳۱ آیات ۱۱ و ۱۲ چنین

مرقوم است :

" چون جمیع اسرائیل ببینند تا بحضور یهوه خدای تو

در مکانیکه او برگزینند حاضر شوند آنگاه این توراة را پیش

جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان قوما از مردان و زنان و

اطفال و غربانی که در دروازه های تو باشند جمع کن تا بشنوند

و تعلیم یافته از یهوه خدای شما بترسند و بعمل نمودن جمیع

سخنان این توراۃ هوشیار باشند "

درسفر تثنیه باب ۳۱ آیات ۲۵ و ۲۶ چنین

مکتوب است :

" وواقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این توراۃ را در کتاب تماماً انجام رسانید موسی به لاویانیکه تابوت عهد خداوند را بر میداشتند وصیت کرده گفت این کتاب توراۃ بگیرید و آنرا در یهلوی تابوت عهدیهوه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد . . "

توجه تامّ بدحوۃ استعمال کلمه ( توراۃ ) در آیات

منقولۃ فوق لازم و واجب است تا معلوم و محقق شود که این لفظ

فقط بمعنای شریعت و قانون بکار رفته .

حضرت بهاء الله میفرماید : توراتیکه حق قبول نموده

نفس کلماتیست که از لسان کلیم من عند الله جاری شده "

مائدة آسمانی جلد هشتم صفحه ۱۵۱

حضرت عبدالبهّا میفرماید :

"توراه که اقدم تاریخ شمرده میشود امروز

سه نسخه موجود • توراه عبری که در نزد یهود و علماء پروتستان

معتبر است و توراه سبعیی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد

شرقیّون معتبر است و توراه سامری که در نزد سامریّون معتبر است •"

مائدة آسمانی - جلد دوم صفحه ۶۵

و نیز میفرماید قوله الاحلی :

"وَأَعْلَمُوا أَنَّ التَّوْرَةَ ، هُوَ مَنْزَلٌ فِي الْأَلْوَابِ عَلَى

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ مَا أُمِرَ بِهِ " لَأَنَّ الْكِتَابَ الْكَرِيمَ وَالْخَطَابَ

الْعَظِيمَ هُوَ الْأَلْوَابِ السَّبْتِي أَتَى بِهَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الطُّورِ

وَمَا نَطَقَ بِهِ مَخَاطَبًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ بِنَصِّ قَاطِعٍ مِنَ الْأَحْكَامِ "••

مکاتیب عبدالبهّا جلد سوم صفحه ۱۷۰

جناب ابوالفضل گلپایگانی در کتاب " حجج البهیة

صفحة ۹۹ بیانی باین مضمون میفرماید :



احکام عشره در باب پنجم سفرتثیه از حضرت

موسی است و نیز قسمتی از باب سی و سوم همین سفر . آنچه شرایع

وقوانین در اسفارخمسه هست بوسیله یوشع بن نون وصی حضرت

موسی مدون شده " مدرك وصایت یوشع بن نون باب ۲۴ از آیة

۲۵ لغایت آن فصل از " صحیفه یوشع " است .

وفات موسی در سفرتثیه باب ۲۴ آیات ۵ الی ۹

و در باب ۳۳ آیه ۴۸ الی آخر باب در همین سفر مشروحاً مذکور

است .

عهد عتیق شامل چهار قسمت است :

اسفارخمسه - قسمت های تاریخی - قسمت

نصایح و حکمت و کتب انبیاء بنی اسرائیل .

عهد عتیق بالسنه کلدانی - یونانی - سریانی -

حبشی - ارمنی - ممفیه یا قبطیه - صعیدیه و لاتین درازمنه

سالفه و بحر سی در قرن ششم میلادی در سال ۵۴۰ از لاتین و بعد

از قرن پانزدهم بالسنة دیگر ترجمه شده است .

در توراة برای بعضی از معاصی و تخلف از احکام

مجازات قتل معین شده که برای مزید استحضار بمنابع ذیل باید

مراجعه گردد :

سفر خروج باب ۳۱ آیه ۱۵

== = ۲۱ = ۱۶ و ۲۹

== = ۲۲ = ۱۸

سفر لاویان باب ۲۴ آیات ۱۳-۱۴-۱۵ و ۱۶

== = ۲۰ = ۱۹ الی ۱۶

سفر تثئیه = ۲۱ = ۲۰ و ۲۱

== = ۱۷ = ۱۲ و ۱۳

فرق یهود عبارتند از :

قَرَّائِین - سَمَرَّائِی - رَّبَّائِین

قَرَّائِین فقط با سفارخمسه معترفند نام سَمَرَّائِی از ناحیه سمری

کما ز محال نابلوس کنونی است ما<sup>۱</sup> خود گشته و ربانین پس از  
 اعتراف با سفار خمسه مدار امور و معارفشان بر تقالید و تفاسیر  
 تلمود است و اعتماد بر آراء علماء یهود .

ر وزیرست ونهم جولای ۱۹۷۶ بر حسب دعوت  
 محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا و تصویب مقام رفیع بیت العدل  
 اعظم الهی بسوی ممالک متحدہ بهروز آمدیم و پس از توقف کوتاه  
 در فرود گاه آتن ورم وپاریس بشیکاغورسیدیم و برهنمائی منشی محفل  
 ملی و یکی دو نفر از احبابه ویلمت عزیزت و در شهرک ایونیستون  
 اقامت گزیدیم و فردای آن روز زیارت امّ المعابد غرب که بتصدیق  
 عموم شاهکار هنری است فائز شدیم و در مجلس عمومی احباب که در  
 طالار اجتماع مشرق الاذکار برگزار میشد حضور یافتیم و از دیدار  
 ایادی امرالله جناب خادم و سائرباران حضرت رحمٰن حظّ وافر  
 بردیم و سپس طبق برنامه<sup>۲</sup> معین اسفار خود را بشرح ذیل آغاز کردیم:  
 اول — حضور در مدرسه تاہستانہ اوکلاہوما حکزاس

• که سیمصد و هیفده نفر در آن شرکت داشتند .

دوم — ملاقات با یاران آلبا کرکی در ایالت نیو

مکزیکو و حضور در جلسات کودکان و نوجوانان و بزرگسالان که

جمعاً دو بیست نفر متدرجاً ملاقات شدند .

سوم — مدرسهٔ تابستانه واشنگتن شرقی با حضور

متجاوزاً یکصد نفر .

چهارم — ملاقات با دوستان سنخوزه و نقاط مجاور

که بیش از پانصد نفر در یک جلسه شرکت داشتند .

پنجم — حضور در مدرسهٔ تابستانه بوش با شرکت

هشتاد نفر .

ششم — ملاقات با یاران کالیفرنیا در یک جلسه که

متجاوزاً یک هزار نفر حاضر بود .

نسیسکو

هفتم — ملاقات با دوستان لوس انجلس و سان فرانسسکو

• و کرمیل

هشتم — حضور در مدرسه گرین ایگر با شرکت

• سیصد نفر

نهم — ملاقات با یاران نیویورک متجاوز از سیصد

• و هشتاد نفر

دهم — توقف چند روز در مؤسسه لوئیزگرینگری

و ملاقات با احباء آن محل و اطراف در یک جلسه که قرب هشتاد نفر

• شرکت داشتند

یازدهم — ملاقات با احباء آتلانتا و حومه آن

• حضور چهارصد نفر

دوازدهم — مراجعت به ویلمت و ملاقات با محفل ملی

• و حضور در جلسات دعا در مشرق الاذکار

سیزدهم — ملاقات احباء شیکاگو در یک جلسه

• حضور هشتاد نفر

چهاردهم — ملاقات با احباء اسپانیایی نواد اهل

### مکزیه دروېلمست •

اگرخواهم تمام این جلسات را شرح دهم ومراتب  
 اجذاب واشتعال یاران عزیزرا بتفصیل بیان کنم مطلب بطول  
 خواهدانجامید ولهذا بهمین مقدار اقتصارمیشود •

## ۲۵

روزدوم نومبر ۱۹۷۶ ازحیفا بعزم هندوستان

• حرکت کردم وازسوم تا بیستم همانماه درهندوستان **مادم**  
 ابتدا دردهلی بملاقات احبا ومهاجرین نازنین نائل شدم  
 سپس درکنفرانس مشاورین ومعاونین واعضاء محفل ملی هندوستان  
 ونمایندگان محفل ملی بنگلادش وسیکیم که چهارروزادامه داشت  
 شرکت کردم ودرین مدت بهمراهی نماینده محفل ملی هندوستان  
 وبعضی از مشاورین بملاقات معاون رئیس جمهور - وزیراسکان و  
 بیوتات - وزیرداخله - گوینده پارلمان - وزیراطلاعات وحاکم  
 دهلی رفتیم وباهمه این نفوس محترمه راجع بمواضع امری

مفصل صحبت داشتیم و روزبازد هم نوبت در کنفرانس عظیم و مجلّس  
 گوالبر حاضر شدیم . کنفرانس در قصر سابق مهاراجه که از زیباترین  
 ابنیه آن ناحیه است انعقاد یافت و متجاوز از یک هزار نفر که اکثریت  
 کامله با اهالی اصلی بود حاضر بودند و در زیرخیمه های بسیار اعلیٰ  
 و رنگارنگ بذکراآهی و مشورت دربارهٔ تحقق اهداف نقشه  
 مهیّر داختمند .

جلسهٔ اول با حضور حاکم کلّ مادیاپراش و سی نفر از  
 رؤساء و حکام انعقاد یافت و اسناد ارتباطی مبسوطی متضمن تحسین  
 از تعالیم بهائی ایراد نمود و بنده هم در آن جلسه مفصل صحبت  
 داشتم و مناجاتها و سرود های امری بالسنهٔ مختلفه تلاوت و انشاد  
 گشت که تمام برنامه با مرحاکم در نوار ضبط و فردای آن روز بتمامه  
 بدوزبان هندی و انگلیسی از رادیو پخش گردید . چون در محلّ  
 انعقاد کنفرانس محوطه وسیعی خارج ازخیمه ها برای عکسبرداری  
 موجود نبود بهمت یکی از ازماء الرحمن که در دانشکدهٔ طب

گوالیر استاد تشریح است اجازه گرفتن عکس در فضای دانشگاه داده شد و احباب عزیز که بیش از هزار نفر بودند بسوی دانشگاه روان شدند و عموراین گروه انبوه از کوچه های پیچ آئیندینه واقع فی غیر عادی برای اهالی بود و دسته دسته بنهایت کجکاوئی ناظرین دفیلة تماشائی بودند .

عکاسی که در سال ۱۹۵۳ در دهلئی از کنفرانس

بین القارات عکس گرفته بود بر حسب دعوت محفل ملی با هوا پیمن

به گوالیر آمد و مهارت خویش را درین فن باردگر ثابت نمود .

رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده ها و دانشجویان

بکمال خوشروئی از احباب استقبال کردند و تسهیلات لازمه را برای

این منظور فراهم ساختند .

جلسات کنفرانس گوالیر بکمال موفقیت و روح وریحان

پایان یافت و بنده به همراهی چند نفر از احباب با طیاره به بمبئی رفتیم

و پس از زیارت یاران آئیندینه عازم پونه شدیم و بادستان راستان



آنسان ملاقات نموده به پنجگینی عزیمت کردیم •

در پنجگینی از سالهای پیش دبیرستان بهائی دایر

بوده و روز بروز بر رونق و شکوه آن افزوده به قسمیکه حال از مؤسّسات

ممتازة فرهنگی بهائی و دارای پانصد نفر محصّل است و نیمی

از آن عدّه اطفال غیر بهائی هستند که از نقاط مختلفه هندوستان

و عربستان و جزایر خلیج فارس با آن مدرسه آمده اند • رئیس

مدرسه و معاون و آموزگاران و دبیران و کلیة شاگردان از دختر و پسر

با تشریفات بسیار جالب و مطمئن ما را استقبال نمودند و مدّت دو

روز موجبات معارفه نزدیک ما با محصّلین و معلّمین فراهم گردید

و خطابه هائی درباره تعلیم و تربیت نیز در مجالس منعقدّه ایراد شد •

دو شب در عمارتی بسیار مجلّل و زیبا که اخیراً برای

تأسیس کالج خریداری شده و در محوطه ئی سهز و خرم قرار گرفته

استراحت کردیم و از ایوان آن منظره دلفریب کوه و درّه و رودخانه

دیدگان ما را نوازش میداد • بیهوده نبوده که گفته اند پنجگینی

سوئیس هندوستان است • حظيرة القدس آن محل نیز از عمارات  
دلکش و فرحناک است و در میان چمن ها و سبزه زارها قرار گرفته که  
انسان در آن محیط با صفا و آرام غرق در بای جذب به و روحانیت  
میشود و خود را بخدا نزدیکتر مییابد •

روز جمعه نوزدهم نومبر به پونه رفتیم و بار دگر  
بملاقات یاران آمدینه فائز شدیم و از آنجا به بمبئی توجّه کردیم  
که آماده حرکت به هونک کونگ برای حضور در کنفرانس بین المللی  
باشیم •

درین مقام خلاصه ئی از سخنرانیهای خود را که  
در دکن کنفرانس هندوستان ایراد شده مرقوم میدارم و از اختصار  
مطالب پوزش میخواهم :

اول — مختصر اطلاعاتی راجع بکشور هندوستان :

جمهوری هند در آسیای جنوبی قرار گرفته که  
مسافتی از همیالا یا تا اقیانوس هند را اشغال کرده است و دارای سه

میلون و دویست و هشتاد و یک هزار کیلومتر مربع است و هفتمین  
 مساحت در دنیا است .

عدهٔ نفوس این شبه قاره فقط از چین کمتر است

و بالغ بر ششصد میلیون و کسری است . ملیت های مهم عبارتند از :

بنگالی - آسامی - ثوری - بیهار - هندوستانی -

راجستانی - گجراتی - ماراتهی - کشمیری - آندهر -

(تلوگو) - تامیل - مالایالی - کانارا .

هشتاد و پنج درصد اهالی دیانتشان هندوئیست

و پانزده درصد مسلمانند . زبان رسمی دولت هندی و تا ۱۹۶۰

انگلیسی بوده است .

گوالیر شهری است در شمال مرکزی هند

در ایالت مادیاپرادش در هندوستان مرکزی که قرب پنجاه میلیون

سکنه دارد و کرسی نشین آن بهوپال است .

دوم — سابقهٔ هندوستان در امریهائی :

نام شبه قاره هندوستان از آغاز طلوع نیراعلیٰ در

تاریخ امر اقدس ابھی رقم یافته و یکی از اصحاب اولیّه حضرت

نقطه اولی نهمین حرف حی سعید هندی بوده است .

در عهد ابھی مبلّغین نامی به هندوستان رفته

و به هدایت ناس پرداخته اند و تا بوقت مرمعش مطهر حضرت ربّ <sup>علی</sup>

در برمه که ارتباط و اتصال تام به هندوستان داشته تھی

گشته است .

چند نفر از افغان سدره مبارکه رابطه تجاری با

آن کشور پهنانورد داشته و واسطه اتصال یاران ایران با احبّاء

هندوستان بوده اند .

از حضرت عبدالبهاء در الواح عدیده عنایات

شدیده راجع به هندوستان ابراز گردیده که برای نمونه چند فقره

از بیانات مبارکه درین مقام نقل میشود قَوْلُهُ الْأَحْلَى :

" آرزوی دل و جان چنان که در آن کشور مهر سپهر رحمانی

ا شراقی نماید و جلوه فی فرماید که هندوستان کستان گردد . .

هند قند مکرر یزد و مشک و عین یزد و شیر و شکر آمیزد " .

" . . آنکشور عاقبت منور شود و آن اقلیم جنّۃ التعمیم گردد . . "

" . . هدا البهائم نهایت مهل بسفر همد دارد ولی اگر حال و

زمان موافقت نماید . . "

حضرت ولی امر الله در لوح مبارک مورخ مارچ

۱۹۲۲ چین میفرماید :

" خطّه هندوستان چه از حیث اتّساع و اقد میّت تاریخ و

تمدّن و چه از حیث اختلاف مشارب و تنوع ادیان و تعدّد اجناس

و استعداد نفوس میدانی است حاضر و وسیع از برای ترویج کلمه الله

و ارتفاع علم مهین دین الله علی الخصوص در سنوات اخیره مورد

عنايات مخصوصه مرکز میثاق بوده و بوعده های گوناگون شهادت

و امیدوار گشته . . "

سوم - فصل الخطاب :

### فصل الخطاب بمعنی قول فاضل و بیان فارق در موقع

- نشوب اختلاف و وقوع خلاف بین دو فرد و یاد و گروه و دسته است که آن قول و بیان و یا حکم و فرمان برای طرفین نزاع کلام آخرو استوار قاطع باشد و هردو جانب ملزم بقبول و اجرای آن شوند .
- در موردینی و روحانی نص صریح مظهر آلهی و احکام نازل در کتب سماوی فصل الخطاب بوده و هست و مؤمنین بدل و جان آن را گردن می نهند و کوچکترین شك و شبهه در صحت دستور آسمانی نمیکنند .
- جمال مبارك در کتاب مستطاب اقدس میفرماید .

قَوْلُهُ الْأَعْلَى : " طُوبَى لِمَنْ أَقْبَلَ وَفَازَ بِفَصْلِ الْخِطَابِ " .

- در دوریهائی احبب آلهی همواره ازین فیض آسمانی بهره مند بوده و هستند و در عهد اعلی فرامین صادره از فم مشیت حضرت نقطه اولی برای احباب فصل الخطاب بود و بیک اشاره از آن ساحت مقدس هر اختلافی زائل میگشت .

در عهد ابهی او امر مشرقه از سما اراده مالک اسما

برای احباب فصل الخطاب بود و ریشه هرگونه خلاف و اختلاف راقلع

میگردد .

در عهد میثاق بیانات حضرت من اراده الله فارغ

بین حق و باطل بود .

در دوره ولایت مقدّسه حضرت غصن ممتاز ایمن

فصل الخطاب بکمال اتقان برجامعه بهائیان جهان حکمران

بود و حالا فرمان بیت العدل اعظم الهی که مقام ملهم و مرجع ملل

و امام است و بخصوص صریحه علیا آنچه قرار دادند من عند الله است

فصل الخطاب برای عموم احباب است این است که درین دور مبارک

آئین الهی از تحزب و تمذهب و انشقاق محفوظ خواهد ماند ،

و این روز را شب ازین خواهد بود .

چهارم — الوهیت فقط بتوسط مظاهر الهیه شناخته میشود :

حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب بیان فارسی باب هفتم

از واحد سوم میفرماید :

"الباب السابع من الواحد الثالث في ان ما قد نزل الله من ذكر  
 لقائه اولقاء الرب انما اراد به من يظهره الله لان الله لا يرى  
 بذاته . . . آنچه در کتب سماویّه ذکر لقاء اوشده ذکر لقاء  
 ظاهر بظهور اوست که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیّه بوده و  
 هست . . . و اینها که می بینی خدا را میخوانند و ما بین  
 خود و خدا خود را متقی میدانند کلّ در هوای وهم و خیالند  
 میخوانند کسیرا که نمی شناسند . . ." (از کتاب پنج شأن)

جمال اقدس ابھی میفرماید :

" جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق را باغیب منیع لایدرک  
 يك دانسی با این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از اودا  
 من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره این است منتهی مراتب مقامات  
 توحید طوبی لمن فاز به و كان من السراخین . . . "

(اقتدارات صفحه ۱۵۹)

و نیز میفرماید : " لقاء لقاء جمال اوست در هیکل ظهور او را و



اذانه لا تُدرکه الابصارُ وهویُدرک الابصار . . "

" . . وَاِنَّ تَعَالٰی لَوِیْظِهٖرُ بِلِبَاسِ الْخَلْقِ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ

لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا یَفْرَمُهٗ عِبَادُهٗ وَیَتَقَرَّبُوْنَ اِلَیْهِ وَیَعْبُدُوْنَ تَلْقَآءَ وَجْهِهِ

وَیَسْمَعُوْنَ نَغَمَاتٍ بِدِیْعِهِ وَیَتَلَذُّوْنَ بِمَا یُخْرِجُ مِنْ فَمِّهِ وَ مَا یَنْزِلُ

عَلَيْهِ مِنْ سَمَاءٍ مَّشِیْتِهٖ . . " .

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" . . . این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت را تصور

نمائیم آن تصور محاط است و ما محیط و البته محیط اعظم از محاط

از این ثابت و واضح شد که اگر یک حقیقت الوهیتی تصور نمائیم دون -

مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا راهی بحقیقت الوهیت

که منقطع و جدا نیست نه و آنچه بتصور ما آید اوهام است لهذا

ملاحظه نمائید طوائف عالم طائف حول اوهام و عده اصنام افکار و

تصور و اهدا ملتفت نیستند و اوهام خویش را حقیقت مقدسه

از ادراکات و منزله از اشارات شمردند و خویش را اهل توحید و ملل سائر

را عده او ثان شمرند و حال آنکه اصنام را با وجود جمادی محقق  
 اما اصنام افکار و تصور انسان او هام محض حتی وجود جمادی  
 ندارند فَاتَّخِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ۰۰

مفاوضات مبارك - چاپ لیدن صفحه ۱۱۲  
 و ۱۱۳

پنجم — معجزات مظاهر مقدسه :

حضرت عبد البهاء میفرماید :

" مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه ۰۰

ولی ۰۰ در نزد آنان این معجزات و آثار عجیبه اهمیتی ندارد حتی

ذکرش نخواهند زیرا اگر این معجزات را برهان اعظم خوانیم دلیل

و حجت از برای حاضرینست نه غائبین ۰۰ این معجزات ظاهره

در نزد اهل حقیقت اهمیتی ندارد مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز

کور گردد یعنی بعیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود ۰۰۰ و اگر

جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز باید بعیرد ۰۰۰ لهذا

اگر در کتب مقدسه ذکر احیای امواتست مقصد این است که

بحیات ابدیّه موفق شد و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد ازین  
 بینائی بصیرت حقیقیّه است و یا آنکه کور بود شنو شد مقصد آنکه  
 گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفق گشت و این بنوعی انجیل  
 ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل آنانند که  
 اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نمی بینند گوش دارند لکن نشنوند  
 و من آنهارا شفا دهم و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عا جزا از اجرای  
 معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش  
 روحانی و حیات ابدی مقبول و مسلم است . . .

مفاوضات مبارک چاپ لیدن صفحه ۱۷۷ الی ۷۹

" . . ! مقصود از غیبهوت مسیح در زیر زمین سه روز نیز است —  
 معنویست نه ظاهری و همچنین قیام مسیح از بطن ارض نیز  
 امریست معنوی و کیفیتی است روحانی نه جسمانی و همچنین صعود  
 مسیح با آسمان آن نیز امریست روحانی نه جسمانی و گذشته ازین  
 بیان - این آسمان ظاهری فنا گشته است و محقق گشته که فضای

نامتناهی وظایف و خالی و جولا نگاه نجوم و کواکب نامتناهی است . . .  
 مسئلهٔ صعود حضرت مسیح با جسم عنصری باین سمای ظاهری  
 مخالف فنون ریاضی بود . . ."

مفاوضات مبارک چاپ لیدن صفحه ۸۰ الی ۸۱

" . . . اکثر معجزات که از آنها ذکر شده است معانی دارد .

مثلاً در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت  
 احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل منشق گشت و اموات از  
 قبور برخاستند اگر این بظاهر بود واقعهٔ عظیمی است البته در تاریخ  
 ایام درج میشد و سبب اضطراب قلوب میشد و اقللاً حضرت مسیح را  
 سپاهیان از صلیب نزول میدادند و یا آنکه فرار میکردند و این  
 وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه . پس معلوم است که مقصد ظاهر  
 عبارت نیست بلکه معنی دارد و ما مقصد مان انکار کردن نیست  
 فقط مراد اینست این روایات برهان قاطع نمیشود و معنی دارد .

مقصد همین قدر است . . ."

مفاوضات مبارک چاپ لیدن صفحه ۳۹

ششم - نظم بدیع جهان آرای حضرت بهاء الله :

حضرت ولی امرالله درتوقیع منیع " دورهای " :

" DISPENSATION OF BAHÁ U LLÁH "

بیاناتی میفرمایند که ترجمه فارسی آن چنین است :

" • • اینک کلمه فی چند درخصوص اساسی که این نظم اداری

مبتنی برآنست واصلی که برای تمشیت امورمؤسسات مهمه آن لازم

است باید بیان گردد •

قیاس این نظم بدیع فرید آلهی بانظامات متنوعه فی

که عقول بشری درادوارمختلفه تاریخیه برای اداره مؤسسات

خویش ایجادکرده است کاملاً خطاست • نفس این قیاس

بخودی خود میرساند که بشأن ومنزلت صنع بدیع مؤسسات

عظیم الشأنش بی نبرده ایم وچون در نظرآیم که این نظم بدیع

عیناً همان مد نیت آلهیه فی است که شریعت غرای حضرت

بهاء الله باید درارض مستقرسازد البته چنین مقایسه فی راجائز

بشماریم ۰۰۰ حکومت متحده آینده بهائی که این نظم وسیع  
 اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سیاسی  
 بشری فرید و وحید است و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز  
 بی نظیر و مثیل ۰ هیچ نوع از انواع حکومت دیمقراطی یا حکومت  
 مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و با انظمه اشرافی  
 که حد متوسط بین آن دو محسوب است و حتی اقسام حکومت دینیّه  
 چه حکومت عبرانی و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و با  
 امامت و خلافت در اسلام هیچیک نمیتواند مماثل و مطابق نظم  
 اداری بدیعی بشمار آید که بید اقتدار مهندس کمالش ترسیم  
 و تنظیم گشته است ۰

هر چند این نظم بدیعی اداری دارای مزایا و  
 عناصریست که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود و لکن بهیچوجه  
 مطابق هیچیک از آن حکومت نبوده از عیوب اصلیه و فطریه آنان  
 عاری و مبری است ۰ این نظم اداری بهائی حقائق سلیمه بی راکه

بدون شك در هريك از انظمه مذكوره موجود است بيكد يگر التيام  
 وارتباط ميدهد بدون آنكه حقائق خدا دادی را كه آن نظم  
 جهان آرا مبتنی بر آنست ضایع و مهمل سازد و این امریست كه هرگز  
 انظمه فایده بشری باجرای آن موفق نگشته است . نباید  
 بهیچوجه تصور رود كه نظم اداری آئین حضرت بهاء الله مبتنی بر  
 اساس ديمقراطی صرف است زیرا شرط اصلی آن نوع حكومت  
 آنست كه مسئول ملت باشد و اختیار ازش بیزمتمكى به اراده ملت ،  
 و این شرط درین امراء عظم موجود نیست . . . . و نیز نمیتوان نظم  
 بدیع حضرت بهاء الله را نظیر حكومت استبدادی مطلق دانست  
 و با آن را مقتبس از حكومات مطلق العنان دینیّه مانند حكومت  
 پاپ و پامامت و نظائر آن فرض نمود . . . الخاء حرفه قسیسی  
 و شعائر آن از قبیل غسل تعمید و عشاء ربانی و اقرار بمعاصی -  
 عدم سلطه طبقه علما و روحانیون و فقدان امتیازات و مقاصد و  
 تمایلات بیوروكراسی این طبقه - دستور طرز انتخابات بیوت

عدل محلی و ملی و بین المللی بتصویب عمومی شواهد دیگری بر  
 کیفیت غیرمستبدّه نظم بدیع بهائی و مشابهت آن بترتیبات دیمقراطی  
 در اداره امور است • و نیز این نظم را که باسم حضرت بهاء الله  
 مرتبط است نباید با هیچیک از حکومتات اشرافی صرف مماثل  
 دانست . . . .

هرچند نمیتوان گفت که این نظم بدیع از انظمه  
 معروفه عالم مقتبس و لکن حاوی عناصر سلیمه‌ئی است که در هر یک از  
 این نظامات مختلفه موجود و درین نظم بایکدیگر امتزاج و التیام  
 یافته است . . . .

این نظم بدیع چون از عیوب فطرّیه مسلّمه انظمه مذکور  
 مطلقاً عاری و مبری است هر قدر رفرو عشا امتداد یابد و دامنه اش  
 و سعت گیرد بمرور اعصار و دهور بحکومت استبداد و تسلط اعیان و  
 شرورناطقیین و خطبا که عاقبت کلیّه تاسیسات سیاسی ناقضه  
 بشری است منجر گردد و از فساد آنان مضمون ماند . . . " انتهى



حال چند سطر در توضیح مصطلحات غریب انظمه مذکور در توفیح

مبارک مرقوم میشود :

اول — حکومت دیمقراطی :

DEMOCRATIC GOVERNMENT

لغت DEMOCRAT از دو کلمه یونانی :

DEMOS یعنی ملت و KRATOS یعنی

حکومت ترکیب یافته که معنی فارسی آن حکومت ملت بر ملت است .

ثانی — حکومت مطلقه :

AUTOCRACY

از دو لغت یونانی AUTUS , KRATOS

که بمعنی اداره و حکومت است یعنی حکومت یک فرد بر دیگران

و این نوع حکومت ممکن است شامل :

دیکتاتوری DICTATORSHIP

سلطنتی MONARCHIAL

جمهوری REPUBLICAN.

باشد .

ثالث - حکومت اشرافی :

**ARISTOCRATIC ORDER**

کلمه **ARISTOCRACY** از دو لغت یونانی مرکب

شده و نوعی از حکومت اشراف و اعیان در یونان قدیم بوده است .

رابع - حکومت **THEOCRACY** تئوکراسی :

**THEOCRACY**

لغت

**KRATOS**

**THEOS** یعنی خدا و

از دو کلمه یونانی

یعنی حکومت مرکب شده و عبارت از حکومتی است که سلطه سیاسی

برو ساء دینی اختصاص یافته مانند حکومت واتیکان .

ششم - فوائد سرور :

حضرت رب اعلی در باب هیجدهم از واحد هفتم

بیان فارسی چنین میفرماید :

" هیچ طاعتی در میان اقرب از اذخالی بهجت در قلوب مؤمنین

نبوده و همچنین ابعاد زحمن بر آنها نبوده "

حضرت عبدالبهاء میفرماید :

" درد رگه احدیت عملی مهرورتر از القای سرورد ر قلوب یاران

نه باید هریک از دوستان بجان و دل در تفریح و تسریع و شادمانی

همگنان کوشد "

و نیز میفرماید :

" کدورت بخود راه ندهید و محزون نگردید و تغیر فرمائید

زیرا جمیع اینها مضر است پس مسرور و خوش آیام بگذرانید تا

عبدالبهاء از سرور یاران مسرور گردد و ضعف قدری خفت یابد . .

صحت یاران در نزد عبدالبهاء از صحت خویش افضل و مهمتر است "

" بهترین غذا سرور است "

" سرور مدخلیت در حفظ صحت دارد و از کدورت تولید امراض

شود "

" . . شما کاری کنید که من مسرور باشم آنوقت می بینید چه میشود . . "

" همیشه مایه سرور قلوب گردید زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را هدست آورده و خاطری نهارارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدر نماید و سبب حزن مردمان شود همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمائید و قلوب را شادمان کنید تا بتوانید سبب هدایت خلق گردید . . "

" همیشه خوش خبر باشید اخبار خوش را همیشه زود منتشر نمائید . . اما اگر بجهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ و مذاکره آن عجله ننمائید و سبب حزن طرف مقابل نشوید . من وقتی خبر بدی برای شخصی دارم صریحاً باو نمیگویم بلکه نوعی با او صحبت میکنم که چون آن خبر را میشوند صحبت من مایه تسلی او میگردد " انتهى

مادرد و ریهائی نه روز داریم که ایام محرمه متبرکه است و در آن ۹ روز کار حرام است و این عدد ثابت و برقرار زیاد و کم نخواهد شد و ازین ۹ یوم هفت روزش عید و شادی است و فقط

دوروز یعنی شهادت حضرت اعلیٰ و صعود جمال ابهی از ایام سوگواری است که آنهم بتلاوت آیات والواح و ادعیه و مناجات، و قرائت تاریخ و شرح صعود و شهادت برگذار میشود .

## ۲۶

بیستم نومبر ۱۹۷۶ در فرودگاه هونگ کونگ از هوآ<sup>پیما</sup>

پیاده شدیم و پس از طی تشریفات گمرکی با جمعی از احباب<sup>ه</sup> با استقبال آمده بودند مواجه گشتیم و در یکی از طلا رهای زیبای آنجا با چند نفر خبرنگار درباره کنفرانس بین المللی و اصول و مبادی مراآهی مذاکرات مفصل بعمل آوردیم و عکسهای متعدّد هم گرفته شد و سپس با چند نفر از احباب<sup>آ</sup> آهی بشهر رفتیم . چون اوائل شب بود هونگ کونگ در پرتو صد ها چراغ رنگارنگ که در خیابا<sup>ها</sup> و عمارات چند طبقه میدرخشید واقعاً تماشا<sup>ش</sup> بود و داستانهای هزارویکشب را بیاد میآورد . هونگ کونگ یا سیانگان قرب چهار میلیون جمعیت دارد که تحت لوای انگلستان اداره میشود و بودو

نه درصدا هالی چینی وبقیه انگلیسی - آمریکائی - پرتقالی -  
 فیلیپینی - ژاپنی - هلندی - فرانسوی وایطالیائی هستند و  
 زبان رسمی انگلیسی است . پایتخت مملکت ویکتوریانام دارد و  
 روز بروز بروسعت وآبادی وعظمت کشورافزوده میشود .

هونك كونگ درجنوب شرقی چین قرارگرفته ومركب

ازجزیره سیانگان وقسمتی ازشبه جزیره تزیولسون است که درسال

۱۸۴۲ انگلستان ازچین منتزع ساخته وناحیه موسوم به " قطعه

جدید " نیزکه دولت انگلیس درسال ۱۸۹۸ ازچین بمدت ۹۹سال

اجاره کرده جزه هونك كونگ کنونی است . هونك كونگ یکی از

مراکز مهم تجاری دنیا بشمار میرود ونقطه اتصال خطوط بحری و

هوائی بین المللی است وصنایع نساجی - خیاطی - دباغی -

کشتی سازی - ماهیگیری وامثال آن درآن خطه ترقی کامل حاصل

کرده است .

کنفرانس هونك كونگ ازهرجهت موفقیت آمیز بود

و متجاوزانیا نصد نفر شرکت کننده داشت که از ممالک مختلفه مانند  
ایران - هندوستان - تایوان - مالزی - اندونزی - فیلیپین  
آمریکا - تایلند - ایتالیا - دانمارک - ژاپن - آلمان - استرالیا  
و غیره آمده و بر رونق آن مؤتمر عظیم افزوده بودند . دو نفر  
از حضرات ایادی امرالله جناب فدرستون و جناب دکتر مهاجر  
و عده ثی از معاونین و مساعدین نیز حضور داشتند . قرائت پیام  
دیوان عدل اعظم آلهی تاءثیر شدید در شنوندگان نمود علی الخصوص  
قسمت هائی از آن منشور عظیم که شارح مزایا و مناقب و افتخارات  
قطعه آسیا در تاریخ امر بهائی بود حضار را بوجد و اهتزاز آورد و -  
آنان را برای خدمت بائین گرانبهای اقدس ابهئی بیش از پیش  
آماده نمود . شرکت اطفال در برنامه کنفرانس از ابتکارات بسیار  
مطلوب لجنه مربوطه بود و روحانیت و خلوص و صفای احتبای عزیز  
در لیلۀ صعود حضرت عبدالبهاء که تا پاسی از نیمه شب بذکر آلهی  
وتلاوت ادعیه و مناجات و قرائت شرح صعود مشغول بودند فراموش

نشد نیست •

جلسه ئی در یکی از طالارهای مشهور هونگ کونگ با حضور شهردار و جمعی از معاریف و ارباب جرائد و عده ئی از احباب عزیز بسرپرستی محفل ملی هونگ کونگ انعقاد یافت که حضار به صرف ناهار نیز دعوت داشتند • پس از آنکه شهردار جلسه را افتتاح کرد صحبت بنده را جع بتعلیم و تربیت در امریهائی آغاز شد و قـرب نیمساعت ادامت یافت که مورد استقبال شدید شنوندگان قرار گرفت و بعد از صرف ناهار جلسه مطبوعاتی منعقد گردید که بنده و جناب فدرستون و جناب دکتر مهاجر بسئوالات مخبرین جرائد پاسخ میدادیم بطور خلاصه این کنفرانس نیز مانند سایر موتمرات بین المللی بتصدیق تمام شرکت کنندگان بسیار روحانی و منظم و موثر و ثمر بخش بوده است •

اینک مضمون سخنرانی خود را در جلسه مشاهیر

و معاریف هونگ کونگ باختصار مینویسم :



### تعلیم و تربیت در امریهائی

اول - چون ما نظر وجود میکنیم ملاحظه مینمائیم که وجود

جمادی و وجود نباتی و وجود حیوانی و وجود انسانی کلاً و طراً

محتاج برتری هستند . . .

اگر برتری نبود بهیچوجه اینگونه اسباب راحت و

مدنیت و انسانیت فراهم نمیشد اگر انسانی را در بیابانی بگذاری که

این نوع خویش را نبیند شبههئی نیست که حیوان محض گردد .

تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی ، تربیت

انسانی و تربیت روحانی اما تربیت جسمانی بجهت نشو و نما

این جسم است . . .

و اما تربیت انسانی عبارت از مدنیت است و ترقی . . .

و اما تربیت الهیه تربیت ملکوتیست و آن اکتسابات

کمالات الهیه است و تربیت حقیقی آن است . . ."

مفاوضات مبارک صفحه ۶۵ چاپ لیدن

دوم — " اگر اخلاق تربیت نشود علوم سبب مضرت گردد •  
 علم و دانش مدوح اگر مقارن حسن ادب و اخلاق گردد و الا سمّ  
 قاتل، و آفت هائل و طیبیب بد خو و خائن سبب هلاک گردد و علت  
 انواع امراض •• اساس دبستان اول تعلیم آداب و اخلاق و -  
 تحسین اطوار و کردار باشد •• "

از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

سوم — " •• حضرت بهاء الله وحدت تربیت را اعلان نموده  
 که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشریک تربیت  
 شوند رجالاً و نساءً و خترو پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت  
 در جمیع مدارس یکنوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون  
 نوع بشر یکنوع تعلیم یابد •• بنیان جنگ وجدال برافتد •• "

از خطابات حضرت عبدالبهاء

چهارم — علمای روانشناسی و متخصصین در تعلیم و تربیت

نظیر:

ای . ل . تورندیک

ویلیام جیمز

استانلی هال

جیمز سوللی

جیمز وارد

از دانشمندان اوائل قرن بیستم و او اخر قرن نوزدهم  
 و کثیر من امثالهم از فضلاء اروپائی - آسیائی و آمریکائی درین  
 مسئله متفقند که انسان بطور کلی محصول تربیت است و بقول جان  
 لاک که خیلی شاعرانه و ساده این موضوع را بیان کرده کودک پخته  
 سیاه ماند که مرتی هر چه بخوهد با تابشیر بر لوح سینه او مینگارد  
 و یا بکیسه شی خالی ماند که هر چه در آن بریزند فرامیگیرد .  
 بدیهی است وراثت در تربیت عامل مؤثری است  
 و فطرت اصلیه را نیز تا ثیری شدید محقق ولی تربیت اس اساس  
 تاءسیس اخلاق و صفات مرتبی است و لهذا آنچه را پدرومادر

در خانواده و مربی و معلم در کودکستانها و دبستانها و دبیرستانها  
 و دانشگاه ها بمتربیان خودالقا و ابلاغ مینمایند و همچنین  
 خطابهاتی که در مؤسّسات سائره تربیتی مانند مجمع هـ  
 ( کلویها ) - احتفالات مختلفه برای بیان مواضع اجتماعی  
 و تاریخی ایراد میشود و مقالاتی که در مراکز اذاعه و تلویزیون  
 و ده ها نظائر آن تنظیم و تدوین میگردد کُلّ مؤسس اخلاق و آداب  
 و عقائد و افکار رمتعلّمان بوده و خواهد بود " پس باید با افراد بشر  
 پرداخت و بتربیت نفوس ابدت اوقیام کرد تا ملل عالم که مرکب از افراد  
 و دول که از اجزای ملّت محسوب هرد و تقلیب گردند ۰۰ و باین واسطه  
 وحدت عالم انسانی تاءسیس شود و نجاح و فلاحش تحقق پذیرد ۰۰"  
 از تویق حضرت ولیّ امر اللّٰه  
 پنجم - حال اگر ما بخواهیم که نوع بشر بالا خره از جنّگ  
 و خونریزی بیزار شود و رایت صلح و صلاح برافرازد و تعصّبات بیهود  
 را از صفحه دل بزداید باید اطفال را از صغر سن در جمیع مدارس

عالم بروح وحدت اصلیه تربیت نمائیم و از القلی عقائد و افکار غیر  
 صحیحه مانند تنازع بقا که اختصاص بعالم حیوان دارد نه  
 جهان انسان و ملیت مفرطه که بجز قوم و ملت خود دیگران را بیگانه  
 بداند پرهیز کنیم و د نوع محبت در قلب مترتبان بوجود آوریم که  
 یکی راجع بقوم و ملت خود و دیگری عالم دوستی و نوع پروری بدون  
 تعصب نژادی و ملی و وطنی و لسانی و امثال آن باشد .

ششم — چون هیچ معلولی بدون علت نیست اگر ما بتاریخ  
 گذشته نظر افکنیم و حوادث مؤلمه و وقایع فجیعۀ محاربات متمادیه  
 را که روی زمین همواره بخون ابناء بشر رنگین بوده بیطرفانه تحلیل  
 و تحلیل کنیم می بینیم که سبب اصلی تعصبات بیمعنی از قبیل  
 تعصب دینی و مذهبی و ملی و نژادی و امثال آن بوده که سالیان  
 دراز مردم بیچاره از اوان کودکی تا پایان زندگانی القاشده و  
 آنان را بعناوین گوناگون بجان یکدیگر انداخته است .  
 شما شنوندگان عزیز در صفحات تاریخ خواننده

وازدانشمندان شنیده اید که مثلاً مردم باهل یکبار از بیم اسارت پنجاه هزار نفر از زنبهای خود را قتل عام کردند و قومی دیگر از ترس اسکندر پدران و مادران خود را بدست خویش کشتند و مردم صیدا در سال ۵۴۱ قبل از میلاد شاهد خودسوزی چهارصد هزار نفر از اهالی آن شهر بودند دیگر وحشیگری و خونریزی سپاه مغول و قساوت چنگیز و تیمور و امثال آنان که دستشان بخون میلیونها نفر آغشته شده و صد ها هزار انسان بیگناه را از نعمت حیات محروم ساخته اند

• مستغنی از وصف و بیان است و صحائف تاریخ مشحون از آن

در جنگ اول جهانی ده میلیون کشته و مجموع

• تلفات از هر قبیل بیست و پنج میلیون نفر بوده است

در جنگ دوم سی و دو میلیون کشته و سی میلیون

مجروح و معلول و دوازده میلیون نفر در اردوگاه های اجباری بخت

• و خواری و ناله وزاری قربان بوده اند

• برای تجسم موضوع باین ارقام توجه فرمائید :

تلفات یکی از ملل متخاصم در جنگ دوم بدینقرار

بوده است :

هیفده میلیون کشته - بیست میلیون یتیم - بیست میلیون  
 بیسروسامان - دویست میلیون حیوان مجروح و مقتول - یکصد  
 میلیون کتاب محروق - هشتاد و چهار هزار مدرسه ویران - هفتاد  
 شهر خراب - سه هزار کارخانه نابود - صد ها هزار ماشین ساقط  
 هفتم - ویل دورانت که صاحب " تاریخ تمدن " در بیست  
 و چند جلد است مینویسد که جهان بشری در تاریخ چهار هزار  
 ساله تمدن خود فقط دویست و شصت و هشت سال بدون جنگ  
 بوده و دانشمند دیگر در تاریخ شش هزار سال زندگانی مدنی  
 انسانی تنها دویست و نود و دو سال را مقرون بصلح و آرامش دانسته  
 است .

هشتم - پس با زبانی که بر میگردیم و میگوئیم که برای

رفع معلول علّت را باید مرتفع و برای استقرار صلح و سلام روش تربیت

سابقه را عوض کرد و نسل آیند ه را بروح وحدت و بیگانگی و پیرهیزاز  
 بیگانگی با آورد و این بیان حضرت بهاء الله را مد ارتبیت  
 قرارداد که میفرماید :

" ای اهل عالم سراپرده یگانگی بلند شد بچشم "

" بیگانگان یکدیگر را ببینید همه باریکداریند "

" و برگ یک شاخسار "

روز اول دسامبر از هونک کونگ بژاپن حرکت کردیم  
 و در فرودگاه اوساکا با چند نفر از احباب فرود آمدیم . در روز دهم  
 بملاقات دوستان گذشت . روز سوم دسامبر کنفرانس ملی ژاپن  
 در شهر کوبه انعقاد یافت و سه روز ادامه داشت . یک جلسه  
 نیز برای متحرران حقیقت و یک جلسه مخصوص اهل اطفال  
 تشکیل شد که درباره تعلیم و تربیت بهائی بتفصیل مذاکره گشت .  
 از اوساکا به شهر تاریخی کوراشیکی عزیمت شد  
 و در آنجا جلسه تحرری حقیقت با حضور شصت و یک نفر مهدی جوان



• جمعی ازدوستان منعقد گردید که بسیار جالب توجه واقع شد •  
 فردای آن روز در همان شهر جلسه مطبوعاتی با حضور نه نفر  
 از مخبرین جرائد تشکیل شد که بسیاری از اصول تعالیم بهائیی  
 مورد مذاکره قرار گرفت و ظهر همان یوم در (راتری کلوپ)  
 با حضور حاکم و ۴۸ نفر از رؤسا و مشاهیر ناهار صرف و سپس  
 بر حسب قرار قبلی قرب نیمساعت راجع بتعلیم و تربیت در امر بهائیی  
 صحبت شد که فوق الحدّ مورد تمجید واقع گشت بقسمیکه شخص  
 حاکم و رئیس معارف و چند نفر از مشاهیر مجدوب تعالیم بهائیی  
 شده بودند •

در هیروشیما که حال بمدینه صلح تسمیه یافت  
 جلسه ئی با حضور هفتاد نفر منعقد گردید که سی نفر از آنان مبتدی  
 بودند و موضوع جلسه صلح عمومی در دیانت بهائیی بود •  
 در مدینه کیوتو محفلی با حضور پنجاه و نه نفر  
 انعقاد یافت که نوزده نفر از آنان غیر بهائیی بودند •

درد انشگاه اوساكا نیز با چند نفر از محصلین

مذاکرات مشروحہ در بارہ توافق علم و دین در امر بھائی بعمل

آمد .

در توکیو مجلس شور با حضور اعضاء محفل ملی

و ایادی امر اللہ جناب دکتر مهاجر و حضرات مشاورین و معاونین

انعقاد یافت کہ در بارہ اجرای نقشہ منیعہ پنجسالہ مشورت و

تعاطی افکار بعمل آمد .

دواحتفال نیز یکی در اوساكا و دیگری در شہرک

مجاور آن برای یاران آلہی منعقد شد کہ واقعاً روحانی و نورانی

بود و ساعاتی بذکر آلہی گذشت .

روز ۲۵ دسامبر ۱۹۷۶ از ژاپن بہ ہونگ کونگ

واز آنجا بارض اقدس عزیمت نمودیم .

حال بذکر چند مطلب کہ در جلسات منعقدہ در کشور ژاپن شرح و

بیان گشتہ مبادرت میشود :

## اول - اطلاعاتی راجع بکشور ژاپن :

ژاپن یا نیپون یا نیهون مرکب از چهار جزیره

بزرگ و متجاوز از چهار هزار جزیره کوچک است و جمعیتی در حدود یکصد و بیست میلیون درین کشور زندگانی مینمایند که نود و نه درصد

ژاپنی هستند .

رئیس دولت شخص امپراطور است و پارلمان مرکب از ۶۷ نماینده

است که برای چهار سال انتخاب میشوند و مجلس سنا ۹۵۰ نماینده

دارد که دورهٔ مائ موریتشان شش سال است و در رأس سه سال

نیمی از اعضاء تجدید میشوند . کوه فوجی یا ما باقلهٔ پرفرف

که در جوار دریاچه کاواگوشی سربلک کشیده رمزی از زیبایی

خیره کنندهٔ کشور آفتاب تابان است .

در ژاپن دین رسمی عمومی که انحصاری و مورد قبول

عامه باشد وجود ندارد و اهالی بطور کلی خود را بودائی مینامند و

پیرو تعالیم شینتو میشناسند و کنفوسیوس را نیز مصلح جامعه

میدانند •

دوم— عنايات مبارك راجع بکشور ژاپن :

بشرحیکه قبلاً ضمن سفر اول بآن کشور در همین  
 اوراق مندرج است بعلاوه این بیان مبارك حضرت عبدالبهاء  
 " ژاپن در مد نیّت جسمانی ترقی کلى نموده ولی وقتی کامل گردد که  
 ترقیات روحانی نماید وقوه ملکوت حکمفرمائی کند • در بد ایست  
 تاء سیس امر الله در آند یار قدری زحمت دارد ولکن بعد بسیار  
 آسان شود زیرا اهل ژاپون زیر کند وهوشیار وسریع الانتقال ••"  
 ا زلوح مبارك خطاب بمستر فوجینا ژاپونسی  
 سوم — موضوع صحبت بنده در دانشگاه او ساکا راجع بتطابق  
 علم و دین

دانشمندان معلومات انسان را بد و قسم منقسم

نموده اند : عامیانه و علمیه • معلومات عامیانه جداگانه

و بدون ارتباط حادثه ئی با حادثه دیگر حاصل میشود و با اصطلاح

علمی موضوعات آن کلی نیست و یکی از علائم و مشخصات معلومات

علمیانه عدم توحید و فقدان ارتباط بین حوادث است .

و قتی بین حادثات طبیعیّه مناسبات ثابتہ تا سیس

و بوسیله کشف طهایع اشیا و تدوین قوانین لن یتغییر اطلاعات

و معلومات متفرقه توحید و سلسله حوادث بطریق علت و معلول

ا زروی اصول منظمه منطقیّه کاملاً ترتیب و تعیین شود معلومات

علمیّه بوجود میآید .

هر علمی در سیر تکامل و ترقی خود چهار مرحله را طی

میکند :

۱ اول - گردآوری اطلاعات لازمه .

دوم - ترتیب و تدوین اطلاعات مزبور و تا سیس قواعد جزئیّه

که اساس آن بر تجربه و امتحان استوار باشد .

سوم - کشف قوانین خصوصیه .

چهارم - کشف و تدوین قانون کلی و عمومی که جامع و شارح قوانین

• خصوصیه جزئیّه باشد

هرقد علمی از علوم بیشتر برپایه قوانین کلیه مبتنی

باشد و کمتر از قواعد خصوصیه و تئوریهها و فرضیات غیر مشخصه

دمزند بهمان میزان ثابت ترود قیق تر و مطمئن تر خواهد بود •

در امریهائی دین را چنین تعریف کرده اند :

" دیانت عبارت از روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیاست "

است

" شریعت روابط ضروریّه است که منبعث از حقائق کائنات

... و مظاهر کلیه آلهیه چون مطلع با سرار کائناتند لهذا

واقف بان روابط ضروریّه و آن را شریعة الله قرار دهند . . "

حضرت عبد البهاء

علم را نیز چنین تعریف کرده اند :

ست "

" علم عبارت از معرفت بر روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیا

حضرت عبد البهاء

راجع بتوأم بودن دین و علم چنین میفرماید :

" دین و عقل یکیست اهدا اّزهم جدا نمیشود " " علم و عقل  
نوراست دین باید مطابق علم و عقل باشد " " اعظم موهبت آلهی  
برای انسان علم است . . . اگر عقائد دینیّه منافی علم و عقل باشد  
البته جهل است " " دین و علم توأمند هر دینی مخالف با علم  
باشد صحیح نیست . " " دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک  
ننماید " " علم برد و قسم است علوم مادّیه و علوم آلهیه علوم  
مادّیه کشف اسرار طبیعت کند علوم آلهیه کشف اسرار حقیقت  
نماید " " علم کاشف حقیقت است و ادیان آلهی کُل حقیقت "  
" اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقائق اشیاست "  
" در نزد خدا علم افضل منقبت انسان و اشرف کمالات بشر است .  
معارضه بعلم جهل است و کاره علوم و فنون انسان نیست بلکه  
حیوان بی شعور "

حضرت عبدالبهاء

۴- توضیحاتی برای چند نفر از مربیان کلاسهای درس اخلاق :

راجع بهسئالات کودکان ، مطالب ذیل بیان شد :

یکی از مسائل بسیار مشکل در تربیت کودکان دادن جواب مناسب بهسئالات آنان است که درین باب کتابها نوشته شده و نظریات گوناگون بمیان آمده و هنوز هم مطلب کماهی روشن نگشته است زیرا اگر آموزگار بخواهد بهسئالات اطفال جوابهای صحیح و درست و مطابق واقع بدهد فهم و معلومات آنان برای درک آن عاجز و قاصر است و چگونه ممکن است مسائلی را که فلاسفه بزرگ از حل آن عاجزند بفکر و عقل اطفال خرد سال تقریب نمود و اگر معلم بخواهد بمطالب نونهالان جوابهای کودکانه و افسانه وار و دراز واقع بدهد در روح و فکر آنان اساس کج و غلط گذاشته خواهد شد . بنا برین ورود باین میدان کار آسانی نیست و مذاکره و محاوره با اطفال درین مسائل باید بوسیله متخصصین و اهل فن آنها در نهایت احتیاط انجام پذیرد و خیلی مقدمه و مؤخره لازم دارد . مثلاً قبل از ورود بمصطلح موضوع باید در ضمن امثال با اطفال فهماند که خیلی



چیزها هست که ما نمیتوانیم با چشم خود مان ببینیم ولی میدانیم که وجود دارند برای روشن شدن این موضوع میتوان از رادیوی کوچکی در سردرس استفاده کرد و با طفل گفت بچه های عزیز الان که مادرین اطاق نشسته ایم میدانیم که از دستگاه های فرستنده \* دنیا نطق ها - خبرها - موسیقی های گوناگون از راه های دور باین اطاق آمده و موج میزند اما ما نه آن هارا می بینیم و نه میشنویم ولی اگر دکمه این رادیوی کوچک را فشار دهیم و روی هر موجی که میخواهیم عقربه را قرار دهیم آن صدا هارا میشنویم پس نمیشود گفت که اگر ما چیزی را ندیدیم و یا نشنیدیم وجود ندارد . خیلی چیزها را ما از راه دور نمی بینیم ولی هست و اگر در بین داشته باشیم و آنها را نزدیک تر بیاورد می بینیم . چقدر چیزها را ما کوچک می بینیم در حالیکه خیلی خیلی بزرگ هستند ، ماشب که با آسمان نگاه میکنیم خیال میکنیم ستاره ها بقد ریک گرد و حتی کوچکتر هستند و حال آنکه هزاران هزار هزار بار از زمین ما بزرگترند . خلاصه با این امثله

باید ذهن اطفال خرد سال را حاضر کرد که خیلی چیزها هست  
 که مانعی بینیم و نمیشنویم ولی وجود دارند • مثلاً ما حرکت زمین را  
 حس نمیکنیم ولی میدانیم که کرهٔ خاکی ما سرعت تمام هم بدور خود  
 و هم بدور خورشید میگردد •

مسئلهٔ خیلی مهمی در تربیت اطفال این است که  
 باید بچه ها درست متوجه بشوند و حس کنند که آنها نمیتوانند  
 همه چیز را در چکی بفهمند باید صبر کنند و درس بخوانند و پله پله  
 بالا بروند از کودکی گرفته تا دانشگاه تا کم عقل و فکرشان  
 رشد کند و بتوانند تا اندازه ای قادر بر درک و فهم مطالب لازمه  
 بشوند • میشود برایشان این مثل را آورد که بچه تا کوچک است  
 و زور قوه ندارد نمیتواند چیز سنگین را بلند کند و هیچکس بیک طفل  
 خرد سال نمیگوید که وزنهٔ چند کیلوئی را بلند کن اما وقتی همان بچه  
 رشد کرد و بزرگ شد و تمرین و ورزش کرد رفته رفته قدرت و نیروی  
 بدنی او بمقامی میرسد که وزنه های بسیار سنگین را از زمین بلند میکند

واگرد رکود کی بچه ٹی بگویند تو این وزنه را بلند کن میگوید صبر کن  
 بزرگ بشوم قوت بگیرم ورزش کنم خواهم کرد • همین طــــور  
 خیلی چیزها هست که بچه از فهم آن در کودکی عاجز است باید  
 بزرگ بشود - تحصیل بکند - تمرین بکند - خیلی چیزها کم کم یاد  
 بگیرد تا مطالب مهتمه را بفهمد • خلاصه وقتی از معلم بچه ها  
 سئوالی مافوق فهم و فکرشان بکنند باید بکمال مهربانی پس از  
 آنکه بشرح فوق در ضمن چندین درس و بحث مطلب مفهومان شد  
 بآنها بگویند انشاء الله در بزرگی این مطلب را خواهی فهمید  
 همانطور که خیلی خیلی چیزها هست که باید در مدرسه کم کم  
 بیاموزی دوباره تکرار میکنم که حلّ این مسئله کار بسیار دشواری اسـت  
 و نعیشود با آسانی آن را بیان کرد آنهم در کلاسهای هفتگی که  
 بچه ها هفته ٹی یک ساعت حاضر میشوند و اکثر معلمین این کلاسها  
 حرفه ٹی نیستند •

خطر کمتر همان است که در جواب سئوالا تشنان

آنان را بآینده احاله کرد صبر کنید - بزرگتر بشوید - خواهید

فهمید •

## ۲۷

از سال ۱۹۵۷ تا حال تحریر که سنه ۱۹۷۷ میلادی

است در ارض اقدس ساکنم و از هر فرصتی برای مؤنست با زائـرین

اعتاب مقدّسه استفاده کرده و میکنم • هر سال جمع کثیری از شرق

و غرب بتقبیل اعتاب مشرفه فائزند و بفرموده مبارک مولای قدیر

خون تازه مرتباً از اعضا\* و ارکان جوامع بهائی بقلب امرالله

میریزد و پس از تجدید قوای روحانیّه دوباره بمقر خود راجع میشود •

درین بیست سال شاهد ورود هزاران نفر از نفوس

غیبهائی نیز بمقامات منوره مقدّسه بوده ام که کل واله زیبائی

و طراوت و خضارت باغها و هندسه بدیعه مقامات علیاشده و

زبان بعدح و ثناگشوده و بفرموده مبارک مجبور بر اعتراف گشته اند •

این قول که زائـرین جملگی برآند خالی از هرگونه مبالغه است:

" تا شخص خودش بارض اقدس نیاید و چشم خویش آنچه را که  
 هیکل اطهر در مقامات منوره بوجود آورده اند نبیند نه میتواند  
 برای خودش زیبایی و شکوه و جلال آن جنت علیا و فردوس اعلی را  
 مجسم کند و نه میتواند برای دیگران آن را بیان نماید " باید  
 بدعا از خدا رجا نمود که احباء عزیز آلهی بیش از پیش باین منقبت  
 عظمی و موفقیت کبری فائز و نائل شوند **وَلَيْسَ هَذَا مِنْ فَضْلِ  
 رَبِّنَا إِلَّا بِهِ بِعِزِّزٍ** •

در خاتمه چند سطری راجع بتالیفات ناقابل

خویش نیز مرقوم میـدارد :

اول - تالیفات امری :

۱- کتابهای درس اخلاق که بدایت تالیف آن سال

۱۳۱۲ هجری شمسی و ۱۹۳۳ میلادی است •

۲- اسلام و دیانت بهائـی •

۳- ایران در نظر بهائـیان •

- ۴- چند بحث امری
  - ۵- اصول تدريس دروس اخلاقیّه
  - ۶- راهنمای تبلیغ برای کلاسهای درس اخلاق
  - ۷- ترانه میثاق
  - ۸- بیت العدل اعظم الهی برای نوجوانان
  - ۹- لغت فصیح و لغت نورا
  - ۱۰- رسائل و جزوات و مقالات متعدّده که ذکر نام و محتویات هر کدام سبب تطویل کلام خواهد بود
- دوم - تالیفات غیر امری:
- ۱- مجموعه مقالات تربیتی
  - ۲- رسائل علمی
  - ۳- نگاهی بتاریخ
  - ۴- مقالات متعدّده که در جرائد مرکز و ولایات منتشر شده است

صورت بعضی از وقایع مهمه از سال ۱۹۳۰ میلادی که

آغاز خاطرات بنده مربوط بکشور منور ایران است تا پایان سنه

۱۹۵۷ که خاتمه اقامت مادر ایران و حرکت بارض اقدس و سکونت

در جوار مقامات مقدسه است و در متن این خاطرات اندراج نیافته

و اگر وقایعی از خاطر رفته و از قلم افتاده باشد بیاد آوری خوانندگان

محترم بعد ما انشاء الله جبران خواهد گشت :

۱- مسافرت فخر مبلغین و مبلغات سرور مؤمنین و مؤمنات

مهمس مارتاروت بایران •

۲- زیارت توفیق منیع مبارک خطاب با حباب شرق راجع

بصعود حضرت ورقه مبارکه علیا که در شهر الکلمات سنه ۸۹ بدیع

موافق باژانویه ۱۹۳۲ میلادی در اراض اقدس روح مقدسش

بملکوت اعلی عروج نموده است •

۳- زیارت بیان مبارک راجع بصعود استاد ابوالقاسم خراسانی

پاسپان و باغبان مقامات منوره و امین محفظه آثار امریه که در لیلۀ

دوشنبه ۲۲ فوریه سنه ۱۹۳۲ در ارض اقدس بملکوت جاودان

• عروج نمود •

۴- آغاز ساختمان جدید حظیره القدس طهران •

۵- زیارت توقیع منیع مبارک مورخ ۱۳۱۰ هجری شمسی

• خطاب با حباب ایـران •

۶- زیارت توقیع منیع راجع بصعود جناب میرزا عزیزالله ورقا

متضمن دستور مبارک درباره انتخاب نمایندگان ومسئله حجاب نسوان

• و امثال آن •

۷- ورود امه الله مسیس رانسوم کهلر بایران •

۸- وصول دستور مبارک راجع بسد تاکور برای محافظه

• بیت مکـرم •

۹- زیارت بیان مبارک راجع بتعمیر بنای قصر متبرک بهجی •

۱۰- وصول دستور مبارک برای خرید زمین مشرق الاذکار ایران •

۱۱- زیارت توقیع منیع راجع باکمال احصائیه احبای ایران •



۱۲- صعودامة الله مسيس رانسوم كهلر در اصفهان روز ۲۳

• اکتبر ۱۹۳۴

• ۱۳- صعود جناب ميرزا يوسف خان وجدانى

• ۱۴- صعود جناب دكتور ارستوخان حكيم

• ۱۵- زيارت لوح مبارك " دوربهاى "

• ۱۶- صعودامة الاعلى دكتور مودى در طهران

• ۱۷- صعود جناب ميرزا تقى خان بهين آئين

• ۱۸- صعود جناب محمد ناطق در تاريخ ۷ ژانويه ۱۹۳۷

• ۱۹- صعود جناب قابل آباده ئى

• ۲۰- صعود جناب محمد حسين الفت

• ۲۱- گرفتارى اعضا محفل مقدس روحانى يزد

• ۲۲- صعود جناب فاضل شيرازى

• ۲۳- وصول مژده مسرت بخش اقتران هيكل مبارك حضرت

ولى امرالله باامة البها روحيه خانم ازارض اقدس وتشكىل

• احتفالات شکرانه و سرور در سراسر کشور منقرا یـران

• ۲۴ـ صعود جناب میرزا عبد اللّٰه مطلق

• ۲۵ـ وصول اخبار صعود ملکه رومانیا

• ۲۶ـ وصول خبر صعود مسیحی می مکسول والدۀ حرم مبارک و

• انعقاد محافل تذکر در ایران

• ۲۷ـ صعود جناب حاج غلامرضا امین امین در طهران

• ۲۸ـ وصول خبر صعود اسمعیل آقا خادم باوهای حضرت

• عبدالبهاء بایـران

• ۲۹ـ انتصاب جناب ولّی اللّٰه ورقا نجل جلیل ورقا شهید

بسمت امانت حقوق اللّٰه بعد از صعود جناب حاج غلامرضا امین

• امین

• ۳۰ـ زیارت توفیح منبع متضمّن شرح انتقال رسمین اطهرین

حضرت لّٰسن اللّٰه الاطهر و حضرت امّ الکائنات آسیه خانم بجبل

• کرمـل

۳۱- وصول خبر صعود حضرت مارتاروت در هونولولو

• ا جزائرها وائسی

۳۲- زیارت بهان مبارک راجع بصعود جناب هاید دان فاتح

• روحانی قاره استرالیا

۳۳- تعرض جمعی از متعصبین به بیت مبارک شیراز

۳۴- شهادت جناب استاد حبیب الله معماری در تبریز

۳۵- آغاز قیام عاشقانه احتای ایران به هاجرت در داخل و

• خارج موطن اعلیٰ

۳۶- انعقاد جشن های مئوی بعثت حضرت اعلیٰ در سراسر

• کشور ایران

۳۷- زیارت لوح مبارک قرن بافتخار احبای ایران

۳۸- وصول خبر صعود جناب سلطان نیک آئین از ستمدیدگان

• یزد در کویتسه بلوچستان

شهادت

۳۹- ساختمان مرقد نورین ترین سلطان الشهدای و محبوب ا

• وامة الله مسيس رانسوم كهلر در اصفهان

۴۰- وصول پيام مبارك راجع بصعود جناب آقا ميرزا علي اصغر

شيردل قزويني خادم باوفاي مولاي توانا در حيفا وانعقاد

• محافل تذكّر براي ايشان

۴۱- آغاز تنفيذ نقشه چهل و پنجمايه احبای ايران از ۲۶

• نومبر ۱۹۴۶

۴۲- وصول تلگرافها و پيامهای منيع مبارك راجع بشروع بنای

• جديد مقام مقدّس اعلى

۴۳- صعود جناب شيخ محمد حسين فاضل طهرانی در مدينه

• اصفهان

• ۴۴- صعود جناب آقا ميرزا عبد الكريم اشراق

• ۴۵- صعود آقا ميرزا فضل الله نوری در اصفهان

• ۴۶- صعود جناب دکتريونس افروخته صاحب کتاب "خاطرات

• نهساله عكا"

- ۴۷- صعود جناب میرزا محمود بدیعی در طهران و جناب  
 اسعد الحکما در قزوین و وصول تلگراف عنایت آمیز مولا یروف و مهرن  
 راجع بایشان •
- ۴۸- زیارت توقیع منیع ۱۰۵ بدیع بافتخاریاران شرق •
- ۴۹- صعود جناب آقا میرزا منیر نبیل زاده قزوینی •
- ۵۰- آغاز تعرّض جدید باحبّاء یزد و محفل روحانی آمدینه  
 و حبس چند نفر از یاران •
- ۵۱- شهادت جناب دکتر سلیمان برجیس در کاشان روز سوم  
 فوریه ۱۹۵۰ •
- ۵۲- زیارت پیامهای مبارک راجع با تمام بنای جدید مقام اعلیٰ •
- ۵۳- خاتمه نقشهٔ چهل و پنج ماهه احبّای ایران •
- ۵۴- شهادت جناب بهرام روحانی در یزد ۱۲ مارس ۱۹۵۱
- ۵۵- صعود جناب آقا میرزا علی اکبر روحانی محبّ السّلمان  
 در طهران •

- ۵۶- پایان نقشه چهارساله امام‌الرحمن ایران ۱۹۵۲
- ۵۷- وصول خبر صعود جناب لوئیز گریگوری اول موه من سیاه پو  
آمریکا که بعد از فوتش بمقام ایادی امرالله ارتقا یافته وموه سگی  
در آمریکا در کارولاینای جنوبی بنام ایشان تسمید شده است و  
انعقاد محافل تذکر بیاد ایشان در ماه جولای ۱۹۵۲
- ۵۸- زیارت توقیع منیع نوروز ۱۰۸
- ۵۹- ضایعه اسفناک فقدان جناب نورالدین فتح اعظم در طهران
- ۶۰- وصول خبر عروج ایادی امرالله جناب سادرلند مکسول  
والد حرم مبارک بملکوت ابهی .
- ۶۱- صعود جناب حاج شاه خلیل الله رحمانی در مشهد  
خراسان .
- ۶۲- زیارت توقیع منیع نوروز ۱۱۰
- ۶۳- صعود جناب حاج محمد طاهر المهری یزدی صاحب  
کتاب تاریخ شهدای یزد " .

۶۴- تعرض شديد عليه احبای عزیز خراسان و متواری شدن

• جمعی از آنان از بارود یار خویش

• ۶۵- قیام احبای ایران برای مهاجرت بخارج ایران

• ۶۶- وصول خبر صعود ایادی امرالله دروتی بیکر

معزتی اليها درسن ۵۴ درماه ژانویه ۱۹۵۴ بملکوت ابھی

• صعود فرمود

• ۶۷- شهادت جناب رحمن کلینی مقانی دردورود

• ۶۸- وصول خبر صعود ایادی امرالله جناب فرد شافلاخر

• درمونتریال کانادا ۲۷۱ جولای ۱۹۵۴

• ۶۹- محکومیت اعضاء محفل روحانی یزد بحبس های طولانی

• که بعضی در زندان بملکوت جاودان عروج نمودند

• ۷۰- زیارت توقیع منیع نوروز ۱۱۱ و صدور ستور مبارک برای

• عضویت امامه الرحمن در محافل ملی و محلی

• ۷۱- وصول پیام مبارک مشعر بر حفر اساس دارالاکثار بین المللی

• درجهل کرم —

• ۷۲— شهادت هفت نفر از احبای قریهٔ هرمزک یزد •

• ۷۳— تعرّض به بیت مبارک شیراز و منزل جناب خال محصل

• ولادت مبارک حضرت اعلیٰ •

• ۷۴— زیارت توقیع منیع نوروز ۱۱۳ •

• ۷۵— صعود جناب فاضل مازندرانی در خرّمشهر •

• ۷۶— وصول خبر صعود ایادی امرالله جناب ولیّ الله ورقا در

• المان —

• ۷۷— زیارت تلگراف مبارک راجع بانتصاب جناب دکتر علی محمد

• ورقا بسمت ایادی امرالله و امین حقوق الله ماه نوامبر ۱۹۵۵ •

• ۷۸— وصول تلگراف مبارک راجع بانتصاب جناب جلال خاضع

• بسمت ایادی امرالله •

تهصره : چون انسان همواره در معرض نسیان است اگر وقایعی

نظیر حوادث مرقومه از نظر محوشده باشد رجای



وافق از مطالعه کنندگان این اوراق چنان است که قبول زحمت

فرموده یادآوری فرمایند .

### خاندان ما

خاندان ما در سه زوار از پدر و مادر و جدّه پدری

و چهار فرزند با ساسی محمّد حسین - علی اکبر - علی اصغر و

عباسعلی مرکّب بود و در عشق آباد فرزند دیگری باین عائله

عنایت شد که عطاء اللّه نام گرفت .

پدر و جدّه در عشق آباد و مادر در طهران بملکوت

جاودان عروج نمودند و فرزند ان پنجگانه الی حین در قید حیاتند

و ثابت بر امر حضرت ربّ البینات .

این بنده در تاریخ بیست و دوم اردیبهشت ماه

سنه ۱۳۱۰ هجری شمسی در مدینه منوره طهران باد ختری

روحانی و نورانی از خاندان قدیم امری بنام عطاءیه عزیز خراسانی

ازدواج کردم و در نتیجه این اقتران خداوند رحمن دود ختر

بمعنایت فرمود که یکی را نام ایران و دیگری پروین است .

ایران همسر ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر

است که الحمد لله خود نیز در خدمات مختلفه امریه مؤید و موفق

بوده و هست و اسمش به همراهی شوهر مهرپرور در ردیف فاتحان

بقلم مبارک مولای مهربان منقوش است .

پروین از او نوجوانی عاشق خدمات تبلیغی بوده

و درین سبیل سعی موفور بذول داشته و می‌دارد .

دو نوه دختری نیز خاندان ما را زینت داده اند

که یکی گیسو و دیگری شبنم نام گرفته و انشاء الله هر دو تاپایان

حیات کنیز عزیز خدا و ثابت بر ارقام اوفی خواهند بود

بمته و عطاءه .

ارض اقدس حيفا

علی اکبر فروتن

از خوانندگان محترم خواهشمند است اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	خطا	صواب
۷۷	۸	حق التعلیم	حق القلم
۱۰۱	دوسطر تا آخر	غیبور	غیور
۱۳۶		در هاشم اضافه شود بر اون یگانه اروپائی نبوده که بزبانت جمال مبارک نائل گشته	
۱۴۶	۷	۵	۱۵
۱۵۲	۸	بالدورین	بالدوین
۱۵۷	۱۲	ودراهمال	واهمال
۱۵۹	۵	خلیفه عباسی	خلیفه عثمانی
۱۶۶	۳	ا قدم	اقدس
۱۹۴	دوسطر تا آخر	ا زجمع	در جمع
۱۹۷	سطر آخر	نموده	نمود
۲۳۸	۱۱	چند نفر	با چند نفر
۲۴۵	۷	راد یوملی	راد یوولی
۲۴۸	۵	آ مده	آمد
۲۶۲	۱۰	درین	و این
۲۸۸	دوسطر تا آخر	اعلان	اظهار
۲۸۹	۲	ا اعتلا	اعتلا
۳۰۶	۱۱	بود اورا	بود ارا
۳۴۳	۱	برنا	برناها
۳۴۳	آخر	راجع	رایج
۳۵۰	۴	معنی اسامی	اسامی
۴۰۱	۹	فوجینا	فوجیتا